

Acc. No. W55

CLASS MK.

PUB.

DATE REC'D. AUG 27 1930

AGENT Dr. Wood

INVOICE DATE

FUND Blaslee

NOTIFY SEND TO

Card. by Dr. Wood

PRESENTED

EXCHANGE

BINDING

MATERIAL

BINDER

INVOICE DATE

COST

McGILL UNIVERSITY LIBRARY  
ROUTINE SLIP

Author-Name

Dated A.H. 1208 = A.D. 1797

Presented by Dr. Casey A. Wood.  
1930

McGILL UNIVERSITY LIBRARY

220  
No. 2.  
WSS

Faras-nāma,  
a treatise on the horse.

Manuscript, in Persian, illustrated  
Jahāz 1208 AH, or 1794 AD.

فراسنامه

فراسنامه



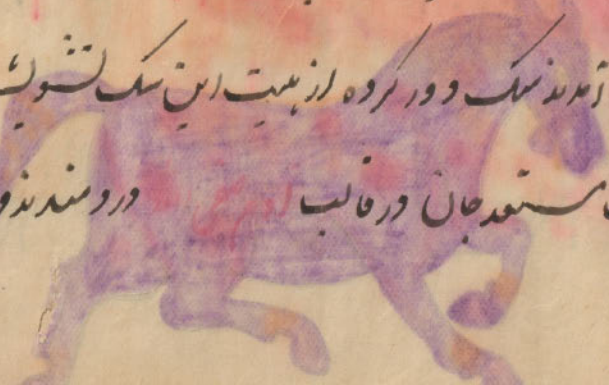
Hyderabad - Decem  
23-I-1930,  
W. I.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رب

الحمد لله الذي خلق الافراس على احسن الصور والصور والسلام  
على رسوله محمد واله واصحابه اجمعين که از طفیل جهان آفریده شد که **قوله قال** لولاک  
ما خلقت الافلاك پس برای این حدیث خود مجده بر عالم پدید آورده افراس  
وجه اجناس را در وقت سلطان احمد دی الهی الضعف اعباد بنده ضعیف  
نجیف عبد الله بن صفی بر فرمان شاه جهان پناه ازوک راسی بن سرکر  
اسپی بناکن قنده الملا ابن ترجمه سالوتر را بفارسی کرد برین بادشاه وقت در شهر  
عبده بنا کردیم که در آنوقت تاریخ این بود سه عشره ماثانه من الهجرة النبوة  
مانند آنکه این کتاب را بخوانند و فایده گیرند و جزب و خاصیت و علت است و این است  
از آن

زین بر پشت شما اندازند و نبد کنند و سوار شوند و ناز باین زنند و بدوانند و چنانند انواع  
 عداوت و تشویش یافتند و اولاد این این قالب را با سبیل میکنند تا آفریده نشود بر گفتار  
 این مرد در هر روز دقت اسپان در می مالیدن آن کاف خمیره شده محکم و راستوار شده  
 و بیدار یک صورت از دست کردن اسپان سلطان را بر پیدان که جان از کدم راه  
 خوانند از دست ایش بر بجای ناف دوم صفی آب از زمان مرد در خود زنده رخت  
 بنمود که این را جان درین خوانند زنده رخت جبریل را فرمائید که صورت سف کرده و جان  
 اندر تن او کرده برای نگاه بانی قالب بدارند و با سبیل کردند بر حکم فرمان خدا صاحب  
 که اثر آنجا است آن آب پدید رسیده بود خاک آورده صورت سگ درت  
 کرده جان در تن او انداخته تر نزدیک قالب **اهم در این حواله کردن**  
 هر گاه که اسپان می آمدند سگ دور کرده از بهیت این سگ تشویش دادند  
 تشویشی قالب مستعد جان در قالب **در دمنند و در آرد میان**



جلیبی بود بسیار ما هر نام او سالوتر بود و بی از دند و بود حکمت اربان را در قید  
 آورد بر مانی آنها را بریده و تر کشید و رخ کرد **خدا شعیانی** نسل اربان را در حیرت  
 کرده برای نندگان خویش تا اسیا و او ایسا و مومنان و مسلمانان کور شوند و غزا  
 کنند پدر سالوتر نام او راستی بود و این نیز بر کرد و در بیان اربان بسیار سال زندگانه کرد و تمام  
 و خصلت **ضبط کرده** پس خود سالوتر را هم با موقت و او بر حکمی ماهر شد و از پدر خود تمام ماهیت  
 اربان و خصلت و تدوی و علت و کهور اربان با موقت و بهوتر مانی یعنی صح مانی موی که  
 بر اندام اربان **مستعد** **مستعد** و از نمک بد و لغت را فر فر اربان را الطبرنی محل مینویسند **فصل اول**  
 کهور بدی گوید که اربان شافی باشد و شاخ آنرا گویند که از هر دو گوش اربان یک و سخت  
 است و بود نام آن شاخ گویند در خانه و پای باد شاهی نام آن باد شاهرتری که از ما بر در است **فصل اول**



اربان  
 اربان



**فصل دوم** گهورید که نام آن گونید بادشاگردان این جنس است فرید بود نام آن

بادشاگردان بود از نام آن گهورخانه او فریب شد و او فرعی حالت و این است

که رنگ اسپ همه قلی باشد یا زرده یا سفید بزرگ باشد و یک نقطه سیاه بین دو نام او این گویند

اگر دو نقطه باشد او را گهورخانه اگر سفید باشد آنهم این است یک نقطه که بطریق یک پوست باشد

آن زرد نامی گویند یعنی زرده این یک نقطه باشد آن پدم این گویند همچنین این است

در اندام اسپ بر جاده باشد نام معلوم شود اسپ است



**فصل سوم** گهورید که نام تری گور گویند یعنی کوش از شکم مادر یک

کوشش گشاده بیرون می آید این چنین است در بارگاه هی بادشاهی که نام  
 او بری خیز بود خانه او وزب کرد و اولاد پاک شد صورت او است **این نام**



در کوه بد دو کسینه بند با بد ساخت که لب را یکسینه باشد در بیان سینه  
 رنگ یعنی خط باشد نام او دو کسینه گویند خانه او فرزب کرد صورت او است **این نام**



بمورد نام او کوه صورت گویند در دو پهلوی کوه سره باشد **این نام**

بمورد نام او کوه صورت گویند در دو پهلوی کوه سره باشد

یک پهلوان بد است اگر زرد و سپید باشد تنگ است همچین کهور همی پهل بادشاه را  
فوز کرد و فخر شده و دیگر گشت از این کهور بسیار بد است صوت است از تنگ بد است



**مطلب** کهور بد که نام آن است سنی گویند که آسبی چون بر پستان می باشد  
جائید پستان میشود بسیار بد است بادشاه را بد و ندمار از فوز کرد و دیگر گشت صوت از تنگ بد است



**فصل نهم** گهورید که نام آن مپی دنت گویند در میان دندان کوچک دندان نمیشود

بادشا راه کن غریب شد صورت آب است



**فصل دهم** گهورید که نام آن گرامی گویند یعنی دندان بیرون کوچک دندان شده

باشد بادشا راه را در جگر وی را غریب کرد صورت آب است



**فصل یازدهم** گهورید که نام آن گرامی گویند یعنی آب را بیرون دندان هر دو

دندان نام

دندان بالا کردندان می باشد بادشاهی را خانه از قورب کرد صورت است



فصل دوم - سوره که نام آن کرشنش تا که گویند بادی تا لوی نقطه سپاه باشد

باوشا جانذب در خراب کرد و خانه از نالان رفت صورت است



فصل سوم - سوره که نام آن کال گویند نیمی است بگردن باشد و روی او سپاه

باشد آن است را نباید فرید و حضور آوردن نند صورت است



**فصل دوازدهم** گهورید نام آن چیزی است که گویند بر سینه است که در لبه است  
 و خط مائی پنج باشد پنج ناخن است آن بسیار است کسی همچنین نه فزیده صورت است



**فصل نهم** گهورید نام آن مایی که گویند همچنین بار باشد که گهورید است  
 کسی همچنین است نه فزیده نباید فزید بسیار است صورت  
 است این است

فصل دوازدهم



**فصل چهارم** که مورد که نام آن سنج باید گویند متصل باشد او جیب یا ششوی بسیار بد است بدتر است که او را هست

این چنین است و گشتی فریده صورت این است



**فصل پنجم** که مورد که نام آن پدم است گویند که بی نقطه بر است بودادی سینه باران باشد هر دو جای  
که باشد صاحب را بد است نمی باید فریده همین است چنانکه خالی باشد پس نبردان باشد

صاحب این را بسیار بد است صورت این است



**نصف اول** گوربد که آن سفید کن گویند بر دو طرف بادی پیروی رنگ لوف

سفید لفظ نماید و نیز خود صاحب میرد صورت اسپ است :



**نصف دوم** گوربد که نام آن سیا گویند از در پیروی چکنقط سیا باشد در زیرین

بر پیوی باشد این گورب بار بد است اگر کسی خریدند بمیرد و خانه اش

فرا ب شود صورت اسپ است :

نصف دوم





فصل نهم که بر بد که نام آن دو بجا درنی گویند دیگر کوس توپسی گویند که بر نام وجود

ایست بجا لعل باشد چنانکه وقت صبح آفتاب بر می آید همچنان که رنگ لعل فام باشد اگر کسی آن ایست

خردان او هم در صورت ایست



فصل دهم که بر بد که نام آن ادرک و نث گویند نام دیگر کم و نث گویند اگر ریب را هر دو قطر

باشد بد است اگر کسی او را خرد در خان مسموم در صورت ایست اینست بسیار بد است



مسنم: بورد که نام آن فارسی خیر گویند یعنی یک مندرک یک چشم سفید باشد  
از چشم پخته است که پینه صاب خانه و اس خانه بویکیار مد کرد صورت اس نسبت



صنایع: شصت پنجم بونه ما هفت جنس است خوب نظر کرده می باید شناخت بونه اول چون  
طریق پینه باشد بونه دوم مثل گل کل سیم کاورد که کاورد بریان بید موی تفرقه شده باشد  
چهارم مانند گل صدر است یعنی بونی باشد پنجم دو طرف گردیده باشد و آن شکل است



**بهوره ششم** چون گل سونتی باشد هضم لطیف کوب همچون درازی سوی آلوده باشد بهور ششم

طریق چونی باشد این بهوره ماری ساخت اول نظر کند حوشند و بهوره یک کوب دوم چونی

این بسیار است باقی شش بهوره خوب است این طریق تمیز و آواز آن شکل است



**نام دوازدهم** طریق هجین باشد بر کز نماید فرید و بهوره طریق او در هجین است که در کت است دوم

برنیز کرد کون می یابد یعنی گان کجوره این بسیار خوبت شکر است



**فصل دوم** پنجم کونپ اگر بر پشت و پایا بروی آب باشد این هر دو جا بد است کسی

این است فرید خراب شود پنجم در است کسی خرد و جوان باشد او بت تا بر نمی باشد این هم بد است

اگر بر رون کوبت باشد نام آن همانند پندار او نیند آن مری بسیار بد خاصیت آن شکر است



**فصل سوم** نام آن همورس کونک که شیب این هموزره باشد کسی بر آن هر چه شود

و در آن

و در جنگ رو و غنیمت را بر سر او میگذرانند که رو و بقصد و غیره را در آن بچورم آن شکل است این است :



**صفت پنجم** که نام آن اودما شکل گویند که زیر کلاه بر دندانه بپوشانند بسیار بد است و صورت این است :



**صفت ششم** در مورد بد نام آن گویند که او را گویند آن بپوشانند زیر کلاه و بر سر او میگذرانند که رو و غنیمت را بر سر او میگذرانند که رو و بقصد و غیره را در آن بچورم آن شکل است این است :

نشود هر خانه باشد همه را بد است و آن شکل این است :



**فصل ششم** گهوربکه نام آن دیگر کاتی گویند که بر اندام هیچ خطها و رنگ مثل بوبر که باشند

آن هیچ نیاید ضرب که هیچ سرنگ آدم را چنان زبان دردم چنانکه از شیر آدم

در زبان رسد آن شکل این است :



**فصل هفتم** گهوربکه نام آن بیا لوجش گویند می باید در آن که مثال مرد در بر او با آن است بسیار بد است

۴۴



**فصل دهم** گهوره که نام آن پهلونک گویند صد پهلونک را در زبان سال را و عورت را

صد تب را بد است و باید شناخت که آن گهوره بادی روی آب باشد و آن بنات و صله

شده باشد پهلونک همین باشد شکل آب این است



**فصل یازدهم** گهوره که کله لوی گات گویند می باید در که زیر گوی است در دریا چون کا ووری

باید در جمع اهل خلیج را در فرزند این بنام فریدالخر و همچو مار فریده با و آن آبید گهوره شکل آن نیست



**فصل ششم** گهور بید نام آن سون متناک گویند اگر در میان بر دو گوش بیخونه باشد آن جنات

پنج ساله دارد بناید فرید اگر در پنج سال سپ بمیرد برادر خورد و صاحب بمیرد شکل اسپ نیست



**فصل هفتم** گهور بید نام آن گا کادرت گویند بسیار بد است اگر در زیرش نه بیخونه

باشد گا کادرت گویند اگر کسی اورا نه فریده باشد بنیاد فرزند

شود شکل اسپ این است

نور علی





**فصل سی و دوم** گهورید که نام آن هر نیان کونند که در میان هر دو گوش چندک پهنه  
 باشد از هر نیان کونند اسپ بسیار بد است شکل است این است



**فصل سی و سوم** گهورید که نام آن در جل و نیز باید در انت که بیگانی و یک است سفید اگر طرف در است  
 نیک است و اگر پای چپ است و در نیز نیانی باشد سبب زشتی در میان شود و صاحبش ببرد و اگر  
 پای چپ باشد گهورید نام باشد گهورید آن نیز فرید از چشم صاحب و باز در نیز گهورید و اگر در است



**فصل ششم** گورید که نام آن اوپان این گویند باید درنت که سواری بر او کرد شود و در سبب خود  
 هر دو با معنی با بر میدارد صاحب راز یارند آن گورید است که در دوره نشو صاحب رز جنب شکل است



**فصل ششم** در گورید که نام آن زین پلیر گویند که نام هم پلیرنگ است آن سفید  
 باشد نباید خرید که صاحبش ببرد و عزب شود شکل  
 درین است

نصرتی



**فصل بیستم** کهور بد که نام آن هر دو اورت گویند باید شناخت که زیر پش بند چهار انگشت  
زیر بگونه باشد نام آن هر دو اورت است فرزند صاحب عمرد نماید فرزند شکل اینست:



**فصل بیست و یکم** کهور بد که نام آن تدورت گویند باید درشت که زیر تنگ بگونه با اورد باشد  
بگونه گویند و اورد از زبانه سید گویند اورد سرون تنگ باشد او هم تدورت باشد  
صاحبش عمرد و یا مالش رفته فقیر شود شکل اینست:



**فصل ششم** بگوربد که نام باند و رت گونید بر در راست یا بر را چپ بهونه باشد

اگر کسی فرید فقیر شود و اگر در دوران بهونه باشد خوب شکل است این است



**فصل هفتم** بگوربد که نام آن مسلمان چنان در درای چهرنی گونید باید و رت که بر اندام

نقطهها پیدا شود صاحب اش را ببرد و اگر کسی فرید کند در جنگ اسیر شود و اسب

پولادین شکل را گونید اسب این است

بهرت



**فصل پنجم** گوربد که نام آن کوکادرت گویند بر لوک چپ بهوزنه باشند سالوتر  
می گویند آن گشته بمیرد آن شکل اسب این است :



**فصل ششم** در گوربد که نام آن درشادرت گویند باید در گشت که با بدنی خایه یا بره و گوربه باشد  
موی ندارد و شلش نه یا دیگر جایی ناف بهوزنه باشد نام آن تا پادرت گویند و اگر زیر شکم باشد  
بهوزنه نام آن پونا درت گویند بای گورما است فریدن سالوتر منع کرده است نباید فرید و نوشته شده است و این است :



در سوزید که نام آن کوبانورت گویند جادوم است از هر دو طرف یک طرف پیونزه باشد

نام آنورت گویند بر زانوی دست راست پنج پیونزه باشد نام آن کوبانورت گویند و اگر بر زانوی چپ

دو دست است یا پنج زانوی استخوان با در میان پیونزه باشد نام آن سلاورت گویند این همه بد است فوید شکل است



در کوربد که نام آن اچاورت گویند پیونزه که بر بازوی است نام آن اچاورت گویند

اگر بر منبری است یا با سادرت گویند نباید فرید که سلاوتر منخ کرده است این همه پیونزه بد است

در سوزید



کهور بد که نام آن دو سادرت گویند در بار و چیت پیوزند با و اگر ما پیوستیم پیوزند با نتواند  
 گویند اگر از چشم پیوزند باشد اسو پاست گویند این کهور بد را ملت نباید فرزند شکل اسب است



کهور بد که نام آن سار کون گویند باید در ملت که اندرون بینی  
 یک نقطه سفید باشد نام او سار کون گویند بسیار بد است شکل اسب است



**نوع هشتم** در کهور بد که بر پشت بپونزه باشد نام آن کرن مول گویند بسیار بد است

باید فرید شکل این است



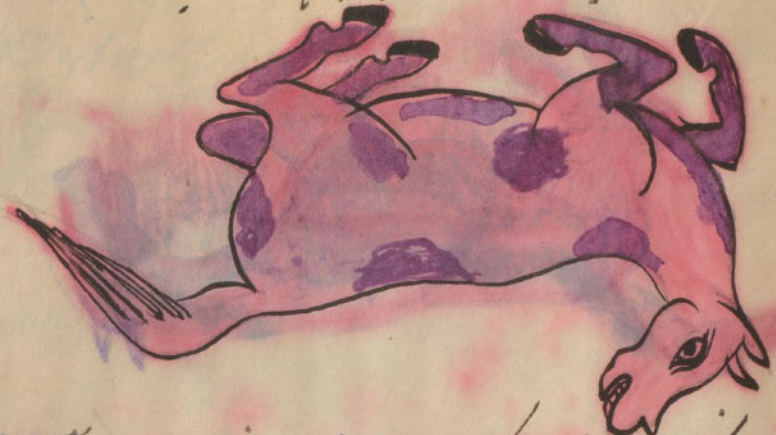
**نوع نهم** کهور بد که نام سببی گویند باید در پشت که در دنباله بالا چشم انداز چشم غلوه برابر دانه تور یا برابر

دانه جواری باشد نام آن خفک کهور گویند و اگر دیوسن باشد این کهورها خرد فریدند مرد و کویا گویند نام هیچ بدی  
نمواند مرد که نقش دیوسن دارد و باقی کهور بد که نام این کهورهای دیوسن دارند نمیشوند که با خود می کشند آن برزاشند که

کهورها را



دوازدهم است و بدست سینه منقرض شده آنرا **عرج** گویند که از آن سینه منقرض شده است  
و باز استاد شود و بدست سینه منقرض شده آنرا **عرج** گویند که از آن سینه منقرض شده است



**سفل** از کهن سوال آنست که ای پسر بر زمین بنفستد و چشمها بپوشد آنرا پس می گویند سینه منقرض  
و سینه منقرض آنرا پس می گویند و با نمره مذکور عجا آمده که روز بخورند صحت نحو سفل است



**سفل** سوال مؤخر در آنست که ای پسر بر زمین بنفستد و در بر مینفستد و در بر مینفستد و در بر مینفستد  
**عرج** فردی نمی راند و صاحب آنرا کرده پخته سازد و آنرا بخورد و در بر مینفستد و در بر مینفستد

فلیه را چند نموی از دم اسپ پخته با بلیش کج تا تنه زولار رود و آن را تا ببول اسپ ته کشاید فصل نهم



فصل مایه دوت بول آن است که اسپ بگرداند و بر زمین میفتد و بارها دلو و بجا قند از آن بر می آید

نمی گویند تا نام هیچ در گشته از گشت و هموار و با غنچه کجا کرده است روز چاشنی بخوراند که گشت حاصل

شکل اسپ این است بر چهار پاؤ دم سرخ و رنگ نمید باشد



نمونه دست آن است آن بیارد و حال گویه با شیره لیمون و روغن نمونه بمید که بر نمید باشد

دوازدهم

در ظرف مسی یا بتال کس مالش بسیار بدو آن ادویه بخانداد و بعد که موتره را موئی از نمونه  
 دوازده جوال دور که بزبان مندی سوزانند ادویه ادویه مذکور بر در سه بر که موتره سه خط کشند و نیز در دو  
 پائی در این سه روز بخانداد و با پیا بکند غیر حسیدن نند در دو پار در فراق کرده بنید و با بلدی آن  
 کمی بخندند و در **بج** آنکه و تخم باوخی بر دو مساوی او مقدار ده کبر آورده از بتال حمره غم  
 بکشد و بخانداد و بعد که موتره را بار نمره دور ساخته شش مقدار بختل بر بند و با شست روغن مذکور سه روز  
 بپزند که بر تخم ازین روغن سه روز غلتت دفع شود کبرم زخم کبرم آن است که هر را از کوه آورده  
 بشنید پوست کت رود مانند پوست فیل محمود تا که ملبا آب موتره است **فصل** در جگر اول  
 آنرا آن است که اول باث کونیه به بند و با بلدی آن بول کند بعد ازین ادویه بکشد موتره تو تیا بکند رم  
 و زلف بکند رم و میان بکند رم این سه ادویه یا نمره بمون نشت کند و سه روز بپزند با بلدی آن از چاره کل  
 به بند گوشت زبیره کوه تا پنج روز نور اخ شود بعد بیمار رسد ما در وقت چو بنده در نوبت و خاکستر  
 ادویه شیره چو بنده بیا میرد و بر جگر اول بسپ کند و سوزد زلف نموده رم سازد و زدن

تاب دید و نیز نوزاد بلادی جگر اول مذکور می کنند تا پنجم روز که صحت کامل و شفا یابد شکل این است:



**فصل** کبیر و حلی خازن که چون در آن بر سه علت را که او به و ازین ادویه سه علت دفع شود بسیار  
بر سر آن و زان جواری بر دو مساجد بخوانند و با اول ماده قاتل کرده می کنند در سه روز شفا یابد شکل این است:



**فصل** کند علاج آن پوست دهن و سندی و مصل گرد و مصل در روز و مصل در روز که در آن است  
درم با هم آمیخته بخوراند و در آن اس مضمه باب ناس بید تا سه روز **دیگر** پوست مار که بزبان  
بندگی



بمورد نه ننگ و نه که در فضل و منت کز بس نازک اگر اسب تمام سیا باشد و تا نوبی آن  
 سیا باشد کز بس نازک نماید لغت آن نیک است و نه بد کس و در در تا نوبی سیوا باشد بسیار بد است



در ذات اسپان بیان میکنند چهار در است اسپان اول بهمن در  
 دوم کبوتری ذات باد شاه سوم دلیس یعنی ذات بقال چهارم سدر یعنی کلینی  
 باید شناخت که چون اسپ آب بخورد اگر تمام چشمهای آن درون عرق کند و در آب

رنگش تیره باید دانست که ذات آن اسب همین است بگذریم بسیار بودم از در جنگ  
 رود صحیح و سلامت ببرد آید و کاری کار فریم نیل باشد اگر برای خرید و فروخت هم فایده بسیار شود  
 و به کاری که سوار شده برود زود آنکارا سرانجام شود اسب این است :



**شخص درت دوم** اگر مرد و لب اسب بر آب ننهد و ناخود سینه اگر خورد اسب را تری گویند یعنی ما در شاه  
 ذات نند و بر آن جنگ بسیار خوب است باقی سحر ذات نباید و نباید رفت اسب این است :



شاهن در این موم است بقال که اندرون آب نمرد و هر دو لب بر آب نهاده بخورد  
 و زنت او بقال است بقالند ترا فارمی آید یعنی زلفی آید بسیار بد است شکل اسب این است



شاهن در این موم سدر است یعنی گلینی باید دانست که پیش از آب برود و زنت او آب نمرد و تا  
 یازده نازینه زنت در سدره است و خورد بسیار بد است شکل اسب این است



نقدگاه در این کدم و دلبت خوبت و کلام و ولایت بدایت و ولایت **صفا در**

خوبت خوبت می شود و حاجت است مهابوتی است خوب است و کلمات و کلماتی این

شش ولایت تا زینها خوب است و ذات تازیت و حیات چهل سال و ولایت عد و بخارا

چون با صحر و فرسان و معانی این است بزرگ می شود و قوت بسیار دارد و هر روز در بزرگ

حکومت است این ولایت بسیار دونه باشد ولایت کج ایپ خون می شود و ولایت

مقامند **فصل پنجم** در شناختن جنس اسب و نشانی نمائی نیک باید شناخت دندان و چشم

بزرگ ران و ساق بزرگ و سینه کشاده و بزرگ آکر این خصلت است اما اسب در دفر و افرا اند صورت است



دو خطی



**دبیر عیال** باریک کندی کوه پنت کوه باندی دمت کوشت نی باید کوشش کوچک کردن

باریک چشم نرم و دم کوه و نرم این است برابر با دست شمار چون بیست انگشت یک دوازده

انگشت بگاری بود و شش جو می شود و کهور ما همه مقاصد و بود و پنجاه و نون ششم با بیست کوه پست فرورم

گفت از پنجاه است نه می یک سیویم شکل است این است **دبیر عیال**



**فصل اول** خوب چنانسی اتم دیونی اتر دیونی است برابر بود حیات بسیار دارد کنت

چون که زیر حلقوم و بدون دارد از خاصیت آفتاب را مال بسیار جمع شود و حاصل آن دیدن بر سینه

یا بر پانی با حلقوم اتر بدون باشد زیاد و یا پشته چهار پنج باشد نام آن جمنقل گویند

اگر مال بسیار باشد کم شود اما صحیح است که مال او بسیار شود شکل این است



دوازدهمین: بالادی دیومین دو نشت باشد بسیار نغید است ز پنجه ز پس کسی باشند

عین سعادتمند است روز بروز مال بدست آید و در عیش عشرت گذراند بسیار است



دوازدهمین: که بگونه با بر بید و پیرانی و بروی و بر حلقوم و بر آلت

و بر حید و نیز در کسم چهار پنج باشد آنرا جی مغل گویند اگر کسی فرزند کند مال بسیار

بدست آید صورت اسب این است

صفت دوم



**نعل دوم** خوب در است مفضل باید شناخت که اسب سفید باشد یا نوز یا نیت یا زرده باشد و دوم  
 تمام سفید باشد اندک سفید باشد آن هم خوب است آلت یا بیضه یا یکپاشی یا یک لب یا هر دو  
 بنیضه این پنج جای اگر سفید باشد در است مفضل که آن اسب خرد و ایما خانه او بیعت و مال  
 بر پایه آن سوار شود و او را در خانه بسته بدارد هر روز خورد و اسبند ز یک او خورد و اسب است مفضل



**نعل سوم** خوب است مفضل گویند باید دانست که هر دو طرف در چپ زبر بگوید و پوزه شامب باد یعنی

سنگه و با بطریق بهونه نباشد مانند گل نیز فرزند و آن کامل گویند در آب می باشد همان طریق  
با بکین همون باشد پس بسیار خوب است صاحب درم با مال و نعمت باشد صورت اسب این است



**فصل نهم در** پنج گلهانی یعنی چهار بائی سفید و پسته سفید نام آن اسب پنج گلهانی  
الرکسی اورا بجز دو دست زبانه شود ولی قوت کم دارد آن شکل این است:



صاحب

**نهم** خوب در کشتاورت باید دانست که در تمام تن این گاو بوزره باشد و بطریق تنگ یعنی با دهنه باشد  
 نام او کشتاورت گویند با خوب است صاحب رد مال و نعمت بسیار بجزا شود صورت این است:



**دهم** خوب نام آن سون پادرو گویند باید دانست که بالایی سینه تمام سویی برآمد و سینه را پوشید  
 اگر یک پایی یا هر چهار پایی در با آن این خوب و باشد یا بزرگت امکان بجز در دو در قانند و از بزرگت آن خاصیت و دولت  
 و مال خواهد رسید صورت این است:



**فصل نهم** خوب نام آن کرد بگفته گویند باید دولت که بر دو پهلو پنون باشد نام گویند دولت گویند بسیار بد است

اگر بر دو پهلو باشد بسیار خوب است که آن را بر دو پهلو آورده چند روز سلامت است و در قاصد آن اسب بسیار حاصل است



**فصل دهم** نیک رویت کا پناں باید دولت که موی سر آسپ چنان باشد که چشم پوشیده شود و یاد هم در ران باشد

که بر زمین نسیفته نام آن دولت کا پناں گویند شکل اسب این است



**فصل یازدهم** نیک دیو بگفته باید دولت که بر دو بغل بر دو پهلو زره باشد نام آن دیو بگفته گویند بسیار خوب است

و صاحب خود را از جنگ سلامت بیرون آورد از یک بغل باشد که کاورت گویند بسیار بد است هرگز نباید فرید آن بگرسزده فصل است و شکل مذکور این است:



**فصل یک** بودن نوشتم دودر فصل اول است دیومنی و کتیا برون و دودر یک فصل پنجم است که ذات ابا بی **بمن** دوم کتری یعنی با دشتا هند و این دودرات اسیا یک است و مرت و کام شد و اتهم **فصل اول** در باب دلشن جیات و هم اسی که چند سالی شده است و چن گویند باید دلشن و شاشن دندان اسی که کاهر نیاسکو کج باشد که بعد از این است هر یک و چن کج سال میگرد که اسی پنج سالی باشد بار و چن باید بی دندان زتنش باشد باید دلنت **فصل اول** و چن کاکار زتنش برابر مشک و زتنش مشک باشد باید دلشن پنجم سال با

و سه سال ماند تا مدت هفت سال باشد بعد ششم سال گذشتن **فصل دوم** و یکی هر نه سال

باشد باید دانت که رنگش پوست ماده آهوی باشد رو همچنان دارد تا سه سال از هفت سال

گذرد باز ده سال رنگش برود **فصل سوم** سگک باید دانت که دندان رنگش چون ریح

باشد تا دو سال همچنان باشد بعد چهارده سال قرار بماند **فصل چهارم** کاج و یکی باید دانت

که بالائی دندان رنگش چون رنگ کاج چنانچه کاج سفید باشد و اندک سبزی زرد همچنین

سه سال بگذرد تا بقده سال شود **فصل پنجم** و یکی نانشید و یکی باید دانت که رنگش مانند

پوست مایه باشد این تا سه سال بالائی دندان است باشد چون نبت بگذرد رنگش برود

**فصل ششم** سگک و یکی باید دانت که سید باشد تا سه سال بماند چون نبت سه سال بگذرد تعمیر شود

**فصل هفتم** چیدرو یکی که در میان دندان سوراخ شود چون سه سال بگذرد و نبتش

سال شود **فصل هشتم** چس و یکی باید دانت که دندان همدندان سه سال بگذرد

و نبت و نه سال شود **فصل نهم** نبت یکی باید دانت که دندان همه بقده این سه سال

بگذارند



بگذرد سی و دو سال شود حیات ایس همین ایس قدر بود بجهه غیرد و اگر زیاد شود  
 حیات نیت و بخت تمام شد **دو ششاد حق** حیات ایس تا اول سال چگونه باشد  
 تمام دندان سفید باشد اگر دندان بیفتد دو سال و نه ماه شود اگر دو دندان  
 بیفتد سه سال شود اگر ایس دو یک باشد یکم از روز بزرگ شود بجهه ایس بیفتد شود  
 اگر نه وی اگر چهارم دندان بیفتد چهار سال شده باشد اگر هر کویلی بیفتد پنج ساله  
 شود بیفتت تمام شده اگر ایس تا زنی بیفتت سال شود بزرگ بیفتد و ششاد روز  
 بزرگ شود بیفتد بی فرار بگذرد بعد از آن اگر در کون شود **نفسه زنده کردن ایس**  
 که یک سال است یا دو ساله تا معلوم کنند و بپایستد بزرگ چند کاری و چند انگشت باشد  
 تا معلوم شود یا یعنی شمار کاری و چند انگشت بزرگ خواهد شد ششاد نیتی این  
 ایس قوت دارد باشد یا نه کسی که فریدن ایس برود هم بپایستد همچنین ایس را  
 به بند بار پش است استاد شود اگر ایس دست چپ دراز کند و علف خورده

از دهن بیرون اندازد آن اسپ بسیار بد است نباید فرزندشکل اسپ است:



مصل دوم فرید اسپ برود فریاد خوشی میکنند آن اسپ را بره بسیار بود کرد به بسیار خولت اسپ است



در فرزند اسپ برود پیش اسپ است و شود و اسپ گلباهی دهد نباید فرزند

از فرزند صاحبش عبود شکل اسپ این است:

از فرزند اسپ

از خریدن آب برود تمام اندام ملرزاند آنرا دروزنایم نباید خرید که در آن آب نم خورد و شکل آب



فصل سوم آب خریدن برود پیش آب استاده شود آب سیدانه اندازد مال حاصل شود برابر رسیدن وزن رز میگوید که مال بدیم مارا بخرد شکل آب است:



از خریدن آب برود آب پیشا کنند او را نباید خرید است میگوید در دهن خریدار پیشا بیکم بسیار است نباید خرید شکل آب این است:

بسیار بد است



از فریدان باب برود در زانند و دم بگرداند بسیار بد است نباید خرید شکل پ است



نصف مدام در زانیدن اگر ماده بچه بر وز زاید و ماده کد ام جاز زاید آنجا نیم خراب شود  
بچه را کسی بخرد آنم خراب شود **نصف سوم** در شاقن روز بد اگر روز بد یا ماوس بر آید  
بسیار بد است نباید خرید و اگر صاحبش بورد شود دیگر کسی بوز نکند و اگر دیگر بورد  
شود دل پ و دنا شود و اگر صاحب خود بورد شود دل پ و دل صاحب

بنا کتف

یکی شود آن آب کار آید اگر کسی سوار بر آب شود هر دو پا بالا کرده است تا شود آن که موکد و طی  
 بسیار است نباید سوار شد و اگر خریدن آب سوار شود و است را زود و چینی خوردن آب نباید خرید  
 که گوید است اگر آب بر بلند بسیار می رسد آن آب که خورد در دو نباید خورد اگر آب سوار شود وقت نوری  
 هر دو دست بخورند آن آب بسیار است نام آن که نور خور با گویند نباید خرید و اگر آب بر آن باشد هر  
 اندکش لفظهای سفید است و نام آن که نور سوار شود آن آب نباید خرید بسیار است صورت است:



**آب سوار** شود آن آب که بسیار میزند آن آب دشمن صاحب خود است آنرا نباید خرید و اگر  
 آب در دوشم چهار روز یا پنج روز پیدا شود در رو فایده کنند آن آب که بزرگ در رو نباید خرید  
 ذات آب که برون نهائی نیک و بد و عمر و ولایت آب تمام نوشته شده عادتها و دلرو بود مائی

اسپان منکم **فصل در اسب** و تدوی آن بجهت شست از چهار دوری است **فصل در اسب**

**فصل** شست کول است **فصل** کمر پد دو **فصل** کبچ چرم **فصل** ریتقدر **فصل** در دو بوم

دیگر اسب را **فصل** می نمیزند آنرا چاشنی باید در دو یک **فصل** است **فصل** اسب سوار است

سوال است که اسب دم نمیزند در دو پره بی نمیزند در دو پره لرنیزه تمام اندام بکشد آن سوال اسوار است گویند

**علاج** بیارو تخم بونه درم انکوزه نه درم سونث نه درم فلفله رازنه درم اسکند نه درم اجوائین درم

طلقند نه درم روغن کنجد کبیر عمه بی کبره اسب را که از خوردن حی سبزه قالی شاکه نه کحل اسب است



**فصل** درم سوار است سوال است که اسب که در پرتو میگرد وزمین را بپوشی کند و هر دو کوهها نمیزند آنرا

فصل درم دارنه درم بکند نه درم برود و اسب را در اسب روغن کنجد خوردن حی سبزه قالی شاکه اسب است

فصل درم



گهور بدست دولت سول می آید گشته شود آنت که پرو بار و میزند سر را بیک طرف پیروی

اندر دو بهیافت شود آزا <sup>نعل</sup> بچه نه درم گوشت نه درم با کمان نه درم سندان کون نه درم

بمس و اس کرده که بندی می آید بجز رسته روز بخورد خنق قانی شغافند شکل اسپ رست بی



در تور در سوال آنت که اسپر دولت و دندان بر زین حکم چسپاند و دم بر روز زنده زد آزا <sup>نعل</sup>

بچه نه درم گوشت نه درم با کمان نه درم سندان کون نه درم مس و اس کرده که بندی می آید بجز رسته روز بخورد خنق قانی شغافند شکل اسپ رست بی

بوست دولت بیوه نه درم حکم سبکی نه درم حکم درمی نه درم حکم درم  
بمورد سبک از همه اولی که کند است از حور و نه درم حکم درم



**نصرت** رکت برم سوال است که از هر دو موراج بنی آب خون می رود و در این سیرت کند  
 بیار پنج کاوی آنرا اس کرده با نیره کاواپ رناس بد این چاشنی در شکم دهد  
 بول نه درم روغن گجندنه درم آورده بجا کند و سه روز بخوراند که حق قانی نقاشی در شکل آب است



**نصرت** گرمی دو که سوال است که آب پر دو دندان ناق خود نیکو د بلغم زردین می برد آنرا  
 سندی درم خلفه درم اجورین درم و تخم بیدار درم بنگره نه درم سنبلای نیم گرم بر آن کرده نیم سرفند بجا کرده روز چاشنی بدید در شکل

نصرت





سپادت بولانت که اسپ بر زمین افتاده بخلقه و بر چهار دست دیده کند یا شمار از زدن آن بگردان آنرا

عصا رگنوزه نه درم شتر نه درم سنده ملک درم پنج شش نه درم تخم بیدار نه درم صوری اجواس نه درم پنج رگنوزه نه درم

طهقند ربع سیر دوخ مررد تخم سیر می بجا کرده که او خورند شاکه شکل اسپ این است



سپادت بولانت که اسپ افتاد شود یکبار بر زمین تفتیده در زمین زربول کند و به سینه

و بار اسناده شود آنرا **عصا** است گشایی را سوخته خاکستر او نه رگنوزه نه درم تخم بیدار نه درم

آب سندی کسیر می کرده آس کند و در آب اینجمله سه روز خورند سحر کافهائی کامل شد مشکل  
 این نیست **در باب بنیاد سول بدانند که آب بجمعه وزن را بوی کند و بارها دستود**  
**دوازدهم** کسیر را بجمعه خاکستر اندوزم از کوزه نه درم تخم بیدار درم چهارم میا کرده آس کند آب سندی  
 کافه این همه میا کرده اینجمله بد تا سیر روز نوبه مان صد سها کسیر فاشود مشکل این نیست



**از این** و بزرگ سوزانست که قام اندام آب تب کند و میچ خورد همچنان آماده باشد آنرا  
**علاج** روغن کند ستور سادی میا کرده جو در آب را لیب کند و در آفتاب سه روز آماده  
 کند و این چاشنی در شکم بید معلقند یک سیر زرد چوب نه درم سیر نه درم اجوائین نه درم  
 سندی نه درم هبید نه درم بزرگ سنبالی نیم سیر بزرگ تا کل سیاه نیم سیر بزرگ تا کل سفید نیم سیر  
 اول آرز

روغن سوزنیک سیراب نیم یکبار کرده هر روز یک حبه سه روز خوراندن خوب است با قالی شفا کند شکل این

دینت **فصل دوم** کاسادرت سوال آنست که گوی آب آدر کنند مانند کمر کمر و بر نفس نبغند آنرا

**صوح** آنست که بیار و شرب پنج گون و یک سیر فلفل در روز ۸ درم و سندی ۸ درم و شرب ماده گاوی سیر

گرم کرده این همه را در دو یکبار کرده قسم کنند یکی بوقت صبح و یکی بوقت شام متواتر تا سه روز خوراند

شفا از دستگی است



سکلادرت سوال آنست که رز دین آب میزد و دو مویزهای وجود تمام اساده شود **فصل دوم**

**صوح** آنست پنج اسکنده ۱۲ درم و فلفل در روز ۶ درم و سندی ۶ درم و گوشت ۶ درم همه را یکبار کرده

آسی کنند و شیره ماده گاوی سه روز خوراندن شفا کند صورت آب این است رزده اساده این است



فضل درندیم کله نمیرانک بول آنت که ازین و در زب آب میرود **سویج اول** برود و لوف

کو کجا چارگ و ز زب چارگ بشناید بجه این جاشتی بدید که ۱۳ درم و سندی ۶ درم

و میر کدرم این همی کرده برابره شد در ضل کند زور است بخوردند نفاض معانی کشد آب آنت :



فضل درندیم آونی بول آنت که سلم آب اما سلاه بول است شود و درم بروراند زرد آفرانت

پوست زردت پانته نمبره و درم و پوست و آتون ده درم و بیدیه درم و کچه نه درم و سندی نه درم

دادنی

وفضل دراز سردرم ویر ۶ درم و بچه نه درم و ملک سزما ۶ درم تخم نمز سار کوه ۶ درم و بانی برف  
 ۶ درم در جوده ۶ درم و جهوری رجو این ۶ درم و بیخ لندین ۶ درم و بیخ بهادنگی ۶ درم و برگ سنبل  
 ۶ درم و بون ترور ۶ درم و برگ نیم ۶ درم و بیخ گسلی ۶ درم و در زله ۶ درم و کندمان ۶ درم و  
 کوری کاترینی تبری ۶ درم و پوست سیکو ۶ درم و بیخ جتر کونی ۶ درم همه یکجا کرده آتش کنند  
 و یکسیر قدر بخورند سه قسم نماید روزی سه بار بید بجمده مول و سه گرم و دردی برود بزمان  
 منفع شود و بخرمان نخی سبحان نمائی **در باب** آن نبت فضل است تمام  
 جنس هر نبتی جز زره **در** در شناختن پنبی سنپات جز زره نبت که از زمین سب  
 بد بوئی آید و در اندام سنگین شده تب کند گره شود آنرا **در** پوست درخت موز و  
 درخت کیور درخت گولر و پوست درخت جامون همه پوست نمائی مذکور را زوده بگوید  
 و شیره آن با یکسیر یا دو سیر گاو میش یکجا کرده است راست روز یا یک هفته خورند  
 شفا آرد اگر پوست نمائی همان درخت مذکور هم است بهتر است تمام دار و ما پیدا شود

خوب و اگر نه ازین یک دارو پیدا شود بدید ملاحظه کنند یا نیرنگی نموده بدید صحت  
 شود **فصل دوم** و آب چرات که آب خیزی خورد و هر قام اندام کرده شود و مکن  
 خشک اندازد آنرا **علاج** این است بیارد بهار و پسته و دخت کیوژه پنج ارزنی  
 و پسته و دخت سبکو او گوشت زین همه مساوی یک یکشت دروید کرده چهار آنرا آب به  
 اندازد و بکوشاند تا آنکه آب مذکور دو آنرا ماند بعد فلفل در آنس کرده درو آنرا دروز  
 دو نیمه است روز بدید که شفا آرد **فصل سوم** که تمام وجود است بیر و ازین بنم رود که در  
 بندی زینت گویند و از چشمها آب بکشد آنرا **علاج** پنج گول گنده باشد و دیو دمار و  
 و بیون کو کمانی بده و کسندی این همه مساوی یک یکشت درشت آنرا آب رند و کجوشانند  
 تا آنکه دو سیر ماند بعد فلفل در آن دو درم آنس کرده درو پسند آرد تا که روز بدید شفا رود  
**فصل چهارم** سکا چرات که آب از در معار کرده آمده باشد دم است بخی اندازد  
 و بیرون دین و درین دانه مائی یعنی پیورده شود و زردنه ما آب بکشد و از چشمها  
 آنرا آرد

نیز آب برود **آنرا علاج** آنستنخ پیل که آنرا چار میکنند و پنج باول و پنج سنوی و پوسین

**نهم** پنج کوهن و پنج روز و مال کنگنی این مساوی آورده در دیگ کند و پشت از آن آب رنده

بجوشاند تا دو کوب بماند بجهه مقلند در اصل کرده است روز بد به صحت شود **نصیح** نسیان حرارت

که آب در آن اورنچ که رفته باشد و پنج جزئی خورد و از آن سنی لوزه پیدا شود آنرا علاج

بیارد پانزک لوبک یعنی قرنفل که شش در آن نمیکشد آن کرده است روز خوردند تقارود

**نهم** رنده حرارت که لوزه چنان را گویند شناخت آن باشد که آب بوقت راه رفتن

استاده شود و علف در آن اندک خوراند کاهی بخورد و در آنم سرد شود و هر دو بقیه نبر سرد دارد

**آنرا علاج** کاکبک سموی بر بان نیت پارسندی و نسیجی چهره آنرا این مساوی یک

مکشد در دیگ نیت بر آب رنده و بچوشاند آب دو کوب بماند شسته درم و نیم در روز خورد

سه روز هر روز یک خوراند و زنگنه دو درم و سندی و درم در شیر قند آنکه ناس بد بدهد

آرد **نصیح** در رده حرارت که وجود آب تب آورد آب جزئی خورد و کاهی جزئی خورد آنرا

**علاج** لنگونی لعل دکھی کلو قیاس یا بنیر سپیدی آس کرده در دیگ کند و بجوشاند تمام

وجود آب را اول بار و غش نخچید لیب داده در آفتاب بند و او دیگ کند صحت شود **فصل ششم**

جهت چزانست که آب را با دیان همیشه مینهند و دو سه ماه نهند آن آب مادیان

را یاد کرده رنجور شود و دم بدم بول کند آنرا علاج مادیان را که رجوع به شهوت باشد

بدم و اگر شهوت نداشته باشد باز بد زیره سفید برنج شالی آرد کرده یا بنیر ماده گاوی یا کرده

رج بر بنیر تخم آرز چهارم در آرد و دیگ کور یک هفتقه بدیش فارود **فصل در آب پسته**

او لکس پانی پنجه آن است که هر چهار با بی آب را کرده می شود باید که آن کوه مار دراز

نشر سورخ کرده جو کنار و سچی کنار برود و برابر با تخم فرمانندی اندک آب انداخته

مالش بد و تخم آنرا در در کرده برود و رایجی کند و باید بی کوه مار که نشر روزه است چهار روز

لیب کند این چاشنی بدیدر جو این و سندی و سیر و ملک سندا و پیلور این همه آگ کرده مخلقتند

داخل نموده بخوراند و نیز روز دوم که ما شوئیده از بنیر لیمون لیب کند و از برود کنار مساوی

بمشغول



به نحو آنکه بد گفته است که روز دوازدهم چاشنی در صحت شود **فصل دوم** مدوه پنج رس است  
 که بند در بند است که ما شود که آن کرده مار از شتر نوراخ زده برگ خرمائی بندی  
 و برگ شبنمائی و برگ بربال که در ندی با آب باشد آس کرده سیب کند و این چاشنی بدید  
 برگ شاکل مقلند و روغن سوراخا کرده چهار روز خوراند **فصل سوم** آنچه در فصل دوم  
 گفته شد در فصل سوم همان دارد و همان علت **فصل چهارم** کالی پذیر آن است که هر دو دست  
 و هر با آب همچون سوراخ سجده شده ما است آماده شوند و نخت باشند و ما س کند آنرا  
**دوم** این است باید که رگ برود دست و پا مارا بکشاید و این چاشنی بدید و بعضی سیب کردن  
 گفته اند بید و پوست پنج دالتون یا نیره پیخته آس کرده جائید رگها کشاده است ما شیبید  
 و این چاشنی و جوارس و شبنمائی و بند پی عمه برابر با مقلند بجا کرده خوراند صحت **فصل پنجم**  
 تدریجاً آن است که زیر کسینه تا اندرون نیند زید باشد آب میرود آنرا **صیغ** براده این  
 ۹ درم بید ۹ درم کات ۹ درم باروغن کنجد بجا کرده زیر کسینه سیب کند و بر و برگ خوراند

بدیند و بالائی آن خنک گرم کرده سنگها و کنگه و این چاشنی چهار روز بدیدار جو این  
 شنبالی و میر و بیج پهل این عرق مساوی بجای کرده خوراند بیکه نیت روز خوراند صحت شود  
**الف** تنواه کبیتی زین آن است که در میان نسیم آب میسنگد آنرا **صیج** رال و موم و لاله  
 و سوز باروغش کجی بجای کرده در میان نسیم اندازد و از جابه بندد و درخت کرم کرده نکت تاؤ  
 و پدماک روز چاشنی که بالانوشه است بخوراند صحت کرد **صفت نسیم** در یونجه کرس نیت  
 که خام وجود آب راکه ما شود و زین شکاف شده خون برود آنرا **صیج** آن است ملک  
 سندا و دور کس و کجی با نیره لیمون بجای کرده بسپ کند و این چاشنی بدیدار جو این و کجی و کس  
 و ملک سندا و جبرئتمانی عرق مساوی با صفت خوراند صحت شود **نصرت** یعنی استخوان پائی  
 آب بزرگ میسود آنرا **صیج** هر جا که استخوان بزرگ شده باشد و کره بدیند و با چوب  
 زقوم که در باره مای استخوان نند و ملک سندا و کسیر با نیره لیمون آن کرده بسپ کند با چوب  
 زقوم گرم کرده بالائی استخوان که راه باشد نهند باید که سه روز همین طریقی کند و چاشنی که بالائی

بیا سینه

سوادین

مسحور است بخوراند صحت سود **فصل اول** و ایبو لکنه سالین که بخت آن نیکوم **فصل اول**

در بخت و ایبو لکنه که اسپس دین کند و درون کند شود و صلحوم بسته گردد که هیچ

چیز در صلحوم نرود از **عید** رجوان و کبک و برگ سیکوه بائی بزرگ پت با پر و فضل دراز

پس پی پس موژ و رنوزه این همه برابر یکجا کرده باروغش سوز بدود باروغش کند تمام وجود

آب در مالش دید و در تاش آفتاب به بند و برگ با نره و کسنجانی و برگ

بسنکه و برگ رگلسا این همه یک بخت در دیکه کرده و در پخته و چو شانه و پس بروی

دید و کند و به پار در بروی آب رساند صحت گردد **فصل دوم** تر کاس تمنت است

که در و پائی آب ببرد از **عید** پوست دخت سیکو او سنجانی و رنوزه و سندی

و چو پی پس موژ و فضل دراز این همه مساوی باروغش سوز خارج آب دیده بخوراند و

ناس رنوزه دید و بر روغن کند و روغن کند و روغن سوز یکجا کرده بر تمام وجود آب

مالش دید و آفتاب به بند و بوقت نماز شام و خشت گرم کرده سکنه و تادرت

هفت روز صحت گردد **فصل سوم** روت کرن و ایوان است که در چشم آب ناخته شود و آب

پرد و دست و پا دراز کند و دندان ما با هم چسبیده گردد و اگر تداوی رود بکند آب

بمیرد باید که توکل بر حق سبحانه آورده عین کند پوست بیخ درخت سیکو او سنبه و میرو

و جوی سندی و پهل موژ و ننگ و ملک سبزه با گل قند و روغن ستور بجا کرده آب

رزماسن بدید و روغن کنجد آورده تمام وجود آب را با لاله و مالش کند و زیر شکم آتش

فاید تا مدت هفت روز که صحت شود و اگر یک وقت بهتر شود هر رخ او در آب بد

که عین آخر است **فصل چهارم** بکنند و ایوان است که پرد و دست و پائی و شکم

آب اما س کند و گردن دراز است از **فصل پنجم** بهار ابره و آب کند کند بمرنگ و ننگ

و میرو سندی و پائی برنگ و ملک سبزه با جویز و بیخ بلیه این همه مساوی با گل قند

بجا کرده لب و بد و برگ تا گل و برگ سنبه و برگ خرمائی سندی رزماسن

آسی کرده پرد و دست و پائی روت را مدت هفت روز لب کند صحت شود **فصل ششم**

کو ننگ و

کیونکه د الوان است که هر دو بقیه آب مال گیرد آنرا **عیدج** در اسباج درخت از نندی  
 پوست گلر و سکنونج پنج پاره کوره نمی سکنه سبالی سکنه در این همه باروغ سنور و کنگد کرده بوقت روز  
 اسپ را بخوراند و نیز روغن تخم بره و بقیه را با سیره سبالی و با سیره بکیند و خشت را کرده گرم  
 سفتا و دهنده است هفت روز که شفا گردد و نماند **فصل ششم** و البیور الوان است که یک بقیه  
 است با درود و اسپ بکفان شود و بجز آنرا **عیدج** همچونده تنج انوک پس موژ رجموده  
 بائی برنگ است با پاره تخم کره بوس نبت رجمون کمر و سندی پوست درخت سرس این همه  
 مساوی باروغ سنور و کنگد تمام وجود اسپ را بپزد و در سنی نماند یک دید و جاک پا  
 ببرد که اندرون نعل باشد آورده در سیره سبالی و ملک زند خرد و بجز سیره و بر سیره گرم کرده  
 بقیه را تا مدت بوقت روز بکیند صحت شود **فصل هفتم** او نینکه د الوان است که بر سینه اسپ  
 که ما شود که بزرگ باشد آنرا **عیدج** سبالی بزرگ تا نظر بزرگ مانده پنج سکنو در جوبین سیران  
 بر مساوی بجا کرده باروغ سنور اسپ را بخوراند و نیز بزرگ را کوله در بزرگ فرمائی نندی

و بزرگ پانزده یک گیمت در دویده کرده آب اندازد و جوش بدید هر جا که زه ما است یک بزرگ ما  
 گرم کرده مدت هفت روز به مید صحت شود **فصل نهم** مرک دوک و ایوان است که رومی  
 است تمام اما گمرد آنرا **عید** جو کسار درائی و سرس و زرد چوب ملک سینه ما این همه مساوی  
 آن کرده پانزده فرمائی گرم کرده بروئی است یک یک کند اما اوله رومی است بار و روغن کند  
 است و در این جاشنی در در جویس و سر سندی با صفتند یکی کرده خورند تا مدت هفت روز صحت گردد  
**انقباض درین فصل نهم** مرک دوک و ایوان اند که رومی است تمام اما گمرد و رومی رو  
 در نیت جو کسار درائی سرس و زرد چوب ملک سینه ما این همه مساوی آن کرده ما خیره ماده گاو  
 است را بدید و دیگر بزرگ است و بر فرمائی سندی بزرگ با نوره بر کهای مذکور در درون  
 دیگر انداخته آب با نذر دویچو نشانند هر جا که زه ما شده باشد آنجا بر کسار گرم کرده تا صفت  
 روز به بند و شافی نه خدر است **فصل نهم** کولم و ایوان است که تمام وجود است زه ما  
 شود و آن زه ما آب روز میرود آنرا **عید** بار و روغن کند و روغن سوز با لای زه ما یک کند

در استغنی

و بر شامی در رویدند همه آب بیدارند و درم کنند تا مدت هفت روز را ما در از آن سبک

دید و جاشی میرد و لونت در جویس و بچه همه مساوی یکجا کرده با غلظت خوردند صحت شود **فصل دوم**

جورگی و ایوان است که برودت و بای آب اما گس میرد آنرا **علاج** آنست خاک اندرون

یا بیرونی میرد با نمیره شامی آن کرده گرم بید و خشت را گرم کرده برودت و پا را

سفت و کند تا مدت هفت روز نمیزین جاشی برک ناکل و میرد و جورس مساوی آن کرده با روغن

ستور جاشی تا هفت روز دیدن نماید **علاج** و آب نمیره که چو رنگش باشد سنی بای

علاج جویره

برک کورج کالی بربری جورس آنجا پوست سماه بریان چنانک با راز نموزه کوکلی

بند بریان رز و خوب این همه ادویه را بوزن یک ساه جهانی کوفته چغندر آرد و خود بریان

که بستر بد و آب کوفته و سار بید **فصل سوم** رسی کند کس و ایوان است بدارند که تمام اندام

آب زه مائی بزرگ شود و آن کره شکسته خون برون می آید در او **علاج** این است

سندی و مصل دراز و مصل رو و همینه و همینه و آرد و میر و بای برک این همه مساوی

آس کرده با طقند بید و سندی و نمک با طقند ناس دید تا بوقت روز نشاید **فصل دوازدهم**

و زت کند نیل و ریو آنست بدانند که تمام آب را که ما شود آن گره مالش کند چو سخت

باشد در فصل با نردم که دارد که نوشته ام همان دار و بید و ناس بد نشاید **فصل سیزدهم**

کحل که در آبک و ایو بدانند که آب گردن نشیند و دم بنیدارد **فصل چهاردهم** اینست شنبه و بای

برنگ و در سورتش اول سینه و همون اولوله و همون پشته و سندی این همه مسا و باروغش کجده سیر

آب را با مال جنت بنا گرم کرده و با برگ انجیر نه مجده جامه بر سر آب انداخته سر را گرم کند

تا مدت بوقت روز نشاید **فصل پانزدهم** سنا و ایو بدانند که زیر شکم آس کند و از شکم کند و از

شکم او بدانند و چربش خور و رساده خور آب کند در ری **فصل شانزدهم** اینست سندی و بوس و

در جود این بای برنگ این همه مسا و باطل کند بدید باروغش کجده و روغن سورا بجا کرده بر شکم

که آس کرده است از زمالش دید و خاک اندرون ببرد و بیارد و نمک برود

بجا کرده بر آس آب بپزند تا روز پنجشنبه نشاید با سمیت و ایو تا تمام شد

در باران نشاید



در باب آنکه سار بدرند یعنی همیشه شکم آب نرم شود آنرا **مصلح** بادی سفینه نل که آچار کنند  
 در آن خود و گستر مساوی در و یک کرده آب انداخته کجوشاند و اندازد آب با خجرت آب  
 را بدید تا مدت هفت روز که صحت شود و اگر خوب نه شود این دارو بدید به سیر و پوست  
 درخت اوستی وزیره این همه مساوی با خجرت بدید حق سبحانه تعالی شفا کند **فصل اول** جویس تنبه که  
 لعاب از دین آب بیرون می افتد همچون زرشک در چشم هم آب بکشد آنرا **مصلح** بنامید  
 و عید و آمد در رای در و در خوب این همه مساوی با بول ماده گاوی آب را بخورند و از  
 همین ادویه بپزند باید که اول روز آب را بزنند که چار روز بشوید صحت شود  
**فصل دوم** کان روک آنست که کوشن آب آمان کنند و اگر شوند کوشن را سوراج کنند  
 آنرا **مصلح** اول که سیره و کات جهان مغز و ملک مغز و ط کوشن و طقند این همه مساوی بکوشن  
 آب بپزند روز دوم باب روم بشوید و همین دارو بسپ کنند این چاشنی  
 بدید سندی و ملک نام و سیر این همه مساوی باروغن خاوشنی و نای چهار روز شفا باید

**فصل سوم** آویزون و یوزان نمت که تمام سینه آب آماش گرد و گردن هم ببطرف

کج شود و آب راه رفتن نتواند آنرا علاج رکبائی هر دو دست و پا پاره ریشناید و نمائی

کند و بعد در و پر بل که درندی باشد این همه ادویه در دیک کند و آب انداخته بخوشاند آب

گرم بر سینه مالند و در راه انداخته بر سینه یک پاندا تا رمی برسد و این چاشنی بدید و جوین

و ملک سینه ما و فراب و نهک این همه مسا و باروغش آماش را چاشنی بدید تا چهار روز نشاید

**فصل سوم** دیوید و ایوانست که هر دو دست از یکیت آماش کند و پائی هم آماش گرد و آنرا

در علاج درم

علاج کسنالی و برک ناکش و سگریه مساوی آس کرده و ملک رندخته در تنگه گرم کرده است

همه تریب کند و این چاشنی بدید سندی و پیل مور و جوین و سیر این همه مسا و سبت چهارم بچاقند

چاقود تا هفت روز نشاید **فصل سوم** چالاک یا کورگ آنت که از هر دو در آن یکی آماش هر دو مانند هکند

و نیز در زگر کلو و شخم آماش کند این همه آماش علاج این است سخی لمار و لمار و لمار کمار بر کس سر نو و ملک

سینه ما و سندی و هکند در و در جوین که مسا و آب سائده جائید آماش سیده است بکشد و این چاشنی

بدید

بدید بید و سندی و جویس و چو رشتا و کج و کس سندی ما چه نامه سر این نیمی سا و باروغن سوز خوراند

و اگر عین عینت است شده باشد دوم بار زنده و اندرون دین و بینی آب روز رود آن عینت

مردنت تا دارند فصل سوم سگدار آن است که صقل تپ است شود و آنچه کوزد باز بر آب کنند

و در کوا و زنی آید و اندرون شود و نه ما شود آنرا عین ج چوب ر قونیا آورد گرم کند و کورا

سنتا و دید هر سرف در روز چوب و سیر و کسین پوست بیخ دخت سیکو او ملک سندی ما

این نیمی سا و بانیمره نسبت است کرده در خال خالند آنکه زم کند و در گوی است آب یکند روز دوم از

آب شیرید با سمن طریقی یکند تا چهار روز از این جانیسی بدید برکت نقل و سیر و جویس و سندی و غلصنور

و پنج سا و اس کرده باروغن سوز خوراند و اگر کرده گوی بیرون کشند آب بگو شود و در اندرون

کشند عینت مرد آنست فصل چهارم آورد درونی بدانند که مرد و دست زیرین آمانی کنند همچون که

نات مان بابد که آنرا سوزند خوبیا رو جلیا رو کونار کنار با تخم کوما سندی تحت دور کرده نیره کند و ادریه

سسا و اس کرده در خال خال خورید بابد اما س یکند در این جویس و کوزد آنچه کوزد سوز خوراند

آنچه تر روز بخورند صحت شود **فصل نهم** کاسوی آنست که در دو یا زیر سرد در آن زره شود آنرا

اول نشتر زنده و ملک بیند ما و کمره کرسون و تخم فرمای بندی و تخم آنرا در کمره شیر کشند و ارد و میسوا

در سفال نون شماره مذکورند آنرا گرم کنند و بر کمره ما کسبند این چاشنی را جودین و سونک و شمر و سندی و

باج برنگ مسواوی باروغن سمور بجای آورده تر روز بخورند یا صفت روز خورند ثنایا بد **فصل نهم** بابی

زلفا آنست که در ناف هر کس شود آنرا زلفای سرد دست بکشاید و سندی و مصلح دراز و مصلح رود

و سندی کمره شرف یعنی کرسون و زرد چوب هم مسوا و با شیره فرمای بندی بجای آورده در سفال نون خسته

گرم کنند و بر اماسید کسبند در این چاشنی بد با ادبجی و سندی و قرص و شکو و کوشنیر و بنید و بنید

و از ملا این همه مسوا و آس کرده باروغن سمور دست چهار روز بخورند صحت شود تا داند **فصل دهم**

ماسویان آنست که تمام وجود را بر کمره ما شود و بشکند و در اندرون زره ما کونشت بنماید روز بروز

آن بزرگ آنرا علیحدج چوب بدلس موخته خاکستر کنند و پوست و دخت فرمای بندی موخته

خاکستر چون سازد خاکستر و چون مذکور بجای آورده ما نشد بر جا که زره ما اسب باب سیب کنند

ما...

تا مدت که روز صحت و بهتر شود بقبض اینی نیگو شود صورت آب این نیت :



در سیما چشم این است که رس از قام وجود اینی یاد و جاره ما باند کشند و از اندرون  
 که آب رود آنرا عیدج ملک در آید و مسکنی بر آس زده با آنکه هر دو بجای زده باشد می آید  
 و روز دیگر بنیاید باز در وید مذکور بند تا چهار روز که صحت کامل شود **در سوم** رس دیگر آن نیت  
 که آب در اطم بول می رود آنرا عیدج بیار و چهار باغی یا حبکی بپوشی و کشته و منتهی و چار و چار آنرا بپوشی  
 و مال نشینی این نمسادی یا نیره ماده کا و با هم آنچه چهار روز بخورند آینه شفا شود **در چهارم** در تندیسی  
 آنت که در دمان آب پیورده بزرگ شود مرد و طرف یا بکطرف که آب جگر شده باشد هیچ چیزی نخورد  
 آنرا عیدج بر آب آورده در میان چوب سوراخ کند از آن چوب دینی را باز کرده دست از آن

علاج است

سوراج خوب اندرون کرده با نکت پوره سوراج کند در روی است سیر و سرف

و سندی و فضل مور در در چوب مسا و با نیر ماده کا و میا کرده در میان دین لیکند و در لیک چوب

بزرگ دین اندر تبه بند و تادین بکند نیز یک پید و تاس در در و بده چوب دور کند تا چهار روز همین نوع

تداوی کند که همت شود در بعضی روز آن است که اسب نامی ببرد آنرا عبد ج سخی کار و چوب کار

و نونا با نیر مسا و با نیر میا کرده لیکند با همین طلقند چاشنی بد بد تا چهار روز که همت شود

در بعضی علت های حکم سوال است که طراپ کج سود آنرا عبد ج بسید و بسید و آمد بسبانی و سیر بر ناکل

و یک میا بار یک پشت آب را لیب در سبای ز نیر کله برد و کشاید و سندی و فلفله رز و یک و فضل مور

آس کرده با طلقند چاشنی در خوراند تا چهار روز در آفتاب بند که همت شود

آنست که مرد در سب و با آمیده محل شود آنوقت اسب ببرد و اگر من نشود دو کند آنرا عبد ج سندی

و بسید و چر سب و فضل مور و چوب اس و کونست و سبالی اس نیر مسا و با طلقند چاشنی بد بد و غیر خاک

اندرون یا بروز با بول منجمه در فعال گذاشته گرم کند هر دو دست و با بر لیب و بد

تا چهار روز

تا چهار روز فرمان حدیثی **تفاد** **مصلح** **موم** و ریوس قند بدانند که آب بر تمام اندام کرده تا  
 بزرگ و گردن **دوم** مبرون اندازد در همان و کنی خیالی دید و بدیدندان در زمین بگردانند  
 عذج سندی و فلفله از کیم و جویس و پوست درخت سیکور و چرنا و بلیله همه مساوی باروغن سوز  
 بجای کرده چاشنی بخوراند و درخت بریل که درندی میباشد سنبل تا نقل آورده نمره بر یک بشد و در زمان نوزده  
 گرم کند بر دو دست و پاره ایست کند تا چهار روز صحت شود شکل آب این است :



**فصل چهارم** سنبله بدانند تمام اندام بر یک ساعته ساعت بساعت بول کنند آنرا عذج یا میرنگ در  
 روغن انداخته جوش دهد و روغن بر روغن کمر آگر روغن نمرش نباشد روغن کنی کنی بر دو کنار لیکن چشمت  
 گرم است و بر یک ساعته چشمت یکا جمیده نماند و در روز آفتاب بند و دو وقت شب نیز

سنگه و در بعضی طریق تمام اندام آب را در عنق بجا ماند عیدج کند تا چهار روز که صحت شود

**فصل پنجم** سر روک آنست که تا لوی آب خست شود و در آب جگه سوز و تر قیده شود از عیدج

سندی و صقله در وزیره کشید و آمله این همه مساوی باشد داخل کرده بجای کند و بخورد و زیر بانی

برنگ و استند و در جوان وزیره سفید مساوی آن کرده مروری است یک لیله بدت چهار روز که حتی

سبب تا شفا کند **فصل ششم** جید روک آنست که زبان خشک شود و آب هیچ چیزی

نخورد از عیدج پوست دخت گمر وزیره سفید و شند مساوی بجا کرده چهار روز چاشنی بدید شفا یابد

**فصل هفتم** مندا کنی روگ آنست که بی خوابی است و خوردن آب و علف رغبت ندارد

اندام آب تمام خست شود و گسرد و خواب از عیدج بیاورد پوست دخت سفید و حمرک

و پنج روز که در وزیره سفید و در آب جگه سوز و تر قیده شود و در آب جگه سوز و تر قیده شود

در روگ است در جوان سندی و صقله در وزیره کشید و آمله این همه مساوی بجا کرده مرقت از خوردن هیچ

**فصل هشتم** بر وجه در آنست که تمام وجود را با خوردن از عیدج تخم ناکل و جید و کاکر از روگ است که در آنست

در وزیره



باروغش کند بجای کرده اما کسی را لیب کند روز دوم با شیر نمون یا پیاز را بشوید باز نندک باروغش  
 بجای کرده است بجای را لیب کند تا چهار روز چنین کند با نان هم تر قیده و صند و صند نموند روز چهارم بگذرد  
 کندک نه اندازد همین روغن مذکور بر با بهای ایپ از این روغن برزخ باله میگویند همین روغن

که کشید است بهر که رام پیوره مائی ایپ را باله دفع شود مجرب است **در باب ریح و کسح آن**

بیمار درخت نری که بزبان کنثری دوندی میگویند پوست درنج ادریه ملک در از این هر دو ادریه

مساهم آن کرده برزخ نمیکند و لدئی آن برگ سپین بند تا چهار روز لیسه دارد و باز لیسه

بندی بشود و دیگر در باز پوست خرمالندی که بالدی خشک باشد آنرا لیسه روز دو با که بجای کرده بپزند

تا مدت است و دیگر در لیب دیدم **اردو** مدده و نمک کس بداند که هر دو با پیاز را که ما نمود

و بشکند و از آن راه مار بمرود نکند و شبها و پوست درخت میگویند همه مساوی بود و با پیاز

چهار روز بنزد بجهه کبیری چاشنی بدند البته صحت **در باب ریح و کسح آن**

**می بندد ادریه چاشنی** مستعد کند بجهه ایپ را فصل بندد و این ادریه بیمار **در باب ریح و کسح آن**

در باب ریح و کسح آن

سندی و فلفل و بید و آبلیم و بایزرنگ و میر و جوارین و پورنا و گلشن و بیج دخت بهارگی

بیج دور و پوست دخت کور و شبانی و تاگل و بیج دخت اندر این و بیج دخت یکنی و زیره

سفید و زیره سیاه و از زوده و برگ آنا و پتری و فانی و دخت ساگستان کوچک و دخت آنگ

و نمون و گاج و باد اجان و اسکندر این همه مساوی بود و باروغن یکجا کرده در دیگ بجده است

روز بدارد بجده ترش خوراند روز سوم تک اندازد بجده آب را فصل بندد هر روز این چاشنی

بدن تا آنکه آب فصل تمام بخورد و چاشنی نماند نام این چاشنی طبعی گویند اگر این خورد بیج علت پیدا

نم شود باید که اول صبح خوراند و وقت شام این چاشنی بدو وقت زوال نیز چاشنی بدو این است

بسید و رگوده و جوارین و میر و بیج بایزرنگ و ننگ این همه مساوی باروغن یکجا کرده بوقت زوال دهد

جمع علیک دور کوفه *فصل در چاشنی بدو* این چاشنی در خانه موجود کرده بدارد و خوبت لب علیک پوست

دخت ننگ و میر و گرانفل و میر و بیج دخت اسکندر و میر و تخم بدس با پرا و میر و جوارین یکسره دخت

پتری یکسره و فلفل دراز و بید و بید و آبلیم و فلفل مور و فانی بزرگ و پوست

درباری

درخت بیلکه آجا کینند و تخم کونج و پنجه درخت کاوی و پنجه ملک کینند گرفته و درخت هلس سمول  
 یعنی با پنجه سناخ و تخم بربیت و شانی و پنجه اندر این نوعی کینند هر آوره در سایه خشک کنند و بکوبند با ربک  
 کرده در و یک نوازند از زودنگا بدرد اسیب رده مایه کیره شده باشه و مال بس پنجه انشت در در و با مقلند  
 بجا کرده اسیب بدید جمیع ارحام که در شکم باشد بفضله و الو از کون را با رغبت کینند بدید با پنجه انشت در در و بدرد  
 باقی جمیع علت را باشد در وقتیکه از نواری کور جانید از روغن خوراندند که نام علت مندرج است **فصل مایه**

**باز کینند** بیار و موس زبده و پنجه درخت بود پنجه درخت پیر او خیار کھلی یا باغی و چارلو و بلاد در این همه  
 مس و آن کرده یا نمره ماده کاو و کیر با ادریه را بجا کرده سه روز خوراندند نمره آن حضرت سخاکی مایه آن باز کیر و در  
 را بسیار کم افتاده باشد هفت روز بخن ادریه بدید و آدمی هم که کم افتاده باشد سه درم شکر که درم روز هفت  
 بخورد تا هفت روز نیکو شود و کچ اسیب که چهار ماه یا پنج ماه باشد آنچه را در این جانشی  
 بدید همیشه و سندی و پنجه اندر این و مقلند در و فضل مؤرور است و در خوب  
 بود و با بزرگ این همه مس و آن کرده و جامه بپزند بوزن نه درم با مس که بجا کرده کچ

پس را بد تا صفت روز جمیع علت دور شود **فصل دیگر** که هر یک که اندرون دستم نمرزده و ششم

نرم خود ببارد پوست دخت اند پوست دخت جامون از سرد پوست نمرزده و ششم پوست دخت

پانزده ششده و ساس نمرزده درم و حشرات مجده درم بجا کرده سه روز بخورند البته صحت شود **فصل دیگر**

یکه هر یک درم بسیار بند و غم خود از **فصل دیگر** بیار و شمره اول و شمره چهارم بیار و شمره یکجا کرده آن یکبار

ناس دهد تا سه روز که صحت شود **فصل دیگر** که را شمره جاشن بناید و ادراگر شمره خام که آب را میدارند غلت

و از سر شود و یک آب را شمره ماده گا و گرم کرده بد و شمره بر سر بد بسیار مفید است **فصل دیگر**

**فصل دیگر** که هر یک که در دویر غنچه کبیر و عنبر کبیر باید که کسل را بار کرده روغن و غنچه کبیر کرده تا که روز بخورند

که این فریب و قوت ناگ در نظر خرد را مکن روز فرود ختم شود **فصل دیگر** مدک در این برافزاید باشد

این را در دویر بیار و روغن کبیر و شمره دتوره سیار و مساج بجا کرده با هم آمیخته تمام رندم این یک کبیر بسیار

مالش دهد که در رندم آب در خورد و پوست را در آفتاب بندد و نیوسو شمره تا کل

در روغن بجا کرده ناس دهد و همان روز با شمره سبانی و شمره گل بل بر دو مساج و آب

از دارالحدیث

آب را مقدار و سیر بخورند تا سه روز تا سوسپ دید هکت نمود دیگر سینه را در آب کرده و در جابه سیر سی  
 بوئی بسته اندرون گوش آب نهاده با جابه گوش را چکیده تا که در همچین بسته در در دیده که در نیشید  
 و اندر چهار پانزده فرسخ کرده در آب گرم تا که در نیشید تا نیشید **صله** **نیشید** **نیشید** **نیشید** و از آن  
 ریم رود آنرا **پوست** **خرمای** **نندی** **خشتک** **باله** **بود** **آورده** **بار** **کس** **کرده** **پهلو** **رله** **آب** **گرم** **شویید**  
 و باروغ **نیشید** **در** **آن** **آرد** **بر** **پهلو** **نند** **گور** **اند** **زرد** **نیشود** **موی** **آب** **گرفته** **باشند** **این** **رود** **نیشید** **بیارد**  
**سرخس** **جاموس** **شیره** **او** **بگیرد** **در** **روغن** **سور** **دو** **مساج** **سیم** **سیر** **بجا** **آورده** **نیشود** **از** **ختمه** **گرم** **نند** **در** **جای** **موی** **رفته** **باشند**  
**نیشید** **موی** **بر** **آید** **در** **باب** **علت** **کبر** **است** **اول** **که** **روح** **نکبت** **نمی** **رود** **و** **ت** **باید** **در** **آورد** **و** **بر** **نشین**  
**نند** **که** **جابه** **سیر** **نیشید** **میرود** **می** **کند** **در** **نکبت** **که** **نکبت** **مانند** **نکبت** **است** **نکبت**  
**مر** **ان** **نکبت** **میرود** **گوش** **نند** **در** **دیو** **در** **ملک** **نند** **تا** **را** **خن** **این** **بمسای** **ی** **باشند** **آس** **کرده**  
**باروغ** **نند** **بجا** **نند** **در** **سحال** **نور** **نند** **ختمه** **گرم** **نند** **تمام** **از** **دم** **سپ** **را** **سپ** **نند** **و** **جابه** **نند**  
**سینه** **نند** **است** **نمخص** **کرده** **این** **رود** **بیارد** **کو** **نند** **و** **گل** **نند** **و** **لاکه**

و موم در آل و چربی بزرار و عنکبوت سیده این نوسه و بجای کرده سینه را در این کندی تا که روز نشاید **فصل دوم**

که روگ نمی سینه زوده در در سینه شانه زده است بوزن کهری با کهری جرم کهری گرم کهری سالی دو کهری

و یا بر تانت کرت سینه کاهی کاهی جوارن کاهی کاهی کاهی کاهی کاهی کاهی کاهی کاهی کاهی کاهی کاهی

در روگ با کله نوشته است مایه خوانند کرده **موج** همه این است تمام سینه است را بشوید این در رو بجمده

در رو بکنند در رو این است بد در پوست سینه کاه و را لخته این بر دور است و آن کرده بر سینه نیکند

و هر کله مقدار سینه زوده بوره سینه کاه و را لخته اند ختمه با اندرون فخر لطف کله شسته به بند بجمده باز کرده

بیار و سینه که اندرون پوست یعنی می باشد یعنی مایه دو آثار در دیک کرده چهار آثار آب و دو آثار

بول ماده کاه و اندازد تا چنان جوش دهد که دو آثار مانده بیرون آرد و همان بیرون اندازد و یکسره رقیق

کنند بجای کرده تمام اندام را بپزد و در آن آب بپزد تا سه روز بجمده از آن بناب گرم بشوید

و در اندرون خاشاکه بند و کله است را بر سر و کله و خشتک بپزد در سینه وضع شود

حسنتیت آنرا در این است که اول سینه بناب گرم بشوید **فصل سوم**

بده چنان

بده با چک در آنش انداخته است و میسب در دست گرفته نرم کند بده این را دوید بعد نوشت و گشت

سند ما و بود در هر که در دوکان میبایند را تا بکن و بعد در این نیز مساوی آس کرده باروشن کنده بجا آورده

با عمل بقدر که تمام را دوید علاوه شود از نروان بر نیده را در آنجا بپوست گا و از او بلا میزد تا بقدرت روز روز

سینه را در آنکه و در او را کرده می انداخته باشد و عسلج بوجوب نوشته نماید صحت **مضمون** تمام است

در هیت بقدرت است از **عسلج** اول رگهای درون زردوست بکشاید و در فصل دوم که در او مانده

سده است همان طریقی را دوید کند و این چاشنیست در او نورو و دو و هسین و فو از سنی و رانی و رفیون مصری

این نیز مساوی یک کیتوله جاپیل و جو تری و قرض و الکی و بلا غنید کند در میا مید کنگو لایزیه ادرک این

مساوی آس کرده نیم بگرشیدند از دروغن سوز و شکر و شیره نیشکر و سیرا دوید را از آنک انداخته بجا

کرده است بجز از آنکه شکر و نیشکر عسلج که در کلم بود دفع از دست را بجز از آنکه این چاشنی را کول گویند

**مضمون** بر با سنی رگام از سنی سب آب یکدیگر از آبیار در دوره بزرگ که خفته باشد شیره یکشد و باروشن

کنده بجا کرده است در آنس در دو چاشنی سندی و گل قند با هم آمیخته بجز از آنکه صحت

رگام

بیل و آنرا **علاج** اینست دوز کم بزرگ ربع میزد و دوز کم خورد ربع میزد و کلوم و ارد و لسته بویست در نیم

این ربع میزدند و مصل کرد مصل دوز و مصل سینه ماریک در م موکاب میزد و نیم آب شش بر باید که

اول موکاب را به پیزد کعبه لاد و یه یکی کرده با هم میزد و شش ربع میزد زنده گشته مالش دید بویست و مصل

بند و هر روز یک **علاج** بخورند و ماهی شتر آب بخورند و در آب صاف نادت بویست و یکروز بدید و در مصل

۸۹

**فصل در بپ** خزه بداند که دیش آب که گره شود و آن کرک شکند و موی دم آب پیزد آنرا **علاج**

جو کله را سخی کبار و لونا کبار و لونا دار شور دهوره پس زد و خاکستر او بگیرد نام او کبار است

چگونه را که به عمل طریق کنند این مساوی آس کرده میزد موی دم آب پیزد مالش دید تا آنکه عمل شود

این دودیه میزند تا سه روز صحت **علاج** اگر از چشم آب چکد دودیه نیست ببارد گل گل میزدند

و کوشند و در مصل همه مساوی و با هم آنچه در مصل و مصل لوی میس باشد در آن زنده گشته مالش دید و این دودیه

تا که بگذرد شش از مصل فقط ببارد و در آن قطره در چشم آب پیزد تا صفت در زنده گشت کامل دودیه در مصل

سوال آنست که آب بر زمین نیفتد و گردن را دراز کند و زمین را بوی کند بنشیند

و باران نماند



بد کنی گویند درم با سکه گاو بی زده بخورند کینسی در وقت درسه روز **ادویه** بیارد آرد جوایر کس و بر  
 بد درم کو فر آرد جوایر و بد در و دیک کرده آری کند ز دو یک جویش بد و زان آرد کینست آرمه بی لوف **دیر ادویه**  
 بگویند و بر و ج بیارد کسیر و عن بنج و بد درم سیر آرد و د و دو و عمل کند و تنبلی کجا زده جویش بد و زان روض بنج  
 کینست و یاتر ز در آن بی لوف **دیر ادویه** کند ما آرد گندم نیم و کلب در آن سرد و آرد کینست با نیزه و مان بند و آب  
 را بخورند تا که روز افا در **فضل مغز بادام** بیارد کوه کوه و کوه و کوه نیم نو لب سرد و یکی نیم جاشنی  
 بد تا بست و نیزه در بر بخورند آن روان نهد و از این پونه اند و خود خردن تا در بر یک سید که باشد تا بغایت  
 و قوت آن کوه کوه است بد مغز نیست



**فضل ابرص** یعنی زنگه ابرص سفید باید آرد بیارد کوه کوه سفید و تخم آن دو نیم سیر در دم

نیزه ز قوماست و یکم که بعد از آن دید و نیزه بر او داخل کرده بر دیشیا بنخیدند و دوم بار را بر سر او موی دور کنند

تا که روز نغید نوخرمان خوشی بجای آید **فصل در آفرین کردن** مثلش کند نو سار در موه جور

چهارم پنجم شش و هفتم نهم و دهم آرد میزده پنج غلوس سبزی که با ۶ درم دین بود را جدا جدا گرفته

آسیخ کرده و آنرا آب غل غل نمک روز بعد از آنک خوشن دلوه مرد کند بجه عمل آرد **فصل در آفرین کردن**

دش یکم که بر باد و خواجه مثلش آفرین بنخید کند یا این کند با یک سبزی خالی کرده یک آنرا چونه کلی اول دیگر

آنرا بچهار و یک نایک آرد و سه روز در حالت مار و بچهار و چونه در پخته اند خسته با چوب قوطی سازد بدست دیگر

در پخته خورند خواهد نمود و در پخته گیان نماید بر کسی خورند **فصل در آفرین کردن** که ده لند

که بر دو سبزی است که در آن زاده که نمک و آردی از آن به نوزده جامی اصلی با خود نمود که نوزده است و جیات

این است و نخت ده به نوزده و سه و نوزده است که در نوزده بر نخت و دو به نوزده هر دو ظرف است و دو به نوزده با نخت کونک

که در این نمک است و دو به نوزده زیر نخت کم با ندی یک به نوزده باشد و پایی است یک به نوزده باشد این ده جامی

به نوزده ماد است و در نخت به نوزده ما باشد جیات این بسیار است نباید فرید و در آفرین نمود **فصل در آفرین کردن**

فصل در آفرین کردن



بهنزه ای بیست کیست از دولتی نیست بهنزه است جانیده دو بهنزه یکدیننی دو بهنزه باشد بادی  
 بادی برب دو بهنزه باشد بر دو کوه دو بهنزه یکدیننی باشد چشم دو بهنزه باشد چشم دو بهنزه باشد و در روز  
 دولت عمر بفرزند کحل است :



فصل بیست و نهم و اگر سه بهنزه یکجا باشد ظرف است بسیار صلب دولت باشد چشمش بر مال است  
 بگو و در روز بر روز زنده دولت پیدا کحل است این است :



**فصل دوازدهم** آنکه دو پهنوزه بر یکبارز و مانند آن در دو پهنوزه طرف راست و با طرف چپ مانند آن بسیار خوب باشد  
 و اگر یک پهنوزه باشد آن بسیار بد است نباید خرید اگر دو پهنوزه بر یک باز و طرف راست یا چپ باشد بسیار بد است  
 صاحبش هم خوش و غم و صاحب دست بود همچنین است خرید کله پهنوزه این است



**فصل** اگر اسب را پهنوزه باشد و دیگر حاج نباشد بسیار بد است که از سر او خرید تا اثرش  
 سرگردان و همیران شود کله اسب این است



فصل در بیان ران و بکاه یک بوزه باشد بسیار بد است همچنین است بد نیز در زبان تمام فصل است



فصل در بیان آن یک بوزه دوم است خوانند بسیار بد است هرگز در زخم و شمشاد در در فصل است



**فصل فریدون چرخ سپید** باید خرید کسی برای خریدن این برود این اول بدست راست بداند

رو این طرفه کند در دوران وقت این دم خود لطف دست برزند و پائی دست بر زمین برزند بسیار شود

رود بخرد که صاحب را نشیند و اگر دم خود طریقت برزند و با پای چپ بر زمین برزند این فریدون است که بنام فریدون است



**فصل اگر این بوقت دیدن که فریدون بر زمین را دعا میکنند وقتی که در لقا آرد این نظر کرده آواز**

میکنند بسیار است که صاحب خود را از در قارب الحزت دعا کند بخورد که کل این است



فریدون

**فصل در نفاذ دود کورمان** کوراب یارید است که سالوتر گفته است بعضی حکما نیز گفته اند همین پس این کوشش

مانند سامی است که کوشش بدورت هر دورت بسیار است و باقی که نوشته ام به صاحب است

نقد دارد و بعضی فردمان میگویند که اگر از پشت است یا پیاپی راه نهد یا بیشتر کار نمیکند تا این کورمان که نوشته ام

تا بیشتر آن خطا کنند پس کورمان کور شده از آنجا بدو **فصل در نفاذ دود کورمان** وقت کش دلون

چند روز اول مادیان را که روز پیش از کش دلون آب مای رطب جان بدو مای ردر آب چنان بچکانند

که خوب حل شود چنانچه کرده است با مادیان بخوراند تا در دهن نسیم اوصاف شود و نوره را کمی که بر لبه و نوره

و نوره کوهی باید که هر چهار باشد بوقت شب و این را که بس بدو دم صبح هم بدو هر روز دو بار بدو چون

کش دلون کشید کش و بگرد نظر مادیان نیارند حکما چنین گفته اند اگر نظر مادیان بر آب دیگر افتد که کش

دیگر از چون زه گفته باشد بوقت روز نوار کشند و کادو تر و سیده نرم کرده بدو و از آب فصل نفاذ دارد

بدین نوع شش ما مادیان را که دارد که خوانان کشند ملک تا بازده مای قلفت در در چون مادیان دم

در آید کینه تر و کورمان کور بدو تا او در خارج شود دست گرفته هر روز بخورد تا پانزده روز که در زمان

آسان باشد نظر بر ما بدیانه و بجز نیست

نشانده



نظر بر ما بدیانه  
بیش دلعن بدیانه آرد و باید که توری پنج کیر کون و آب روستاند و در آن

آب هم کیر و عن کند و هم کیر کشید و یکدم بول بندازد که روز بدین نوع مادیان را در اول وقت دوم دو

کیر و هم کیر کشیدی بدید و دور خود نهد و نهدم جو شانه خوراند چون که روز بندد چند روز دیگر

خود هم بدید و مادیان را درین ولایت بیدار میسوند اما نباید که درین شش روز آب جو شانه

بدهند اما در ولایت دمی بوزام است بیدار شش روز میشو و تیر بخا بود است نباید است بلکه

درین شش روز خند و درش تنور و مندی و فضل کرد و بار در حیره کرده بدهند تا زندان روز را کیر در اول

دعیم با بصورت بدید چون که از ششم کیر آید همان زمان سمها کچه را ناکار و تیر بندد و بیایمی بنهند

و نباید



و تا پائی ما در کج و برکت نشود و سه چهار روز یکی را غلط نیندیده بدارند اما دشمن نندید هر روز نیک

ببندند تا دو ماه چون سوم ما در آید بیدار گشته ماده ما و تر کند چون تر شده باشد هر روز نیم درم بیدار نیم درم

کلیک کباب بخارده بیدار و کباب سنگ علیله بلبان چون چهارم ما نخورد روز یک درم بیدار نیم درم کباب سنگ بیدار

در ماه چنبره نیک چون پنجم ما در آید کوی نغمه بیدار و شکر مالک کاوندند که که در زمان کند چون نیک را نیکو نمید

موت و نیک بر روغن بنور و دو درم فضل گرد و قدری از نوزده بیدار داده که را بیدار کند و موزره و بیدار

نه نیکو درم خورد و در نیم گرم بقیه دار و سواری مر ما باشد عالم و میر بیدار استخوان ما بزرگ و در

روز و پشود چون که در کله نوزده بیدار نخت و نخت و نخت بگرداند و چاشنی بیدار جهت صاف شدن

در روز نیک بیدار در از ده عدد و نیکو بقیه فضل در از نیم درم کباب کرده بیدار که روز نادر و نیک

صاف شود از روی روغن بنور می توان دل و اسهال را از نیکو از نیکو اسهال کمر و زرد چوب

رب کمر و عالم رب کمر و کون رب کمر چوب آگ بیدار و تخم بنور اسهال و باغی کمر و نندک رب کمر و کون کباب

رب کمر و کمر رب کمر ای کمر او بیدار کرده پارک در کمر آدمی تر کرده در میان روغن اندک جوشن

بعد از آنکه در داروی مذکور آس کرده با کنیز تمام وجود پاپ را جانی که کم است بسپ کند  
 اول قدری بعد از آن در کنیز تر کرده آس کنند و دفع گردد و بار در دخت آنها را میخ در یک سوخته  
 خاکستر کند و بار در خون بکشد پس را بکشد در میان چند روز یک **فصل** بسیار دارد و جوار یک آثار و ملک  
 نیم آثار بجا آمده مان بدین که سوخته خوب کرده آس کرده جانی که پزند و بار در خون بکشد و میخ خای که ریاشند  
 با صابون بشوید بعد در روغن مذکور حل کنند در میان صفت روز نمون **فصل** اگر از این ادویه که مرود جانی  
 علت صدف کشانند تا قطره خون برود آید بعد شوره آت بندازد نمون **فصل** اگر پاپ شده  
 را شخم شده با خاک کند و گوشت مرود در دکن چون صدف بود پوست دخت سالی هم زرد برنگرود  
 خشک کرده با ریاضت کند نمون **فصل** اگر پوست دخت سالی هم زرد برنگرود خشک کرده  
 با ریاضت کند نمون و اگر زرد هم زرد پدید در میان دیگر انداخته بسوزد چون نمون آس کرده  
 جانی که پزند با ریاضت کند و از جانی بد نگاه دارد نمون **فصل** مخلوج کند ریاضت کرده بر ریاض  
 این که ریاضت کند بسیار نافع و مجرب **فصل** اگر پاپ را حکما می کنند سه روز در راه

در راه

و نموده اند نهایت است و ازین حد بالاتر همیشه موثر می آید و موثر است الهی است و اگر قاعده استحقاق

تا آخری در سال منفر کرده اند و بیان شد شهر است **فصل در کسب** است کردن کلی است از نسبی است موثر است

بیمار و پست و پست و اوله و در جواری کبری و فصل کرد و فصل در زود و نوزده و پنج اندر این و عمارت

کتاب و فصل موثر و نوزده و اوله و زود و خوب و بچ و ادراک و همون بسیار و خردل این جمله در و پست

کده بود و در میان حضرت اندر تکرار کنند و همون کتاب و خردل بسیار اندر زود و نوزده و پنج است

خود است **و** اگر کسی در کسب با استقامت ندر در این زود و کافیت و قدرت آن ندر که

رو بسیار عمل کند پس بر است که هم در و ما بد و در و در است و اول کسب ندر است و همون کلی میدیدند و در حجت

و خردل در جواری و ادراک بسیار و پست و همون بسیار و کبر و کتاب بسیار و نوزده و پنج کرده در او نجات اندر

با حفظ تمام نگاه دارد و بعد از سه روز خورند شروع کند و اگر مقدار زود و نوزده و پنج میدیدند از پست

و کسب ندر و بی این نزدیک است که گویند خوبی بسیار نفع است در فصل بر روز مقدار بی بد است و پست و نوزده

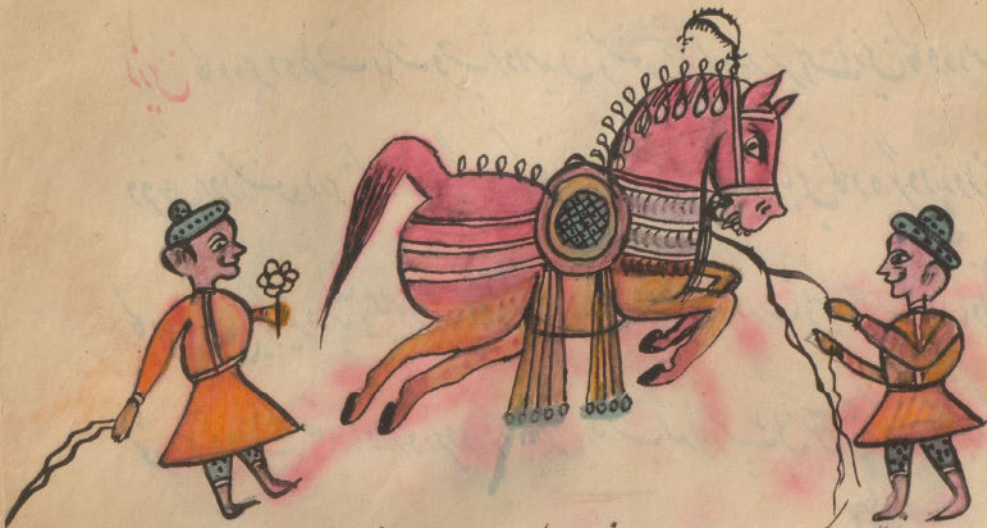
کند بسیار فائده دهد **و** چون است یکسال نوزده و اتمام دست گرفته بگرداند بر روز و وقت

بگرداند نریت پنهان بدیده که در یکسان نوزد کند که اسپ را لوق پیدار شود هر جا که نافرمانی رسالت نریت نماید  
 و بعد از چند روز که کاهه ببرد و بعد از دو سال زین انداخته سواری کند و آهسته آهسته زور را ببرد و بزبان  
 را با خود نشانند تا آنکه دل اسپ سولید بجا شود چنان با خود سپردار نشانند و اول کرده کاهه بگرداند و دست گرفته  
 حوله سوار و با پیاده و صورت کرده کاهه چمن است که در میان صفادیده نشان خط کشیده بزبان خط را در اسپ بگرداند  
 که عادت شود اول آهسته آهسته بگرداند تا زیاده که قوت ببرد و کاهه این است ::



که از دست نریت و از دست چپ بر دو طرف باید که بگرداند تا اسپ فرمان سوار در آید بعد از آن  
 با پیاده صورت دور گرفته زین را بگرداند از دست نریت و از دست چپ با نگاه دارد از زمین را بسیار نشانند و  
 و علی نحو مجده کرده کاهه بسیار در دست و دست آید و بسیار در دست و شکر شکر اسفل است ::

بعد از آن



بیدار کاهه مار پیچ بگرداند که در است چپ بر دو طرف حاصل شود بجز از آن در میدان است بصورت پویه

میدان دید بجز از آن که خوب در است شود در او کت پند و بر آن چو کان بازی و نیز بازی و دو نیند

و چنان میدان است چو پی از آنکه شود فرمان بردار بر آن روز است اینجاست که آورد کم پس صاحب

غصه پوشیده گوید مانند و این کاهه را مار پیچ خوانند طریقی است شکل است



**ازین** کاوه هر دو طرف است و چپ درازند و ميشود اين کاوه هر سه است ازین کاوه اسب خوب  
 و فرمان بردار ميشود و این کاوه اگر نر بردارند که خوب و راست ميشود البته با این کاوه بردارند و از بدترین  
 کاوه را در چي ميگویند و این با مینور است دور کشیده درین دور کاوه بردارند تا اسب خوب آردن و در ما بردار  
 شود این فو در اسب با فایده دارد و اگر دور آردند این عانت کند که اسب با لقی نور و لوی بار برای چهار خوب  
 میشود و کاوه و اسب این است



**ازین** کاوه را چهار چي ميگویند و کاوه بزرگ بر ميگردد و در این کاوه اسب در دلي نور با در  
 ميشود و در درین هم هر بزرگ است اما چایک هم در در و دانا و عقل باید با بر این طریق اسب را  
 بردارند و مستعد بنده این خصصا کردیم که لفظی نه لغوی است اسب است و در قسم آوردیم مصل اسب این است  
 انچه در



که بپوزنه نامی عیب دار است معلوم کند ز لوک گدردارت دوشینا کار دیر لوجینا تانست کینند  
 ارناپس وقت بناند ز لوک نژدنی شانست دوشینا آیه متوتی ربا نژدنیس دوشینا چتوم کیت ارنا لوک  
 بر دریا ورت دوشینا برین جبه زور بر سینه چیلکد ورت دوشا ورت شکست زو مند ز لوک شت ورت دوشا  
 ورت ورت سکر تانک ورت دوشانت شو کو دوشو ربا لوک ار در ا ورت دوشا ورت ربا تانک ورت  
 دوشا شویش ورت تیر تانک لوک و کبر پسند نژدنی چسد مو ا بپوزنه ما سدر لوک دوشینی کنش برن روگان  
 سلونا ار ونا بلوک تنک لعل سلونا که تنک کاٹ ربنونا کوس سید نو باکل سر زویم بکوه بپوزنه  
 نامی عیب دار لوک کتل سکد مشر ناسکنا تانک سهرت بل بکده و رینا بر جبار زنت کاشناس

بدین حکمین جا بومندل قبول دلونست مانی نبار مو کهرید دشو سرکی نزار کس بن د خستی  
 و کهره پنج رانگدی هسایوی مہار شو ہونہ مای بوج در سر لوک و نیادی در کنڈی دی لکرا لکرا تک  
 پنے بن د شور دوردی کردیو اجالم تک یوشو کا کنتے پخت اسہا پتو کت بن نرے آس  
 بجاکل درت اہک ہنی ہونچ در ہونچ ہسری کنڈی مندے کاک سپہو پتو ہنار پلین کھدیے  
 م اما دس بن ٹند برم سد لون ہر دیت سندھی کھیدی تے تر تم دجنت رون شو ہونہ مانی ہک  
 شروک کت کھوٹا کنتے شے پنک بن دیو متی سنجامہ دستہ مو درے زند دل مس بند و حورج مدہ تے  
 کستا ہون کچن **ارباب** ایغاری چل فرہنگ بیاید آنوقت جا لکی و نازگ دم و خوی راریوی  
 خوش مانند گل شو فر و چندہ و قر نعل و در جہنی شور بیاید کچن اہب لاق شور بادشاہ باشد **در بیاد**  
 وند او زنون ذات درمی رانگو نید یعنی اہب پت و بعم شو آنرا **عبدج** زیرہ کیر آسے ہدی یک ستریل  
 نہ ناک و ہدی کیر و ہت ناک و لونٹ راج کیر و اولک جہا ہر ہنت و فضل مو راج کیر و ہر کیر  
 وند ماک راج کیر بیاید کہ ہر اد و ہر کونتر شراب کا کھی زند ختمہ بیاسند و ہونٹ صبح راج کیر ہونٹ شام

بیاد  
 بیاد



ربع سحر خورند و آب گرم بنوشند که خفتک بیدارند و دلانه نذند و بوقت شب برگشانی پر پشت کند

باله چو می بیند در دهنش تدبیر طریقی عمل نماید حکمت شود **در** اگر آب را گرمی نموده شست آن است که آب

دم کشند و بندازند آنرا **در** کالری یکی سیر فریه هم سحر و نوشت ربع سحر و در یک سحر و سندی ربع سحر **مفضل**

ربع سحر و کشته نیم سحر و نیم سحر ربع سحر و در یک سحر و کوزه باریک کند و قند هم وزن او به یکجا کرده یک روز

صبح و شام بخورند نه فایده **در** **در** معنی لیب ارم در دم شود و آب بر زمین غلطه آنرا **در**

سندی ربع سحر و سنی شام و فصل **در** نیم سحر و سحر ماکرات شام و شام و چارون یک ربع سحر و

تنبول بجای غلطه در کوزه یکجا کرده صبح و دم بخورند بر همان حق تعالی صحت **در** عبار اول نمی آید بعضی کرد

شام در کوزه غلطه آن است که این کوزه گردیاره میدهند و باره آنومی رفتند و بر سیاهت شده بر زمین

می غلطه و نیز شام نفع آنرا **در** سندی آورده باریک سازد و کوزه در گوش و بینی است زنده

و نیز عرق نموس سبده در چشم کشند و آب بگردانند و روشن بیدار کند آورده بر دو سینه و پشت و اردن

باله و در یک که روشن خواهد باشد دم کرده جاله تر بر پشت و سینه کشند شام از دیکه که کور است و نیز بر سینه

گرم کرده زیر چهارپای میندازد و از هر دو طرف آتش با چک دستی کرده بنماید و این چاشنی خوردند  
 الیجی نه تا یک فصل گذریم کویج نیم کیر و سندی ربع کیر و سحر نول نه تا یک برگ پخته درشت و پستی نه تا یک  
 سندا که نه تا یک همه بار یک کند و خاک سول که در خانه کار داشته آورده در آن آب بنفشه نگاهدارد و با لاله  
 که صاف بجا بدوید نه کور در آن آب بجا کرده دو وقت بید نشاگرد و در آن روز با باشد چهار وقت  
 بخورند از سه صحت نشو **در** مرکاوت سول لیکن تمام وجود آب خومی گیرد و گرم نشو و در بدم اندازد  
 و زبان تشنه و از دندان از انوی نشو میگذرد و بر مردم و بر آب حلیه از نرود و نیز شام آناسی کند از **درد**  
 سیم چینی نه تا یک مویج پاؤ آنارو که نه تا یک و سندی نه تا یک و پستی نه تا یک در کوفته بار یک کند و با  
 شرب بجا کرده خوانند **در** نیم آنارو که گاؤ دو سیر و تمیم باید که پستی نه تا یک بار یک کرده کیر بجا کرده  
 و از دو سیر بید و از **نشو** فیما و اللیپ را در آب کشاید باید که زرد عیدج نماید تا تشنه  
**نوشه اول** یعنی آب بول غسیله بود آنکه آب تالش آفتاب بندند سوتر سول میدارند لکن قضیب  
 آورده و هم آنکس کیر و در آب بر زمین زنده می غلطد از **درد** سندی با همجون س میده در چشم

که  
 پود

کشد و آب بگرداند و هر دو پهلوی بر روغن سبزه بکشد و در زبر کشنی او را بگوید و خشت را گرم کرده  
 در جا که بزرگ کور در میان خشت گذارند از کمره سبزه و در سندی در روغن سبزه سازد در قصبه خشت  
 انداخته باشد **در صبح** اندک صابون نهری و پس بکشد و سندی و عاقره آورده از زیره بپون  
 پوسد و سائیده بسته کرده در قصبه کشد و در پی خشت بیدمالست دو سیر و پنج نه ناله و سندا مالست مالست  
 و آملیم کرم و برگ آملیم کشد در بنده کشد از کمره سبزه مالست سبزه سوزد و چاه مالستی نمائند  
 باید که هر را کوفته تا در کف بجای کشد و بخورد از آن تر نشاء آورد و در یک سیر برنج آورده و مناسب از دوران  
 نیم سیر شیر انداخته بیدمالست **در کله کلمه** در پیل یا از ارشد آن تر سندی ربع سیر و فضل ارد  
 ربع سیر و پس سوزد از زبر مالست و نه ناله مالست مالست مالست و برگ تنول پنجاه عدد در ربع سیر  
 و هر ربع سیر و پس نه ناله شنبلیله مالست خورک سبزه بریان کند و چاه اسنی که پس آن مانند  
 کوه خشت با او را بگوید و خاک بول را در آب رند زخمه ببالیش آب رفته آردیه مذکد با هم در سخمه  
 بخواند صبح **در صبح** و هم دور که و مه در آب می اندازند از آن آب آورده از دهن بپوشد

بدیعت نمود و بعد از آن دروغ از تنم بدید **x** و نیز نان را گشتند زشته نوعی **دید** در دو سه روز

آتش با چک شمشیر خنک باید نمود است از دیک چوب شمشیر از بنه نثار در **دید** و بین کون شمشیر

است درگاه بخورد و آب کم نوشند از زنده بی ربع سوسیل ربع سوسیل ربع سوسیل ربع سوسیل ربع سوسیل

و جویس یک سیر بار یک با کخی خوردند گرسنگی از فرزند میوه **سوسیل** شیر خام هم آنرا آن

گوسفند یا ماده گاو و مندی سه شانه و فصل گوسفند و پیسی سه شانه و رانی نه شانه هم را کوفته

و پخته تو گند در یک نیم پنج عدد دور پخته بزرگ آورده در سر ص کرده جالبه پخته دروغی بکند

یک شانه در سه قطره کس همون انداخته ادویه مذکور می کنند از دهوه در هر دو کورخ یعنی اندازد در چشم

هم که سه روز نتواند آس دل و چاشنی بچک سیر و شمشیر و جویس یک سیر و کسیر و کسیر و کسیر و کسیر و کسیر

دو کور دخت بوس کتای بریان کرده هسی یعنی آنجا نیم سیر گرفته بار یک و شمشیر نه شانه

بریان کرده نیم سیر شراب با هم تمیزه علی الصبح نیم سیر وقت شام نیم خوردند و سر پ را جای رام

بسته آب رام نوبشند و گاه خشک بدید و در نه نه دهد و زیر سر در گوش و زیر گلگوره گانبد و زرا

دش

سخت کرده دروغ کل بدید و بول نیز پنج آنرا در وقت از آن بول جابه تر کرده تمام وجود بسب

رگانش کند صحت **دیگر** آب را بغم شده گاه خائیده می آید از آن **دیگر** سپلی ریح آرد و در وقت

در آن شکر بر سیراض کرده بدید **دیگر** صبح **دیگر** بپورده دروغ روغن بید اکبر نیم بپورده چون کج گشته تکبیر

آرد و در وقت مرغ نیم خشت تکبیر خاسته او یک سیر این همه کوفته بجز روغن بند کور چند زنده خواهد بجا آرد مالد کند

یعنی از کوش **دیگر** آب و بپورده آنرا **دیگر** روغن مالد گاو و شکر ریح بپورده مالد مالد

باریک کرده در شکر و روغن بجا آرد در کوش یک شاک میزند از دو مالد با آنرا و بپورده در وقت

یک وقت خوردند **دیگر** یعنی کمتر آنرا **دیگر** هر تان یک شاک و کاک یک شاک در وقت

و چون نوزاد یک شاک و کوش یک شاک بپورده مالد و مالد در یک شاک همه را خوب آمیخته در روغن بید اکبر انداخته

مرم زردباله **دیگر** در روغن بید اکبر چنان درخت آمله یعنی اسنی درخت آمله خوردن

آرد و خاسته آرد در روغن بند کور انداخته مرم زردنیو **دیگر** کسل با آنرا در ساک

مالت در وقت بجا آرد بپورده بار بند و نیو **دیگر** مور توت یک شاک بار یک کرده بپورده

چهار قطره رس لیون بندازد و نمک شود **پهل سول** یعنی در بینی آب پیورده پدید آید هر وقت میرود آنرا

**اردوی** هرگز سیر و پیورده سیر و سیر و سیر نیم سیر سیر باید که هر دو دویه کوفته بزرگ نیم مود دویه در کفن آب انداخته

جوش دهد تا تصور آب مانند جده آب که در آن میخوردند فاش و نیمه مونگ یعنی بر یک نیم سرد در آن انداخته

پیر و کوز اند و سندی ۶ تا تک و فضل ۶ دوی ۶ و پس ۶ تا تک و دروغ سیر باید که کوفته در دروغ سیر کوز

بجای کرده اگر پیورده در بینی بنظر آید آنرا مالده و الد و **تاک** در بینی اندازد و نمک شود **در سینه و ریه ها**

**در کفش** آن در ششم آب اولر مانند بر لید و هر دو بائی و نهنس اماک گیرد و او را سه باره کند و

انول بفتد آنرا **اردوی** درخت کهنه تپاره پیور یعنی جیت چنانکه سیر سیر سندی نیم سیر و پس نیم سیر و فضل ۶

نیم سیر و در آن دو سیر و سندی مالک سیر و سیر مول سیر این همه بار یک ساقه باب گرم بجای کرده **علی الصبح**

نیم سیر خورزند جمیع علت در وضع شود **اردوی** سبار در سه نیم آثار پیور نیم آثار در انول کش نیم

آثار و سیر مول پاؤ آثار و پس باؤ سیر و فضل ۶ در یک آثار و بائی بزرگ نیم آثار و سیر مول

پاؤ آثار دویه در نیم آثار و سیر بجای کرده هر روز بوقت بیدار آب گرم بنوشند **در سینه و ریه ها**

در ریه ها

که بزرگ و جوی آب پدید آید و در میسلی گویند و در میوه و چون نوزاد یک سیر از کجی ریح سیر عسل را کوفته با باد پخته شود  
 و پس هم دفع نفوس که سبب دم میزند و دو کباب استی از دو بیار و در شیرت با و آب نار و بانی بزرگ ریح سیر  
 و چنان با نوره یک سیر و زعفران نیم در آنک و مندا ماکت در آنک و سندی نیم سیر و بزرگ در آنک یک سیر در آن سیر کوفته  
 با رب یک سیر در سبب ایجا کرده بخورند و در آنک میده باید سینه در آنک نه خود و عقده بد است صفت تمام علت در  
 از این ادویه مفید است که در دریا تاثیر کنند **در روغن کشش** از روئی آب جلد میرود و زبان دردی  
 بسیار دشمنه که خورد آنرا **عسلج** از لب با باد آب نیم زده خون کشد و در این چاشنی سندی ریح سیر  
 نه است تا آنکه چنان که رخ یک سیر و بزرگ نیم سیر و پس سه تا یک بانی بزرگ ریح سیر و بزرگ در آن یک سیر  
 همه را کوفته با رب یک سیر سازد و عقده از شراب که ادویه تر تر شود داخل کرده بخورند صحت **در روغن کشش** در روئی  
 ریح سیر کرده با باد سینه بخورند **عسلج** از روغن ماره گویند کشش از روئی آب بد بو آمده کردن بسته  
 زفتا و باشد از زودند ادوی کنند که در سینه و در لیمو **عسلج** چنان درخت چش چنان نیم سیر و چنان درخت  
 سیر کرده کشش سرخ باشد شک نیم سیر نیم چنان جامول نیم سیر زوده بگوید با رب یک سیر باشد بار آورده

هر وقت زندگ بخورند عجبه میربح سیر و انوش کئی ربح سیر و لکه زرد هوٹ بانس بدیدنھا کوه **دیر صبح** برگ  
 و شکر ربح سیر در آب کجا شکر گرم کرده بدید **دیر صبح** با بزرگ ربح و پی ربح سیر و سندی ربح سیر و فلفل و  
 و سینه ما کنت نانک همه در بار یک کوفته در بول مکه کا و باز زرده زرد هوٹ بدید کنسپنی سالی سالی نانک و دست  
 سالی تا زرده در هاتر گرم بریا زده خورند و فر در درد کوش و رخ دید و نیز زرد و دست زرد کوش زرد  
 عین بر دو طرف و رخ بدید تا پنج کفقا عجبه کوبند نس در پنج از چرم خام او را بر پشت دست نشاند  
 بدید و غیر آدمی است تویره گذارند در در دو لورخ کوش کجا زنی سینه از دملو کوه **دیر صبح** برگ  
 نانک دو گرم سکه دو سیر برگ تنسی دو سیر برگ بدید و غیر برگ آگ دو سیر و برگ سیور چکلی  
 دو سیر زرده چهار سیر برگ گرم کرده یک جعبه با دیک پاشن نور رخ کند آب گرم در آن گذارند  
 با دست و دست و کفک آب نور رخ کند دیک بریزد شفا دود **دیر صبح** انتر در امر کنت  
 و پنج خرمول سالی نانک برگ بام و دست گرم کرده موتره خام را بندد و در دست چاشنی فلفل و نه نانک  
 کوه کنسپنی سالی نانک زرده بنویسد نیکها را یک نانک بر میان کند بدید نانک و نه نانک در آن سیر

و نیز با



کوثر بار یک عمل مجرب که نه شایسته باز کرده میداده باشد **در علاج** از پاپا اسیس دور کرده نیز قوی  
 خار در کماله و جمال قوت نماید که شسته بمید و جاش در نه کوشی آورده پنج چوب قول که شایسته دندار خسته  
 بزرد و بخوراند آن الله شایسته **در علاج** در سنل که با رنم شایسته آورده موی از پاپا اسیس دور کرده شسته  
 بزرد و سنل که با رنم کماله شسته روز بند از رو مجده حضرت در پسته که تا به پاپا و پدید چون رود بعد از سه  
 شایسته روز نور طویا یک شایسته چون نوشته **در علاج** سپهر را کسبی سازد خاک نام سه شایسته هم سیده  
 در روغن سید که رنم که فرم سازد بمالده موثره دفع نفخ و زخیم ازین رو دیده دور گردد **در علاج**  
 باید که از قراض موی رود و کرده یک شایسته بوجهی در رسیمون سیده بمالده و از آن قرض سید  
 دله و معده که صحت کامل نفخ و قرض که شفا آرد بر تریله فاکه بروح حضرت سلطان خوانده **در علاج**  
 در علقی را بر روز و غلوه در آرد و جود یار کرده بخوراند و هر وقت آب است آب سمنه باشد چند آنکه  
 نوزاید نباشد و اگر آب زهر خورده باشد تخم پسته یعنی بنوله از آب رس رو کشیده بخوراند و باره  
 و علم با الصواب **در روز** بیارد تخم چیان صفت عده چکر دو عدد و کف دریا و جیبال با سمنه کنند

مجده است ادویه در اسن بمون بخار کرده نگاهدارد و روزی یک شنبه را در تابش آفتاب استاده ادویه  
 از کاغذ درشته کرده با باد موتره چهار خط رسد که ششام روز در تابش آفتاب در کاس سفید دارو  
 چسباننده از موتره آب تیر ما برون آمده روز دیگر آنرا گم در روز بر صحت کفو باید که این را هر روز  
 کرده انده با کرب آب در وقت ماییدن ادویم این به بند تا از چسبانیدن دم اعضای است  
 را ادویه پس در غوم عصا دیگر نوشته در دیده شود **در سحر** با نخل سبزه کند و بطریقی در اول سحر سبیل  
 بلند جاسک موتره برآمده با رده و فرود سل را با باد موتره با کسل دفع کفو **در سحر** کند که نیم سحر درخت برگ  
 کچکه نیم سحر آورده است سحر دریا چهل روز علی الصباح بنا بر این را خوراند موتره دفع کفو **در سحر**  
 پاره کنند و آب بد در غمده مریخ بخار کرده جاسکیده برآمده باشد از سحر کلک زده ادویه با مانند  
 و از روز غم کند و در کفو روز بد بطریقی عمل کند فرمان حی سحای بدنه دفع کفو **در سحر** بسیار و چندند و در  
 تنج **در سحر** می شکند و مدی و ملک و رزی و فضل درونی که شکست سحر آن کرده در بند و در پر کنند  
 و در آب جوشن در روز وقت صبح یک بند و آن خوراند و وقت شام **در سحر** و فضل کرد و زیره سیا

در تابش آفتاب

میدهند با علی که باشد وضع شود و الله اعلم بالصواب **در دیدن زردی** از مجربات بعضی استادان این فرسخ زردی را  
 گوشت یاو آمانیم یاو کجوه غنول و اندر جوع غنول و جوجون یاو آنا رو کالیزیری یاو آنا رو عیدیم یاو کجوه غنول  
 و سحی دو غنول و فصل مؤثر غنول این زیاده است بوزن غنول بند وقت فجر در میان غنول و فصل در  
 وقت شام در میان غنول گوشت یا کالیزیری یا پس بوزن یک غنول داخل کرده بشهافوزند **در دیدن زردی** وضع زیاده  
 این بسیار خورد و فرسخ نفع علی کینه سینه سوره ۲ توله وی ۸ توله و گوشت ۸ توله و فصل در ۸ توله و بر گیم  
 ۸ توله و بر گونی ۸ توله و قند سیاه ۸ توله در قند کور مقدار اوله غنول بندد بخورند **در دیدن زردی** وضع زیاده  
 سبب توله در مور توله و مرد در کله توله و بول سرخ توله و بول سیاه توله و رفون توله کشته توله  
 این همه حل کرده از عرق ادرک است روزی هفتی و آنه حب سینه هر صبح و شام یکبار بخورند **در دیدن زردی**  
 گوشت یاو آمانی عید و پشتری یاو و لوما که نیم یاو و یاو بزرگ نیم یاو **در دیدن زردی** وضع زیاده فصل در  
 یاو بزرگ و زرد چوب و کجوه و سحی و گوشت و کوهل و کالی زیری و کسبی در جوجون فرزانی  
 و کله و کله سینه ما و کسند و لوما که همه بوزن برابر گوشت مقدر **در دیدن زردی** غنول بندد بخورند

زردی

در درجه دوم فصل ر د ن ب و نیم پاؤ و زنجبیل نیم پاؤ و کاکوزل زری پاؤ و آثار و سندا ملک فلوک و سندا فلوک

ر ر چوب نیم پاؤ و نوزده فلوک و نوزده فلوک و بائی یکبار فلوک و با بزرگ فلوک و مستی فلوک و مالون فلوک

و کوکل فلوک و فرما فلوک و فصل نوژ و پس فلوک و سیر فلوک و کوفته پنجه بوزن چهار فلوک غلله غلله هر روزی

سیدله با **فصل** جوارین آثار خردل آثار و کلا کوزل پاؤ و آثار و سببک پاؤ و آثار و مغز کک پاؤ و آثار و کالی

زری پاؤ و آثار و پاؤ و کس فلوک و زرد چوب پاؤ و آثار و پسته کس فلوک و زنجبیل پاؤ و آثار و پس در ز پاؤ و آثار

و با بزرگ پاؤ و آثار و کس فلوک و نوسا فلوک و سوماگ فلوک و شاخ گاو میش نیم این همه کوفته هموزن

آرد اندخته بوزن سه فلوک سیدله با **در درجه دوم** خردل و بید در و جوارین و سیر و زرد چوب و قند

کسره هموزن و سوماگ توله و کوزلی رزد کوزلند **در درجه دوم** بادیان پاؤ و آثار و تر حمال مور کسره

پاؤ و آثار و بائی بزرگ پاؤ و آثار و زرد چوب و پاؤ و پندس پاؤ و چودنجی کچک پاؤ و جوارین

پاؤ و آثار این همه کوفته پنجه بوزن سه فلوک کولی نبد پیش از آب بهر آرد و دله بود و چهار گهری آب بید سیر پاؤ

فصل **در درجه اول** زرد چوب آثار کسلی و سوماگ که بر بیان بائی عطر نیک

سار صفت

فصل سیاه کانی زری کندی بر این سحر را گرفته بجهت مورق نمون گویا خسته هر سه عرق ادراک صحت توله بدید **مدرج علاج**

**خسک** تباکوه کوزه ۲ فنوس رانی ۲ فنوس سوزنه ۲ فنوس مربع سرخ ۳ فنوس این همه بوقته یک غنول است خسته بر

بخورند با آن پا و آن را دروغ زرد نیم گرم بخورند فی الغرض **مدرج** این نور له بدید رقیون

نیم ماسه فصل سیاه توله کوزه ۲ غنول کونست ۲ توله نهک حاکص ۳ توله رانی ۳ توله کوهل ۲ توله بومالک خام توله

کالیبر ۳ غنول راجوان نیم پا و در ک نیم پا و بدیس یا پیره توله بومالک ۲ توله برگ سنبل ۲ عدد دوه مصال

بوقته پخته نور له خسته فرود از نوزاد آب گرم دوزنه نصف خوراک بدیند و در جای گرم بندد

از سنات سردم شده باشد نفاذ فضل حق باید در مقام رستنا باشد چهار توله فرود اول در این بوقته بدیند

سجی نیاید ادم درد خوردن نار پشتری درم بومالک درم کونست درم

کوبلجی درم عاقره درم ای عمده کوزه تبت یک غنول بیه تب بوقت مده باشد در از آنخت

باشد در وقت بدید از از ریج و بساید دفع نحو **مدرج** درم نیم ۶ درم بدیس یا پیره درم بای

برنگ درم فصل سیاه درم رنکوزه سه در مان انداخته بخورند **مدرج** منبته سردم دفع نحو

زیر باد

**علاج مویز** آنرا در هندی در کله گویند بسیار دوسمانگه بر بیان نیم توله رائی نیم توله همتی سه توله مرج

سرخ نیم توله کنده بر نمی کشید عا توله اجوائ عا توله این همه کوفته بجز در زمره گاو گوی بندد بقدر ایمنون **علاج**

**علاج در کله** را بید و در نیم باید دله **علاج در کله** هفت روز خورند پوست پلید عا توله پوست پلید عا توله مرج سنا و پاؤ

سه گام بر بیان توله نه کله کشند ۱۰ توله در میان نوزک کولی بسید **علاج در کله** که سردی با شرب با دبا شد

فصل ۳ درم و در کوزه سه درم کونست سه درم سماگه بر بیان سه درم کوهگل سه درم رائی ۸ درم سریرا سیده

در شیره لدر کت **علاج** عا توله سه روز و وقت بدو سه روز کوفت بدند بسیار منافع آرد و مجرب است

**علاج نریار** و کرازی خشک و تر بسیار در شباهه فلوک مرج سرخ ه فلوک پلید ه فلوک لدر کت فلوک نه کله

این همه را بجای کرده کوفته در آرد گندم خمیر کرده هفت روز بنهار بدند و هفت عا توله سازند شفا باشد **علاج نریار**

اگر آغاز شده باشد بسیار و کشتی نیم توله روز بدنا غم علی الصبح بعد از در نه بدید **علاج نریار** بسیار در ش

کبار توله در برگ پلدس و سپل آوده خوب سیده قرص برادر موثره خسته بر موثره به بندد سکن آرام کرده

**علاج** چای بنام دست مجرب است **علاج چای بنام** رزه راست روز است پستک گلدن نومی خلیا سر در سید صحرای سالم پیچیده

طرا

خوردند و خون را که در چشم کشیدند آستان دفع شود **عند جگر بر سر زعفران خصوصاً** بدهد و موتره در بوی و غیره

که در آن دکاب یا خورد و زب بپوشد و زنه شود و مالک خالص تولد گوشت تولد کشنی تولد سبزه خام تولد رانی ۳ تولد

**خصل سبزه تولد با بزرگ است تولد این سبزه کوفته بجز در زمره ادویه یا در زمره کبابی است که یک غول بزند یکی در راه خرد بپزد**

بر در و بر جگر که باشد در کند و زبر باد هم نافع است **عند بر سنی** بیارد و سبب کشید یک سبزه و کوفت تولد **عند جگر بر سنی**

و در کاهلی تولد در رائی تولد و مردار سنگ تولد و بعد در تولد و برگ نم تولد و سبزه تولد تولد و موم تولد و غیر

تولد شام دور کرده صاف کوفت در روغن مذکور انداخته وقت که سرخ کرده برگ نم سبزه خسته در روغن

انداخته خوب حل کرده کفایت است بعد از آن نوم لندازد و بدهد همراه دویه مذکور را خوب سبزه در سبب اندازد و

خوب حل کفایت دارد و بر خیم بر سبب هر دو ساعت کفایت باید محراب است **عند جگر کوه** کفایت تولد بپوشد

تولد سبزه تولد که بر بیان رائی ۴ تولد این سبزه در کوفته چهار کوفته چهار روز بپزد **در جگر بیل**

خونک خورد کوفت و سرخ و وزن نیم فنون بر دور یک نصفه بخورند **در زمره سبزه** سبب ۶ مالک شگرف ۶ مالک

چنان ۶ مالک نوزده ۶ مالک هر آن مالک سبزه ۶ مالک سبزه حرم ۶ مالک قرض ۶ مالک سبزه ۱۰ تولد در

ز سر باد **دودیز** باد سیف سپین رومی استکی کوکب ز غوران یابریا کرمه سوره فیض سیه یک پس این همه  
 در کوفته ترک تنول بصدقه مصالح در میان عرق کهن نمک کولی برابر زره بند بعد از درنه کولی بخورند  
**بیب** روضی کجد - نار کبریا و در قیون نیم فلوس کبر و سرخ گاهی پس از آنادی روضی سید فخر **بازماند**

مالون ۱. توله مسمی ۱. توله سید ۱. توله بیس کور رومی بی کور ۱۰. توله کاپشیا جبال ۱. توله برس قنده سار ۱. توله  
 روضی زرذا ۱. آثار روضی شیا ۱. آثار روضی لرندی ۱. آثار سوری گندم ۱. آثار روضی موه ۱. آثار جوی ۱۰. آثار

حلو تیار که چهل روز بخورند **بیب** جهان سنگین آثار جبال سوجیا آثار ملک آثار سیر آثار کالمیزی

آثار روی آثار کوفته کولی برابر بجمون نمند **دودیز** کوشت - آثار شکری - آثار رد و خوب ۱۰ آثار

بهر کوفته در رس کجاس **بیب** کوشت کوشت غلوه نمند در نه دید آب گرم بید **دودیز** سبانه سبانه سبانه سبانه

چهاره سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه

پودی سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه

آثار سیر آثار زر و خوب آثار قنده کبر آثار سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه سبانه

کذا انزل الله



نوزادند سه روز که پوری در کوشش اندازد در بر بای چپ باشد کوشش راست اگر در با راست باشد کوشش

چپ اندازد **نارنگه** کوشش تولد نه تولد بسیار که تولد بر بیان کنی تولد پیشگیری تولد تخم کجده تولد مرغ تولد

رانی تولد بر زرد که در سر کجاس برادر چو در زرب غلوس زرد بر بر آمد بعد از دانه بخورند و دو کهری

قاله **سند** روغن زرنده ای آثار سه کاو عدد روغن زرد - انار روغن کجده - انار سید - انار انبی سیدی

عقوله برادر **سند** پدیدان تولد حمت تولد سر زرنده دزن دو کهری سنگ بر بردانه

ماس بر دوصل کرده چشم کیش و بیست کسائی آورده کرده کرده چشم است بند و بعد دو پهر در کنند

**نارنگه** اجوانی انار کاشک انار موصلی سیاه انار سر زرد و نوبت عد تولد مرغ انار سید ماکملک تولد

**دورنی که حمت** مرض از مردم شنیده تجربه کردی و غیره که نافع است **سند** که جابجا مخصوص کرده

شده با روغن - انار بچ روغن کجده - انار روغن زرنده ای - انار بچ و پا و سید ماکملک تولد سون کیر و عد تولد

روغن نارنگی کرده و جزای مذکور سیده عمر را مخلوط نموده بر در آفتاب در سه کهری بند و بعد از آنکه

گرم شود در دو مار خوب بر بند است با باد و احتیاط کنند که موار خورد حصه الهه و زمانه زرد و وقت

سید

بدت و کس مالش فرماید که چوب شود و بعد از سه روز با خستر با چکن پاره کند زنده تا که روز دو وقت  
 با خستر مالش که روغن نازاید و هر چهارم پاره پاره بچیده که تری روغن نسد روز هفتم **باب نهم** خوب بنویسند  
 و پاره پاره پاره خسته تا که روز دوم بگذارد و هر روز یک کجک خسته تا جمل روز یکم بگذرد و بعد از آن شب  
 دو سه گزنی توقف نموده منزل در خاستر خسته بخوردند که نافع است **علاج خارش** تنباکوه سبز زوده نیم باو کوه  
 سینه زده پاره پاره زنده در شوره اندازد و در آب در آفتاب نشاند بر تمام بدن و عیال و دم مالند و تا زمان  
 خشک شدن آب در آفتاب بگذارد و باز روز دیگر همان نوع مالند تا که روز صورت تر خشن کند و روز  
 سوم **باب دهم** بنویسند خوردنش در دوزخ بود و طرف راست الله تعالی شفا کند **علاج خارش** که در نزد  
 رفته باشد عدست در آن است که آب مخلوط با بایده که زنجبیل رس سیده زده پاره کند زنده دو سه روز  
 دیگر بد ماخ سبب مالیده تا آبها همه دفع شود و آب سبب گردد **علاج خارش** بسیار دیگر نمزنگار و دوا  
 خام سبب کند و بود بر خام ملک این بر سه روز در طرف مسکی بچینی زنده تا چوب و خست نیم سه روز حل کند  
 و بعد از سه روز به سبب مالند و مالش نمایند و روز چهارم گل سیاه مالیده در آفتاب بندد و وقتی که خشک شود

علاج خارش

الاولی

در طوبت بکنند بعد از آن تاب گرم بنشیند خارش دفع شود اگر مکرر کنند بهتر است اما بفاصله چند روز

**علاج زرد باد** که چهار دست و پا درم میکنند و زیر شکم درم میکنند و خنک و نریزورم کنند چهار بار در چهار حصه زن

آورده در سه تا آب جوشانند سرپوش قائم کنند آنش دید تا یک سیراب با مانند آب را سرد کنند بوقتی

که در پهلوی روزی یکبار بخورند این دور آب گرم کوب چهار تا منی که چهار تا بایس کری فاخته دم را بر

آورده نیم آنرا منده بوزن خام فلفل بوزن خام مایه خوردیم آنرا تا هم بس کوبیده بوزن برابر بھون

بخورند صحت چهل روز در نند و آب گرم بخورند حق قالی نشاید **دوری زرد باد** جگر مسکود و خون

بول میکنند بیارند و لوله بوزن فوس کوشت ۳ درم کالی زیری ۴ درم مرچ نیم پا و حلقه کنده پا و آنرا پنجه

بر آب کاش نکتت آورده غلوه بوزن کفول بسته از آن سه تا یک غلوه بنید و یک بنام الله بر آورده باقی

شب و روز بید و آب گرم سرد کرده بخورند و بوقت روز فاقه بید بها باید **تندر و علاج** **بیت** که الپ را

در عیال و دم هم می رسد و اکثر خیزان باین تجربه اندیم خود سیم الفارسه که موضع با منی بنید شده

و بیشتر خوب بکشد تا خون بر آید و آن سیم الفارسه کور را در آن مکان بنیاند بعد از چهارده



هر روز قدر با نوب بدید غنایت الهی شفا باید **دولتی مردن از چشم آب تخم کهور** تخم کهور تخم کهوری و بیخ  
دخت کهور بقیه کنجی بقیه در آب بپوش سائیده دو وقت بمالد و حق قالی شفاست و بعد دوریه بر سر خود باند **دیر**

**تبدیل کردن رنگ لب** اگر لب کیمیت باشد یا مشکلی باشد و یک پاک و یک بر خمید باشد خورند که آن بار را هم سیاه

بکنند بار دوم در دهان و صابون نبرد و هموزن و قدرش چون در آن حل کرده خوب سائیده بجای بقیه کماله و ساعتی  
بگذارد بعد از آن که سائیده شود بسیار فرود کند از رو که پوست خورند بر خوب است و اگر لب سرد را در سبب یا نیزی

کنند عمل محراب و زخم است **دولت کردن دم سپ** لاله کاری خور و زرد چوب و پسته در و رواند از درونی

که کوبش آید دم سپ در مکر در آن رنگ اندازد و رنگ گشتن دم سپ در آب بنویسد و بعد از آن زرد چوب

را جوش دهد باز دم سپ در آن اندازد و دم را ختم کند و بعد از آن لاله کاری کوفه و یک شنبلیله

بجوش دهد آب بپوش انداخته باز دم سپ اندازد و بعد از رنگ رفتن دم را بمالد و اگر رنگ کم گردد

مردن و دیگر در همان آب لاله اندازد خوب بپوشن خواهد شد **از غریب خدای کنی که مایل بسایه باشد**

جای چون صابون جوش دهنده کمی که نگویند محل آنند این نسو محراب و از زخم دست **صید رمی سپ** را

گرمی پداسه و خارش آرد یاره آنچه که زرد ز آب جوشانده و آن آب در تن آب مالند و در آفتاب بند

نافع **بصاف** قدری روغن یا قدر گندم و زردچوبه جوشانده و آب را مالند و در آفتاب گرم بندد بگو **ادویه**

**ضمیمه** آب جوی آنرا و بارتک آنرا و زردچوبه و گندم و این چهار چیز را تا سه روز در بول تر کند و در چهارم

بر آورده بانم پاؤ آرد بجا کرده و نیم پاؤ گسی گرفته در اصل کند و مقدار میمون گلکان کولی بندد و بعد از در نیک

کولی خوراننده قالیق کند **بصاف** ششماره **بصاف** بند شده با این بر دو کوش را بزین در بر دو

طرف آب نقش کند **بصاف** حلاص کوفه طرف راست 

۱	۱
۲	۲
۳	۳
۴	۴

 طرف چپ 

۱	۱
۲	۲
۳	۳
۴	۴

**بصاف** حلاص

**بصاف** کافور هسته سائیده چشم بجای بر که کشد فنور بول بسته نشاید **بصاف** درم **بصاف** شکر آب بیارد

را در وزن و مور لوطه یوزن بر دو رسائیده بار یک کند و قدری روغن کجد در اصل کند که همچون شوره کفو

بعد از آن از پنجه و شش آب باید شست چنانچه روغن زرد شود در زخم بر جانوری که با بد جاق کفو **ادویه**

**بصاف** موناگ آنرا زخم منی آنرا در جوی آنرا رنگ آنرا موناگ و تخم خام نضی بر بیان کند

در جوی آنرا در اصل کرده آنرا کند و هر روز یوزن سه فنوس علی الصاح بعد از شش **بصاف** کفور آنرا **بصاف**

بصاف

**رپ** و قره شدن تخم مینی - اناژ و شیرماده گاؤ پشت حیا منده صبح بخوردند **رپ** کدکان بایا و اناز مینی  
 دیم شیر سرد در ایام سرد تا چهل روز نافع است **ادویة غار شرب** کچدی بایا اناژ و نمندی - ناز حیا منده صبح بآید  
 در ماه اول بسازد و برین **رپ** با نهند بوقت آخر در زنبونید در چهار روز به نفع **ادویة بیانی** بظرف صفت شده  
 ولایت بکروید و چهار آنه در درمال نو کربن **رپ** بنیدد بعد از انظار بوژی نافرده نفع در سبب نفع او غمزه بر تابد و **رپ**  
**رپ** است به نفع اگر **رپ** از روده زرد شده باشد اول چنان دستور است روده اک را بال بلبرده و سه این است  
 نیار رده بخوردند و جوی سرد و برک نفع سردم کالی زری سردم و مرج سیاه سردم و مسکه هر صبح بگویند بدین  
**الفا** روده فرود آمده **رپ** کو کتا بر بیان کرده با نغمه سیاه مقداد چهار مغز چرب بسته روزه که خواسته باشند  
 سوار شوند علی الصبح کیش از درانه خوراندند **رپ** خطمی که در وقت روده فرود آوردن **رپ**  
 قصب نشان نماید این **ادویة** مار را زد بباله اناز حطه خوراندند و چون دستنی توله و بعد **توله** و **توله**  
 و **توله** **ادویة** مار را زرد کور کوفته در ظرف آهنی با قدری آب از نخته در آن **رپ** بند زرد که خشنک  
**رپ** و بعد از آن قدر کیش شیرین حل نماید هر روز صبح و دو وقت قضید **رپ** کبابی حطه میامیده باشد

از جمله بر طرف **خوردنی زیاده** بحرب است شجر درم و سیل سار درم و با پر از آن ۳ درم این است

بخوردند کوفته بجز باریک کرده کولی بندد بقدر خود یک کولی صج و یک کولی شام بخوردند و صج پیش از درانه شام

بعد از درانه است **دور** شام بخوردند یافت بار ما تجربه رسیده است **دور** است خوب است

و از معده است کسبی - آثار و غیره خوب - آثار و نمک آثار و سیل در دران آثار و در خوب و مریزگ ۳ درم

بها کویل سردم سرد کوفته بجای نوقه وقت شام بعد از درانه بکند ام بدید نافع است **دور** از سر که کولی

بسیل شام در شجر و سیل و کتد و تخم نمون و صندل این برنج بخوردند کوفته در کوبه ادویات در مریزگ

تایر قدر که تواند سگند بماند و بعد از آن کولی مقدر درانه مانی بندد و خست کرده بگماند زرد و بوقت

حالت تک بخوردند بعد از درانه یک کولی صج پیش از درانه و اگر فروری باشد که آبهای بعد از خوردن در خوب است

**بول** میناید تمباکوه تنج و مرغ و زرد و زرد و زرد درم و خردل سیده حبس است به سبب خوردن به غنی است

پیش از خوب است **حواکه بردی** و پرینده با فریه و تازه نوقه می در در خوب و مانون و قند سیاه

و مرغ ساه ما بوی خوش خوردن زرد کوفته صورت کند ترکیب حواد آنکه پیش از خوردن کوفته سفوف رود

اول خوردن آن



اول روغن گلم کرده سوز صابون در مثل بیاز بار یک نمود در روغن زکبه زود فرو در آرد بوزن نیم انار بخت  
بعد از صبح بنفش زرد زرد بنفش روز اما در ایام زستان بدید و ششها زیر آسمان بنفش کلمی کشید

بعضی اسبی **کشد بول** بنا و تو بونست بر دو خرباز بار یک سائیده باب میون چهار حب سوزیدی راه خدا

بند از بود که تار یک یک در معده سوزی در است اندو زده بخند و بعضی حق فی الغریش است

**ایضا** دور دیگر با و بر روغن زرد و نیم با و مرغ را کوفته در روغن زرد کشته بسیار در حلق آب ببرد بخت است

بسیار کشته **مساجد** بنفش و گوشت و مرغ سیا و سگ بر باد کرده آتوله نصف خام و نصف بر باد زده

مذکور در خوب سائیده و مسکن خورد و زده شیره رو کوفته نوق مذکور با شیره گشنیز کوفته بکنول حب سوزید و در آب

بسیار کامل با شکر بند و در کمال بعد زرد زرد و گلاب و دیگر زرد خوب و گوشت و بیکری بریان

و سگ بر نامر چهار خرباز بار یک سائیده از یک کوبه حب سوزید و از آب و گولی مذکور در آب بوزند تا شکر سست

**از دینه آب** پس و سوز خور کبیس و مرغ و کشته همه فرار از بار یک کوفته قروح نمود قدری از آن

زنده آب میون در آن زنده کشته مثل حب سوزید و بوقت دو کعبه زبان حلق آب و بعد از آن آب

چند روز چنین کند ز هر طرف نحو اشتباهیم **دیفاسره** و جاق شدن و جا بجا گرفته شده باشد

در نحو هر دو یک نیم با و بخان چینه آورده در خاکستر گرم نگاهدارد که چینه نموده بعد از آن بر آورده با و آثار

نقد کرده در اصل آورده بکتوله خشت گندم سیده خاک آن انداخته در هم نموده صبح نماز باب **بید بید** بکسب بیدفته

نمودند از زرد تا در بفته تا سه بفته بد بجهرب است **دو در باره** که گوی نیل بکتوله بسیار بر با و شنبلیله

سبزی و گندم و شرف اول نیل را یک شب جمانده بعد از آن آب گرم سسته بسیار بکسب سبزی

بعد از آن کینه را سبزی هر سه اجزا را با آب ادرک حب بر او بخورد و بنماید و بجهرب حرف در سبزی قدر آب

در اصل آورده مرغ نموده آن کویها در آن بگرداند تا مرغ نموده در بفته دور در ادرک گوی بد بسیار نافع است

**دیگر** اویشاغ گاو میش با چیده بسوزاند بسیار بر با و توله و خاکستر شاف و شک ۲ توله پس موثره توله

و سر تخوان آدم عتله کوفه چینه نگاهدارد بوقت آب دهان بکتوله نموده انداخته تا بوقت دو ظهر

بید بر آن نم از در و علت با و شنبلیله خوب است **دو در باره** چند توله گوی نیم با و هر دو در هم نموده

گوی بر او بر بندد و دو وقت بید در آن انداخته خوب است **دو در باره** که آنرا زردی گویند

این بجهرب

این چهارم بوی بصل حق فلوریش با کند بوقت صحت یافتن مورق مقدور پنج دروی دریا  
پنج فلوریش با شاد در وقت حال فاکه بد بوسم دست **رین** برسم دخت چپ **فریت** برسم با در است

**چون** برسم با چپ **چون** مجرب از زخم است و الله اعلم بالصواب **بردی و مالش چپ** بصل پنج میند  
هم فلوریش میند

پیل بسین دور که کوفته دو کوی بسته هیچ و شام هم قسم است روز بد **بردی چو در آب** بونف زنجبیل  
عکس حور در بویج از نوزه بعد از دانه در زرد با جره با جوار از پنج رنگت گرفته در زرد در نیکه بخوراند  
ار بود از بود

وقا لیب بد **فریت** در چندی آب را میدهند مورق آبدار با برنگ سما کوبیده در جرف  
عکس حور در نوزه

کتول ساس بصل کنگ حور در نوزه از کوفته بعد از دانه خوری کنت در زرد با جره یا جوار بدید **فریت**  
عکس حور در نوزه

**بردی و مالش** بسیار منافع بسین سینه سینه شکر می شرف معطر است که نمیدانند و شکر می بریان ز سپر باد  
برمانه سه می نوله

نابند و هم دروی کوفته باره پنجه در شیره پاؤ آثار درک کهرل غوطه نمند در دو خوب بند و حقیق ز بر باد دور

درک بد بند و آب گرم کرده یک دم و بند ز یاد نمند و حقیق ماند که در جرف سیا و حقیق آب کیره و جو کیره

در چهار دانه بد بند **فریت** و شکر یک قطعه در زرد است انداخته از آب محمول حوجه دید بجه در **فریت**

بفیرتی کند بده یتیمف خاسته چوب درخت کبداده آتش کپرس فایده چهار کپری میوه کبیر

یکانه در ورق نوره یکانه سبیده یکبار کپری مفرغ کند سغید خوارکند باز در کیتوله سی طرح کند

معه و حاصل است **سینه سوز** بنام بریان کند بر فاش شاخ گاد مرس کس در زمین پونده شاخ

ناری آرد نمکی کوسل در میان بند گویند عا تو مریح سیاه بریان پونده با بزرگ بریان ساه بریان  
۲۰ روز ۲۰ روز ۲۰ روز ۲۰ روز

نیو تو طه بر راکوفته بر سخته خوف نمک چس پور به میزد و در روز یک پور بوقت صبح عملاره آرد جوار

و یا با جراب پوری اند کور خوراند و با آبی آب بنوشند **سینه سوز** آبی سله کپری سوز و سینه سوز  
عالمون عالمون عالمون عالمون

باریک سینه پاره پنیر نمک آرد و با و همراه دراض کرده دو عدد مثل سینه سخته پس سینه سخته کور سنده

باله آن پاره سبیده راستی کپری مستقیم به میزد که در آن سوزند تا آرد و در سینه سخته روز

در نمک نمون قسم تازه دیر به میزد در سینه سخته آرد و در سینه سخته و بعد به روشم در نمک مرتبه سوم سینه قسم

تازه کیتوله ماس خسته سینه سخته درانی کس وضع تانه روز همیشه سینه سخته خسته بر می آید وضع میشود

**سینه سوز** کشتی مال کشتی زیره سیاه با بزرگ کالی سوز زنجیر زرد چوب آبی سدی سدی سدی  
عالمون عالمون عالمون عالمون عالمون

سینه سوز

روح سید آرد یا جود هموزن **جذب آب** آید در آب سرد از نند بایلس تا سه نند بخورند که تا پنج نوش  
دفع **جذب** مشوه اول این مصاح نیار نمف سیدار و له بحر جذب آب طاعت میوه کجیدی باید دله

آرد او ماش **عمون** عمله آرد او بار بود از نند بایلس نبوت نه در شیه **عید ج باقی آب**

یونیه سیاله بران **نیم** سید یاد در عرق لوتجا مورق آمد گوی به بند و بیج خوردند **عیدم جو کوه** و

آب کوه رفون **نیم** سیاله بران نیم لوطه کوه گند سه سه در آب سرد لوفته بار یک چهار گوی کندن  
و یک گوی کوه یک بر روی انداختن **صبح** یک گوی و بعد یک پیر یک گوی بعد بعد از چهار کوهی **نیم** نشسته

یک گوی آب گرم در دین بماند و روز دوم آب نیم گرم یکدم بده تا چهار روز و در نه روز سوم نیم تا همین

قسم بر روز با و آنار **نیم** که در می کندصل متانله پریش **نیم** و هر چه بسند و لوک بسند **نیم** بر دست

**نیم** بخورد **نیم** بسیار کوه و کوه به آورده شده از شس **نیم** رفته نند خند پنجه آورده سرد تر آید تخم لودور

دور کند نیم **نیم** سرد و نیم سرد نوشت در اس کرده در و بر کرده هر روز مقدسه درم **نیم** رقوم در خند به می ارا خند

باشد تا شش روز یعنی چهار نیم سرد در آن جذب شو بده **نیم** برادر دیک گلی بدله و تا **نیم** برادر

نمودند از آن موئی آنگار دور کرده ادویه مذکور در آنجا طلعه نماید چون **سازت** طلعه نموده موی نمید

برآید اما در ادویه دست نزنند نتوان است سید لکمه رنگ اسپ موجب است **برای از زردی که به اسپ**

**پیدا می آید** اول بگردید و چهار آنه باله در آن اسپ بنظر حضرت امیرالمؤمنین حضرت شاه

مردان بنمید و چهل و یک مرتبه در کتاب خوانده در گوش اسپ اگر داند که طرف راست مرض پیدا شده

یا بشکونش چپ دم کند و اگر چپ در آن بشکونش راست دم کند و اگر هر دو طرف داشته باشد هر دو گوش

چهل و یکبار خوانده دم کند و بعد از این اسم هفت بار خوانده دم کند این است **مصرح است** مرا گفت

در راه رود **ن** **د** **ه** **ا** **و** **ت** **ا** **و** **س** **ی** **ر** **ت** **ا** **ی** **ا** **د** **ا** **ر** **م** **ر** **ز** **ا** **م** **ج** **ب** **ا** **س** **ت** **ا** **ر** **ز** **م** **ن** **ا** **ر** **و** **ن** **د** **ا** **س** **ت**

که زخم شده با سر کس ماو میش اول آورده از پارچه پزخمه و پز آنهم کم ند پارچه پزخمه و در آن قند بپا

آمیخته از آب عرق نموه بر آنش بنمزد تا تمام بسجوط اول زخم را از آب سیده یک اسپ این چسبانه و بر پارچه

چسبانه زخم زایه نباشد پس هم چسباند اگر در یکسپ در است شویشی دوم چسبانه درست میشود

**بر از زردی** رز و جوب بوزن ده فلوس برگ نیم دوره ملوس بر دور با بار یک سیده چسبانه درست میشود

بلاولغ

صبح و شام یک پدید خوردن دلنه تا بیفت روز برای کشادن **شب است** بوی با باریک ساییده کشادن

بوی

پاره پاره نموده در عرق میمون گولی بسته در ساغری اسپ بندزد و بخوردن ادویه

درین در معده **شب** پدید میزند **برای خوردن آب** رانی با شکر آب سما و جویبار مرغ سیاه  
عرقه عرقه عرقه عرقه

گول سان همه را ساییده سوخت بر چهار فنوس پدیدزدن خورده همراه آرد جوار یا با جوار پدید

قالبه **چهار فنوس** پدیدزدن **برای خوردن** نمخوردن خورده در قند سیاه همیشه متولد بر برابر آرد جوار پدیدزدن دفع

مغز **برای خوردن** سیاه کوزه گوشت مرغ سیاه کشی رانی این همه را با یک تخم در آرد و له خوردن بریان

چهار روز پدید **برای خوردن** مدوی مالون در پستان تخم پزاده در شب پدیدزدن در آرد

قوت بوقت **برای خوردن** پدیدزدن پزاده و پخته **برای خوردن** و پخته بندد جو کیره و آب کیره چکه می نوش

مرض را بکار آید گوشت نهنگ سیاه یعنی تخم چکه مرغ سیاه رانی بوزن شش فنوس **برای خوردن**

بیشتر بریان در آب گول بوزن یک فنوس بندد و در مرض دردم تا بند چهار خوراک بوقت صبح پدید

و آب لیمو را پدیدد و در مرض بندد و در خوردن خوردن بوزن یک فنوس **برای خوردن** پدیدزدن

بید برای برسانی شکر دم سسل نخید یعنی نشینا باشد دم شکر دم نوسادر دوم سهاله دو دم

این میرا بر حیا روغن کشند در نان گندم یک رتی و بر زخم یک یک باند برای دفع بوجرم **بیب**

کوبک گندم مرغ سنا تخم سرس از آب چونه صندل بکھاند برف منس و چهار در بند **چو از آب**

نمی که آب گل و خاکی گدازد و کھارد نو کھارد سوسا رسی کسار نکند ما کولنی کال کور ابله **۱۲۲**

باریک سائیده بکون نمک گدازد و بکند در آن که کما دو دفع بید بوزن نیم فنوس قالیقه نماید **عید در عید**

**چشم** که بکولد میگویند این بت قرض گندم مرغ سنا تخم سرس در آب چونه سائیده صندل بر آورد

چشم آب زبر مرغ کشید به ثقه **عید در دم آب** گرم نمک باید که تخم کور نیم عیدس با بر آبانی برنگ

مرغ سنا ز نوزه در ماون انداخته تیار کنند و خوردند **کسفته** همه گرم دفع ثقه **بر دفع می رس از آب**

کام علت را یک چاشنی بیداریت بعمون پوست درخت های بزرگ قاقض بنج درخت بکند تخم عیدس

جور جور درخت تری سندی پیل در در قرض **رد** بید بید **آم** بید پور بای برنگ مو پوست

دیج درخت سسل آب از آنند و تخم کوبخ و بنج درخت کال و دیج ملک **آم** و بنج سسل درخت سسل شمول

**آب کور**



آهجه رنگ نم و سبالی پنج لندین نیم سبک میر آورده در سایه خشک کوفته بار بکنند با دونه نند در شکم  
گرم سوا نزار دوی زنج زلفت بردر نه با طغند سبالی کرده خوردند تمام گرم و علت شکم دور شو و گرم بر  
می افتد در این تران نمی آرد پس از بار و غش زرد بار و غش کند بد و باقی عمر علت را با شمشیر و دند قشنگ

حسب  
بسیار

از روزی که باید از روغش خوردند که تمام علت در کوفت **در پی خرد** و تمام لندیم که کوفت پوست درخت سبب لید  
گنوازه و پنج لندین و پوست درخت سبک و گوشت این همه ساد سبک مشت در دیک کرده چهار انبار

آب میندازد و گوشت تا آنکه آب مذکور در او نماند بعد فلفل در از آنس غصه در و لند از در در گوشت

رنگ را بدید شفا یابد یک سو راناس روز بدید و از این ناس هم بدید **علاج کرب** کشتی کابیر نری

کلوخی ملک خورد با نند احوال نیم کوفته در آب کدو لاله بسته بد این یک حوزان است **برای**

**سوال** انوزنه ملک سایه جایی پیش زنج ملک سینه نامیر یکجا کرده کوفته با چهار بر سر که سندی است را

تا سه روز از دهنه خوردند شفا یابد **برای سینه آب** سوی می کید ام در چهار نفوس آرد لندیم

خوردند و آب از روغش کوفت بدید و آب را جوشده بدید **از آب خوردن** تخم بولند از آب شسته خوردند

ادی

**برای دفع باد و نفخ** فصل گرد یک نیم باؤ زنجبیل باؤ میرکامیزری ادباؤ سنیه نامک لب زن چهار فنوس

رهنده فنوس زرد چوب باؤ میرکامیزری فنوس انوزه عن فنوس بانی کنده عن فنوس متعی ادباؤ ما لون ادباؤ

کوعی ادباؤ فرما فنوس سیل مور عن فنوس سیل عن فنوس سیر حشمت فنوس کنده ادباؤ باید که دور را بول نماید

بیدار ز دوریه را بیا میرد مقدر چهار فنوس کول از آب سیمین کولک دله باشد **برای زردی لب** مخمر بنور

خار در قند سیمین متواتر خواهد بسیل دفع نفخ **برای زردی لب** سبزه انوزه کونست مرص سنا کشته

رر این عمر را باریک نمود در زردله خود چهار زرد بید شهابه **برای سینه شسته** ادراک رر باریک

کوفته کولک در عرق بھون سائیده کولک سده در متحد آب نهد همون وقت پشایب **برای سینه شسته**

سند ما لون در پشایب لقم تر کرده بوقت نهار بید شهابه **برای سینه شسته** باید که از متواضی

موی رر دور کرده یک تا تک سخی کنار عرق بھون سائیده مالید و ز جگر کمر سید دله مدت دو هفته

صحت کامل شود ذکر که آنها از در شیرین بروح حضرت فاکه خوانند **برای زردی لب** بود

و کسان و تارک لب گرم شود بیچ کوزد آنرا عدس نیست دیو دار تخم کمر صندل بید موده بانی بزرگ همه

کولان زردی لب

یکوزن در شیر ماله گاؤم بجای ماند و چهار روز خوردند از تب سخت **نوع عدس سرد و خفت زنده را** در نه

و علف خورد آنرا که در جوانی نونف کشیز زیره سفید رز و جو سیبی پوست سبزی میوه چوئنه تخم پندار موته

بنج بنید اگر عمرک و بوزن دو میزد و یک کله چهار میز آب بنیدارزد و چنان کجوشند تا یک میز ماند بعد به سیل در

اندازند چهار روز خوردند که نهار **عدس فربه سبک** کسلی مغز کدو پنبه سبزی بزمه سیخ اید این ارد خوب

پسر ننگ سبب گوگل سیر را کوفته بجای نموده و قشام بعد از درنه بکند دم بد به قافله دید به نهار قمع است **بر در و زنده**

**پوست پشتری** زرد خوب در آن یکباین در آب برزند و عرف یکباین بگردن است و یک **عدس**

گولی دانه دید که از در دفع نفوذ آب گرم بدید بوقت صبح و شام گولی مادره باشد **برای از زنده** فصل

نوزده ماله با شند ماله خورد و سه روز ن بر لب بگورک و کدو در بول ماله گاؤس سیده صندل بر آورد

در چشم کشد به نفوذ **پوست کرم زنده** با دایان جفت شده با شفت شدن نتواند اور را بدله

تخم کاج کوری هوس نیده نر گاؤس سیر سه را یکجا کرده شرح به بنبرد و نونف کشیز در دروغ زد و شکر آغشته

خوردند بزمان حق سبحان کالی چند آن قوت دید که صد مادیان را نتواند دله وار **بهر از در** پوست شب

سدوم و صج ۲ دم روغن فشنده تخم لقم هم بخورند از سر تا سر تو که موجب است **برادر از بقیه است** برکت نافع

برکت تر و برکت لو برکت هم برکتی بزرگ آنرا جفلی برب آموخته استی باین کالبر بر سر کن کاو میش در

پیش لقم با و یا کاو میش اگر در دو باشد بهتر است براتش جوشن دل و عرق او را از کوچی کپس تا ۳ روز

یا چند روز دفع شود موجب است **برادر از بقیه است** منسل سر کاو میش که برکت را خوب حل نموده است روز چهارم لیب

حل نموده روز پنجم قسم بگذارد و بعد از آب گرم ننوید موجب است **برادر از بقیه است** تخم کبد مرعیه راست

کوبند هر روز سه ساله کشتی سگری این همه کوفته در آب برابر آرد گولی بند و بعد در آن وقت نیک بوقت

گولی دانه قاصد **برادر از بقیه است** مستی سخی کبار جو کبار شرف سید توته مردار کباب ریلوا هموزن مساوی

گرفته سیده بجای کرده که پوری به بند و موئی آنجا تر شده و چینه بدید و یک نان ماش زده یک بویه بنزد

دو طرف دیگر خام با در میان نمون پوری انداخته در میان پهناده و بعد با آرد و به بند و کبته بی هم قسم کنند

بعض اینی صفت **برادر از بقیه است** فلفل گد و فلفل در روز نره سها کونث مساوی در شکر ماکه کاو اس زده

مقدار یک کرباب **برادر از بقیه است** بدو و توپول زد و به ناس دید یک خوراک است **برادر از بقیه است** نونک

نیم لقمه

گندم مرغ سینه گرم در عرق آب چونه چنانچه دردی چونه کلی در آب انداخته شب نهد در دماغی آن

آب گرفته همراه برادر آب چونه سئمه مندل بر آورده در چشم مذکور کشت بنام روز چهار دفع پنج و در خمپانده با

**این ادویه بخورند** فرمایند دم الاغی بیدم چشماندیم درم خود بریان ۶ درم موافق عمل وزن است و کوفه

بخورند **درم سب** درم سب موژی بری آید بسیار دبلد در چند کلمه سیل این برادر سیل بر آورده درم سب

بکفاند و با آن زرنج در بار یک سئمه بر آن روغن بنفش اند و با دلی آن آهک نمی چونه که علی میگویند

این هم بار یک سئمه درم سب با زرنج بر کنند و با دلی آن شات برسم سب خوب مضبوط و پیچیده بر آن لردت

فعل بند چپ پانده منج با بر نماند پینی درت میسود **ادویه خوب** ضرول رجو این بدو در زرد چوب

سما در بر ما نیز کشت قند کنند ترتیب بر دفع نسوم و بدو در دفع ششم بگوید دفع مقم قند را بر لبه لیمون

گویی بند و گویی زرد کوز لنده سه پوزی باشد **درم سب** نوبت ریحان کوه خنده با نوزاد

اندر جو بدس با پز رجو رخی کفله و رجو این این همه را کوفه خوب بار یک سئمه بوزن سه منوس سیه گویی

بند و از آب دو پهلوه بعد از دو چهار کتری آب نماید آن است که با نوبت محراب است **برادر این ادویه**

از نیمی آب بیاوردند سیاه منقوس بر عین منقوس حب و عدد کشتن و شام بدین مقدار در **از آب بیاوردند** باید که

ع	ج	و
ا	ه	ک
ب	د	س

این فصل را در زمین از کار بست و هفت بار آب بگرداند بعد از آن گردانیده بشکل مذکور بگردد

بکند در حال نشستن باید که **جست بده آب** ملک بنرس سیده و مرغی کنور فردی

از دماغش انداخته همگردد مثل گاوی زبان ختم بادی آتش بدارد که خوب گرم شود بجهت گرم گرم دگر کتب کتب

خوب بندد بگرم الی به بنحو تاسه چهار پستی به بندد و آب در آن موافق را تب سید که با **عید بر آب**

اول ده اناج خجرت بگردان آب جابیند از که آن دوغ شود از آن هفت روز بکند در جیب پیوسته

کنده شود بجهت بر آورده بر آب باله که **قصد که** کند از غرضه پاک کند بجهت همین از وی باله تاسه روز

آب را بشوید بطور اصلی سوجور است و از موضعه است **عید نادر است** یا نورو یا بره یا بند کبیر مرجه سیاه

روغن زرد و زرد گرم باشد زیمه باشد مصالحو بندد در اول کجکه را در روغن بسوزاند که تا خوب

نوشته شود بجهت خوب بار یک سیده در روغن بنید از دو بندد که از جای پستی باشد پستی بدید و جای

مانور است فکیده کرده بدارد بعمیات الی بر دو خوب **عید نادر است** منس روغن کجکه منس را کوفته

در این فصل

در وضع صل مضمون تمام بدن سبب باله گینت و یکروز باشد بعد یکروز عمل کنند بعد از آن نشوید خارش سبب  
 بر طرف نحو **عصه انار** خوب کولوی کند و کمی تیل برود و نیمه تنبل برآورده است و یکروز بر بدن سبب و یکروز  
 تا سه روز نماید **در فرزند** یک درم کولوی بسته نگاهدارد وقت صبح پیش از فرغ فرود میدهد

مدرج زرد خوب **پیشکری** بسیار بر این مضمون اندازد و در گندم کویلی **در سبب** بر روی زهر باد یا دوا خام  
 و غره منافع است **شیرین** بسیار بر این کالسیه را نیمی کالسیه زردی مورج **بسته** عمره کوفته نگاهدارد

و مقدار چهار درم صبحی پیش از فرغ فرود میدهد **در سبب** در دفع بده و زاماس اندام در پستان  
 او است که از چشم آب رود دانه و آب کوه خورده تمام اندام سبب سیده زرد بسیار در نسل کنونی اعلی

و گینت از هر کس که درم در او نمیسے باب همچون تا سه روز باله بر بده و زاماس سبب بکند و در او کم  
 خسته بنیدد و نحو **در سبب** در دفع موتره بسیار و سبب که در سبب و در غل و توتیا که بنزد شرد و توتیا نفس

سیندند در او نمس **باله** موتره را بنزد در دوی مذکور بر آن باله بعد کحل آمد و کحل امنی بر دور  
 برابر کوفته کم کرده باله ای او بنزد تا سه روز موتره دفع نحو **در سبب** برای موتره خنقل نمی پس

رندین همین طریق کند به بند و به **نوع دیگر** بفضیله دارکم در پائی اسپ بدمی آید و موثره بسیار در نیم آثار  
 چون نیم آثار بسیار است که با سائیده در پشایب طفله تر کرده روزی یک بار در آنجا در شام  
 گاش بر کرده در او بند نهفته در او بند جبهی که تب دهد بعد بر او در موی سبب خواهد شد بر او برده  
 مقدار سه سولوی وقت صبح بین قدر بوقت شام در او بند نهفته در او موثره که پائی این نوع دفع آرد  
**نوع دیگر در شام نیم جرح** اسبان جمیع دورت بسیار دروغی کند نیم آثار در او بند نهفته اند  
 بر دیکر اینند زیرا در آنش افزونتر بعد از آن با ترده مقدار سه سولوی سولی در او در کرده در روغن  
 مذکور اندازد تا آن زمان جوش دهد که همین روغن نموده در روغن کند در خورد و پهلده سوخته در میان روغن  
 دور کند در آن سولوی در سان که پاک و سبزه دو تا یک یک کند نیمه توته این همه را بار یک سائیده در میان  
 روغن مذکور انداخته یک جوش دهد چون سرد شود در او بند خوب نماید در بر جرح است دو وقت طلا کند و اگر  
 نماند در جرح با فستق کت کرده در هم خست در میان تا سوز بند به نوع **نوع دیگر** عسلج هر یک اسپ را  
 بول سبب باشد بگرد با مریح سائیده شش سره در چشم کشد آن الله تالی در ساعت اسپ بول کند

بول سبب است



**نوعید ار ارباب** بول بند بگو باقی کا فور در ارباب روان کند بگو **نوعید دیگر** مانی جبال در آلت ارباب  
 کند زود بول کند بگو **نوعید دیگر** ارباب را بول بسته بگو با سب سرکه دید بگو **نوعید دیگر** ارباب را بول  
 بند باشد از رون بینی شتر زنده از زمین خون بر آید فرسخت باید در خون نمی آید بداند که خواهد مرد **نوعید دیگر**  
 رو مور که خانه چهاران می باشد مازنگ مذکور بانی رنگ مذکور در آلت ارباب کند بگو **نوعید دیگر** ارباب  
 ارباب بند باشد با مردم بخورد بگو **نوعید دیگر** عصب ارباب بول بسته باشد در ام زبان بود و در اهل کند  
 مجرب است **عصب ارباب** ارباب را مید بند باشد زنجیر سبده مقدر یکسرت یا نیم سرت بی کولی  
 کرده در آردن ارباب را کند بگو **نوعید دیگر** در بول هم خواهد کرد **عصب ارباب** ارباب مید بند با روغن زرد  
 تا دو انار دید بگو **عصب ارباب** ارباب بول بسته باشد تا یک پیر برداند بول کند **عصب ارباب**  
 ارباب را بید بول بسته باشد یک عصب در آلتش بر میان کرده از کار و بار یک تر شیده با بار یک  
 بگوید دهک بوزن دو در مری بار یک سبده این سبده دو در در آلت زرد سبده و آرد گندم کوبی  
 غصه دید و ارباب را بگرداند آلت الله تعالی به بگو **عصب ارباب** ارباب بول بسته باشد زنجیر سبده در آلت سبده

پالی بگد بگو **بر عیدج** **قراردیدیم** بر فنندن سیرت بی سبارگه سیرت بی سبار کوکل سیرت سیرت  
 سیرت قند سیرت پاد انار اردوندم این سیرت جدر جدر کوفته بار یک کده بعد زردل ساینردی دودگولی بدینا  
 اندازد یاد چهار راه خد سعا اندازد اسیرت اور در نه ندند و آب سیدم دکده و یک گولی صبح دید یک  
 گولی شام آن از کف است **بر عیدج** **اب** چرا که در زیر باد و درم سرد و غیره رازرد جوب انار با برنگ  
 انار صبح سبب انار کنگی انار صبح انار پاد کوشن ۳ انار سبکی ۳ سولیا زنی بر بار یک سئیده  
 تخم تو زن نکنت بر کرده بوقت شام دید و یک سبب بر کرده بوقت صبح دید بعد دو گلهی پر چند  
 که آب جو شنب بد کرد بسیار گرم است **بر عیدج** **قراردیدیم** در زیر باد و درم سرد و غیره را شستوف  
**سیرت** کوکل سیرت بی سیرت سیرت سیرت سیرت مقد در این سبار بار یک کوفته در رس ادک گولی  
 نید در بوزن خروف بر یک گولی بد بخوره بوقت شام یا وقت صبح فرصت کمان باید در سه  
 روز دانه ناخن کند بعد از آن آینه آینه بد بد که بی را در دگا و کمپیده بد بد این دور و سبار یک ارانید  
**بر عیدج** **جول** و فرزندن و مانند که است **رفیون** ۳ در می بنک در می کوکل ۳ در می زرد جوب  
 لاله زلفی

سی نزد محاسن من بره این می برد بار یک کوفته زندک زرد گندم آنجکه از آب حل کرده ش نرزه گویا بندد

یک گویا بدخواه بوقت شام میل صبح و پیش از زدن باید در آن **دیر** **دیر** جو زره بسیار فنوس

پشکر پاؤ زرد چوب پاؤ کوهل فنوس اقویون فنوس همه را در مقدار سیرت بسته بوقت شام بدید **دیر**

**علاج جو زهره** زخم میل کردن ۴ درم بائیر ۳ درم پیسید ۶ درم گلدن کلونجی ۱۲ درم کرکس باشد

۱۰ درم کسلی ۱ درم زیره سیاه ۶ درم جو زهره این خورد درم انوله ۲ درم پیسید ۲ درم زنگوزه ۲ درم کاشک ۱ درم

رزه ۱ درم رسن همه را سیده است و یک گویا کند بر روز یک دلها باشد **دیر** **دیر** زهر باد و زهر

سرد و غره و فز شدن کایر زهره میچ کشیده سید بسیار بریان بائیر ۳ زخم میل زرد چوب کوه کاشک

رزه کلک همه خوردن برابر رفت سیده نیم پاؤ بعد از شام بوقت که باید بد و در آب را از زرد

سیاه وزن دو نیم فنوس سید یعد با کوه **دیر** **دیر** گرم کرد رزه و سیرت بی سیده فخر زبان

پاؤ آثار در آب آنجکه بوقت همه بدید **دیر** **دیر** فزیدن سیر ماگ ماو خالص مایسون با یک

سیده و شیر اند زرد قام شب و شیر باشد بوقت صبح همین ماییدن بدید و از آن کاه خوردن بدید

یا قافیه کند و آب بعد از کمر زودید بوقت شام هر چه در آن است با کجوز انداخته بقیه همین ترتیب بر  
 شکل در او بدید بسیار خوب **درد و فریبند آب** اسکند ناکوری ۲ پیرت ۱ عک سنگ ۲ پیرت ۱  
 بنده ۲ پیرت ۱ پیرت ۲ پیرت ۱ و عنقاو ۲ پیرت ۱ این همه را کوفته بجای تخمبخت گوی بندد تا بوقت روز  
 بدید آب فریبند **درد و فریبند آب** فریبند ران کند ران بر بیان کند بعد از آن کجوز سیاه ۲ پیرت ۱ گاو منس ۱ انار  
 اسکند حبشی ۱ بار یک کوفته بدرد بعد از آن شیر سیاه ۱ در یک انار بوقت نهاری دید بعد از آن دانه نهداری  
 دید آب را در وقت دانه بدید **درد و فریبند آب** فریبند و شکر برآورد و مید کند ۸ درم راجوان  
 خورد ۸ درم کلوی ۸ درم کنگر ۸ درم زنجبیل کندن ۲ درم آمله ۲ درم پیسید ۲ درم انوز ۲ درم ملک خوره درم  
 این همه را با یک سنده چهاره گوی بندد مقدار چهار درم همراه دانه بدید بعد از آن یک مال آب شکر  
 دید بعد از چهار ساعت نهار در هر روز دانه خفته دلها با **درد و فریبند آب** که کاه خورد کنگر راجوان خورد  
 بول مردم این دارو را در بول سر کرده نگاهدارد چون یک کتری شب عقب باند که گریه نبیند  
 با آب بدید ان الله ما گاه بسیار خورد **درد و فریبند آب** که در پارس آید جنت را آب یاد کند

از آب ساراد

بر نیم بدرد اگر بسیار گرمند که سرد کنند که آب با تواند داشت و در وجه باندک ملک از میخند

سم اندازد که در آن است **نحوه دیر عید** آب نوحی بر بسیار در برک خاصه کرده بسیار در دو آب

بر کرده چند باله بدید مجرب است **نحوه دیر عید** آب لاغر از لاغر باشد که خورد روزی نه و بعد

دو مرتبه بگوید در میان ولید ماید با مادر بندال استان تا چند روز فرام **نحوه دیر عید** آب

از آب در مریه باشد از باد کردن آب گلوس کرده با جلتی در یک باله و برک شالو بچوشند خوردن

دید کلی برود **نحوه دیر عید** آب دروغ از ایشده دروغ بدید تم در است و نه خوردن دید و از جارب را

وزندند بعد از آن لب و سه روز در کند کور نماید ان الله کما مجرب است **نحوه دیر عید** آب که

خارشت با روغن زرد تازه برشای در روغن خوب حل کرده بجهه آب بر جا که حل ما از تر کین جا و

که در حوض خشک باشد با باله که خون بر آید بعد از آن ان روغن را بر و مالده چند ساعت در آن است

بکند بجهه در که کند که آب از پاره بسیار کمی با تا دور و آب را بشوید بجهه کل با باله

با در و سرد با شمد زان بشوید از موه است **نحوه دیر عید** آب خارشت و آن با در جا که

حلان برگ آگ را گرم کرده بود با له چنانکه آب آن برگ بر او برسد تا سه برگ بکشد آب گرم کرده با له زنده

و محرب است **دیگر در غم** روغن سیاه سیرشای موم سیرشای نیلونه و مژگی بکشد سیرشای بسلوده و در اول

سیرشای اول در روغن بنفشه در روغن زرد کنگد باز در این جمل در روغن زرد کنگد زرد کنگد زنده در روغن اندازد و در

ثو غم چند محرب است **دیگر در غم** جو کره محبت پس در از سیرشای انوزده سیرشای افسون سیرشای

سپاه سیرشای زرد چوب سیرشای مسور چ سیرشای پس سبزل سیرشای قند سیرشای سیرشای بنفشه گوی

بند و یک وقت صبح دید و یک گوی وقت شام دید آب بوقت دید یکدم ان الله قانی صحت **در در جو کره**

زرد کنگد یک بابت پوست مار در میان همین دلد و ما بگوید گویا بند به **در در جو کره** روز یا قتر باشد

با خون می کشیده باز زرد چوب سیرشای حالیدن ه سیرشای کلوی ه سیرشای سحی سیرشای قند سیرشای زنده

سنت گوی بند و یک سینه زرد و بنفشه گوی تا بنفشه روز وقت صبح سید له باشد **دیگر در روغن** سبک رومی بسیار باشد

دوم کرده با هر وقت سبک بران دهد اورا بوزن دو دوی دلو حسی مایده هشت سبک بعد از آن آب دیگر

بید به **دیگر در غم** جو کره بعد از زنده بوقت شام بوزن یک سیرشای کوکل سبک دله با تا هر ماه

در اول

جواب است که بنام **دیز عبدج** **اب** موصلی همزه کاوش برایش بدو وقتیکه کتف آن بر پاشنه  
باید که از طرف خام بر موصلی بنشیند و تا یک شبان روز بعد از آن بر سر او در کرده بر در دم بنشیند همچنان تا  
شبان روز بنشیند از آنکه است به ثواب الله تعالی **دیز عبدج** **موتره** یکصد و یک برگ آگ را

روغن زرد ماهیده و با آنش **دیز عبدج** **موتره** یکصد و یک برگ کالدوب است **موتره** از موصلی  
سجی سرشاهک **موتره** سرشاهی **موتره** سرشاهی **موتره** سرشاهی **موتره** سرشاهی **موتره** سرشاهی **موتره** سرشاهی

**موتره** سرشاهی **موتره** سرشاهی **موتره** سرشاهی **موتره** سرشاهی **موتره** سرشاهی **موتره** سرشاهی  
سحر یک گوی بدید پس از آن نیم آثار روغن زرد و پیش از در و دهن رگ او را از این زرم به پزند

ان الله تعالی بنام **دیز عبدج** **موتره** سجی چون زرد چوب این بر سر را اندک اندک کوفته جائید

**موتره** را بنزد دور کنند و این بر سر را در آنجا مالند چون زرم خوب با زرم سدی آبی او را مورخ کنند خون  
آب درون او بیرون رود باز با نه است و **موتره** کرده در میان او بدو د چند روز مالند ان  
الله تعالی بنام **دیز عبدج** **موتره** سجی **موتره** سرشاهی **موتره** سرشاهی **موتره** سرشاهی **موتره** سرشاهی

بند یک صبح و یک شام بدو در **دیگر عید موزه است** سبزه عمیرشای سبزه عمیرشای سبزه عمیرشای

قند امیرشای صبح و یک شام بدو در آن قند نبت گولی بند و یک گولی بوقت سحر **دیگر سبزه کردن**

سم که نمید باشد بون و سم در و براده این نمید چونه سبزه کرده بیا میرد و با بدی سم بیدخت جابره سبزه حکم

بند سوم سبزه محبت **دیگر موی بند کردن است** شیره آگ و سندی سوده در او نند کند بد لر و نامت چند روز

موی بر موضع را در و کند و این در و باله موی نمید برون آید محبت **دیگر سبزه پونه است** شیره آگ سبزه شای روغن کند

یک سبزه شای سبزه سبزه شای ریونند چینی یک سبزه شای این چهار در و را آورده علم لب ز بند لر و در طرف همچنان

کند در و ز غوطه ز لب مرون کند تا حاک با یک آورده بر و بد لر و بینه **دیگر سبزه کالی است** که در بابا و بیا بر و باشد

بیار و چونه کلی و مویون کاغذی در رس آن کلی اندازد جا سبزه بر آب باشد آنجا مالده سه چار روز چون مالده

نیکو کوه چند روز دیگر مالده **دیگر در باب است** یک سبزه شای یک سبزه شای زرد خوب سبزه شای این هر در و را

بر آن مالده دو سه روز نیکو کوه **دیگر عید است** آب گرم که بکیر چا رسد این هر در و را بر سبزه و شب پر

کند در و در خون دید محبت است **دیگر عید است** که پیش است باشد از سبزه نبت برسم باشد رت سبزه

الک



برسم دست راست برسم دست چپ برسم باپی راست برسم باپی چپ **زود بر خاکن** کردن سیاه باراد  
 که چیده که پوست و گوشت بر آن را در دو ماه توله رسد و توله سیاه یک سینه کرده و در آن آن سینه  
 را دست کرده بندند و خاک هم آری کرده در میان آنند پس آتش دید و تمام شب بیدارند صبح  
 بر آرد آن آتش خاکن را در **درد** برابر یک سوغه خورد و در آن کوزه که گیسو بندند  
 را تیره میکنند تا آنکه از بوم با نازد از بوم باغی خورد بجز یک راه میکنند و در آن کوزه حقی خورد بجز بوم بان  
 طلا سینه سینه در دست **درد** خوردن خاکن را در طلا و تیره و مس را بسیار و یک و در آن کوزه  
 با این خون شتر و میج در مسه کسی گفته که در گوش اندازد و طلا و تیره و می خورد در آن موشی کند و دیگر  
 موش آن بندند و از پارچه پشمی و اندک گل مالند و چنانچه باید از موم به بدن و سینه را آتش دید بعد از آن  
 بخورد و در دست خوردن از آن کوزه که تا میسر خورد با دانه با مسه و بادامه پس با قلع با جوز با جوز تر با  
 آینه زده و در سینه گونی خوردند و در آن کوزه طلا و تیره خورد در برابر قبول خوردند و ما بوزن نیم تا تمام در و  
 بدن دور شود **درد خاکن** کردن مسی بسیار و پیرا خوب آتش سرفه کند اندک کند در زرد کند

و اندک بالدی بسپسند و در آن حنفت لقا دارد و در آن سختی ماند باریه بهیچ ستم در آن دلخاکتر کنند  
 و یک تا یک تا یک سینه ندان با که با لکه در مده شده اما یک وقت بخورد **در خاکستر** کردن جسد بسیار دید و پس  
 وزن در زوچوبت اجوابی بر وزن برابر و جسد یک توله اما جسد را بار یک بریده باله تا یک در نیمه کرده  
 و جسد را در میان بر یک سیم نخبیده در آن نس از نه پله بسوزاند خاکستر شود **در زمان** شمشد بخورد و بوزن  
 نیم نیم ماله در دو خورد بسیار خوب است اگر آب را چکانند و علف بسیار دهند و وزن بر و ظاهر بر و در فریه  
 نشو قدر ملید و حسن باله درند و با آب راس کنند و از کوبند و در او را بدن حله کنند زود فریه شود اگر در وظل  
 و نیم روغن گاوی یا گوسفند را با هم خندان خردن کوفته در حقی او زینند نافع آید اگر بفت در زهره تاره در روغن  
 ریت و آب راز زیاده تر و تر است از هر یک در وظل در حقی او زینند زود فریه شود اگر نیم رطل بول کرد و گمان  
 در بینی بریند همین خاصیت دید اگر ز ریت بنفید و خردل و کلب چکر را سیل شود و ارده در دم شوهر را سیل آید  
 بروغن ریت با میزد بگذارد و با میچو نقطه سایه کشود در آن موضع مالند اگر در رطل حوا فریب جگر با درم  
 باشد نشانی قدر خاکستر و تموی آن ملک و برینند و آن موضع را بسندل گوید گمان بشویند و درین

دارد

در و برابر بکارند ز سرده و یک درم کربت سه گزته بر روز برید از خردل را نرم کنند و با عسل بپزند و در آنجا  
بپایزند و برابر بکارند از زرد و زرد دوم و نیز را بگذرانند یک درم کربت کوفته بر روز برید و در آنجا اندازند طلا کنند

از فصد یک مایه نوس را که فرا ساد است مانند و هر فرد استان بان ضم کند و هر را بگویند و برابر است نسیب

باغریا خردند از زرد نسیب از پشت است پیر بر آمده با آرد پاک و سرکه ترش هم کنند و برابر آنجا غده یک کوه

و از در چشم او پسته با فصد آدمی با فصد کاس و خندان کرده است و پیر بر او زیند نافع آید از برایش

و کوشک بر آمده با عسل را بگویند و بریند و بران کوشک را اندر زیند از این کوه در درم در کعبه است

سقت دره فضل و از زرد یک بند دو درمی او دهند نسیب محبت **سبب** پیر کسار رز و خوب

انسی آرد نسیب **سبب** شرف و دیگها را روی مرور نسیب در برگ نیم و نسیب توت کج در در روشن

بسوزانند **سبب** بهجا بز با گوشت یک عسل پار کتوله روشن کند در با و در تن با را بکار کرده خوب

حل کند هر را مخلوط نسیب رعیان و دم در خوبش مانند و بعد از یک روز حل نماید خندان نسیب باب

از شیبونید از دفع نسیب **سبب** بار کند فضل ای آرام کوه **سبب** از زردی درم از کعبه است

جاولد کما روزه نندک نوله بهما نترتوله که عا توله این همه را بار یک سیده در سه تهای ببول ندر گنوه

مس حل کندر کما بیدرنگ من سائو تیار شده هر روز بر زخم پیمانده **روزه عدیر** بر سائو خنوع سبیه

هر روز در لقمه هر روز بر زخم نیندازد الله تا آرام شو **روزه عدیر** عیدج ایچ که چاندله زده با نوبده دستورده و پیچکی

کحلدن که بردخت اعلی با یک کشت خورد یک روز دله باشند **روزه عدیر** جو کوره و غیره پخت شده با بر صبار

پای نودور کرده اینون ببالد **روزه عدیر** بر کوره با از عیدج روغن کند و کوره دستورده سبیه هر دور اس اوی

بام منجیه تمام نندم ایچ را ایچ دله ماشل بیار دند در تالیش آفتاب بند و نگو شو **روزه عدیر** شکر ناضل

روغن کند بیجا منجیه ناس دیو همان روز شیره شهبانو کوره سید بر دوس اس ایچ دید عقیده ایک انار ناس

روز ناس دید سبب نذکور بید آرام شو محراب است **روزه عدیر** جو کوره و آب کیره و کوره در عیدج این است

رئی ط انار با نوز نندک انار کشتی عا توله کوشته توله اندر جوما توله این همه دور در لکوشته بار یک نماید

بوزن نیمون کحلدن بخورند **روزه عدیر** از اسب باد خانه بر آمده با این عیدج کیند برک شنبانو ز قوم

سه و مار در جده اجد از آب آرام کند و بخورند صبح و شام بید هکت شو **روزه عدیر** در چاندله زده باشد

البرنامه



موافقت باشد زیرا که باید که برکنن خامسین را از قهقرو آن بگردونه بر سر دروغی زردم وزن آن بر کرده  
 بر جامه موردی باشد چند روز بماند موبر آید خوب است **نوع دیگر** اگر چه کاج برآمده با باید که این را دوید  
 کند باریک است یعنی با لوندی آورده خوب گرم کند کاج را بر باغی کاو مانده از زیرت گرم سبک است  
 روزی که از زرد خوب است **نوع دیگر** اگر در خم است گرم تمام با باید که بر شعله نوقه قهقرو آن را قهقرو خم نکند بر جامه گرم  
 غنچه و باریک نوقه باریک در خم بر جامه آرام خوب **نوع دیگر** عصبه این با در بکار آید سانسای انوس شکر انوس بر روز  
 خوردند صید که با نفس است **نوع دیگر** اگر در آید **نوع دیگر** خردا بر آید گرم شده زغونگی  
 و بیاض و با از خود بیارند کند در تر که از آن باشد گل و بار و بر **نوع دیگر** آس در دین سمس در روز بخلی  
 دوس زیر با چهار **نوع دیگر**

بیمار

بیمار

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۶۴

اعظم الله رب العالمين والهاجبت المتقين والصلاة على رسول الله محمد بن عبد الله خير من سائر العبادات والهاجبت  
 نفس بهمان وتماما بکار آید از مکتوبات حکمانی فرام آورده مختصر در خبر در آمده که طالبان این فن را  
 و شافی آن خداوند خفیه در دفع مرض تواند **فصل اول** در شناخت نفس بهمان بداند اگر آب  
 باشد بر آب دست نهد از سردی غلبه سردیت و اگر گرم باشد گرمی است **و گویند** که نشاند  
 که گوش آب گرفته در قباس آید از گوش خشک باشد چیده بند از نرم باشد از دفع خواهد شد از سخت  
 تر باشد آسمان است بر پیشانی آب چگونه دهد از آب سرد آید هوشیارند پس معلوم نماند که آب را از دم  
 شود و از آب سرد سرد اند خاوشش مانند معلوم کنند زنده او شود **فصل دوم** از چشم آب  
 سرج باشد بداند که بای روز نموده است و اگر غنید باشد غلبه سردیت و اگر در چشم غلبه سرج باشد بداند که غلبه است  
**فصل سوم** باید که لب و دهان با در فته بود از بوی بد و تلخ باشد که غنیدی در زبان خشک آغاز غلبه زهر باراد است

در دهان آب دست انداخته بنید هوا گرم باشد غلبه است و اگر سرد باشد غلبه گرمی است از زبان اینست

باشد غلبه بای است **فصل چهارم** بر چهار بار آن آب دست انداخته بنید از رنگ ما جلد می رود بداند که آب

راغ نغودا راست و سرد باشد و شور **فصل پنجم** دست انداخته بنید از رنگ ما جلد می رود و از زخم است

از این طریق است چشم آب عرق می آید بداند که بر چند روز مهان است **فصل ششم** اگر چشم آرم شود و مردمک

چشم رخ شود و خیره کشند بداند که بای آب از علف خورد زبان اما سیده با خورشید است آب از ری

باید استاده باشد و سید بول کشند بداند این از ری چینی است **فصل هفتم** شاخن بگو از ری است سید کشند بول

شده و شست و در حمامید و بر سینه باد ما بنده این ببول است **فصل هشتم** شاخن است از تری جوان صافیت

است از رنگ رود و بصره از سینه مردمک برک آید و دندانها و دیگر آب باریک در سینه پا که باندازد بداند که

سوال است از تری است **فصل نهم** باید که اول چشم مردمک و پوشیده و مردمک چشم رخ تو لکه ما باشند

بداند که از بای است موه زرباد باید که بوقت مصباح زرباد و یک وقت مصباح بای تیار کرده و

از مردمک چشم زرد چشم نشت با و یک یا چند و با دیگر بر زمین بند و درون نخند باشد نام آن مرض بول

یا این



باشد **فصل نهم** در چشم پیر یک سبب باشد خوراک آن است که علف کم خورد و در زیر پیر اندازد  
 اگر تنبلی باشد گویند زرباد از مرد در زبان سید سپادم روکم گویند **فصل دهم** بوی چشم نوزد رخ نقطه داشته  
 باشد معلوم کنند خوراک آن از زبانش تا به بیهوشی مانده باشد **فصل یازدهم** با خار بر بدن باشد از این حالت در آنست  
 و پیر است در آن مجهول اگر در آن معلوم کنند که زرباد شروع است خوراک آن بدن است  
 باشد و چهار پیر آن است که می پندارند که ابتدای و آغاز باری زرباد است باید که بوقت  
 مصحح باشد و بوقت مصحح زرباد بد نام این لوکار زرباد گویند خوراک آن نیست علف کم خورد  
 و پیر است که در زمان گرم بناب آید و بد بو باشد از آن معلوم کنند زرباد که مرض پریشانی  
 باشد **فصل دهم** خون بول کند از زمینیت و از بول سینه کند از زرباد و از مثل آب سرد است  
 و از بول خون سینه مثل جلد خود در بول جویند خون باشد از این باعث آینه آینه از نخی بول کوه  
 نیت غلبه زرباد است نیت از زمین مرض است نیت کوه گویند زرباد نوزد که است **فصل یازدهم**  
**فصل بیستم** در کس در کس می زرباد در یکا **فصل بیست و یکم** کاه پیری است آثار خام در آثار خام پریشان است

خام اندر جو آنرا خام کشی آنرا خام تپتی چکا ۲ توله این نمردا کوفته عمده عمده بدارند بار یک نایب و در عرق بر  
 کاسره کویط بر بر همون کلان بنید بوقت فجر یا بدرقه پیرید بد و بران برب کجک کثمت بخورند کویقت  
 گولی دود و قرض از آن ر دویه آب شیر گرم بدید **فوسید** در که آب که دم کند بزیر باد در موسم گرمی و تلخی  
 و شش و سینه باشد اگر در موسم گرمی زیر باد تلخی گرمی پدید آید باید که آب گرم کرد کند بعد از در که پدید  
 می آید اما پس نیز او نماید که شخص مرض کرده این مصاح بدید بفضل الهی آرام شود عرق همون پا و آنرا  
 مرغ سیاه توله باید که مرغ سیاه کوفته در عرق همون آنرا کرده از نه بدید متواتر صفت روز دانه نند آب  
 سرد و گان سردید **فوسید** مصاح آب که دم کند و در که در موسم گرمی تلخی از خوردن وقتیکه مرض  
 زرد باد پدید آید شش اما پس نیز آرد باید که شروع مرض این مصاح بدید بفضل الهی آرام شود **فوسید**  
 مرغ سیاه بار یک نماند باید که پوست موز خورد در کرده نمون کنند در نغاسین کش دست چهار بار نمون  
 خورد را بشوید بعد آن ماده مرغ سیاه آنرا کرده بوقت فجر بدید من بعد دو بار بوقت سه پیریش  
 از دهان آب پیرید بر دو وقت ادویه بخورند و آب گرم دو وقت نند و سرد بدید **فوسید** و گان سردید  
 ۱۱۱۱

بر دو وقت ادویه بخورند و آب گرم دو وقت نهند و سردید و گاه سزودانه نهند از غلبه مرض باشد

در تمام روز نمیشود و در مذکور است بارید به مجروش به روش م مجرب است **فولید** زرباد که خلطوم مسکود آغاز

می شود و از زهر خمره از کوی می آید و در آن زمان می آید از این مرض خلط مسکود و ممالک کند است

الذی شفا در دوائی متراویک کلوسه را بکنند باید که بیاید **کلوسه** انوس کوشت انوس عقوره

انوس سیمپوز ۱۰ انوس اجورین ۵ انوس سر شنگ ۱۵ انوس کوشجه انوس نام ۵ انوس اجورین خورانی

۵ انوس این بر ادویه را کوشید باید که فلفل بویله برابر بمون صندل و در عرق در کباب سگویا بزرگ

۳ روز دو وقت گوی بخورند و قند کباب را از دم بایک بر روز بداد دم **فولید** انوس

نمک در عرق شبانوار **فولید** انوس در قدر عرق سگویا و شالو و قدر در در چوب این همه را در عرق های

آب کرده و قدر عرق نیز آید نماید و فلفل نو گرم کرده بپزد و گویا نهند و زخم زده گاه را آورده

گرم کرده کلوسی را بپزد و نهند همین طور چند روز نهند تا نماند بعضی اینی از دم **فولید** انوس

از روز سردی باشد در موسم سرد در بر نشان نشان بکنند **کلوسه** انوس کوشت ۲ انوس سیمپوز ۱۰

۲ فنوس سیه که بریان ۲ فنوس اندر جوعد فنوس مرچ سیه عد فنوس رانی عد فنوس سرخشت ۲ فنوس کوه گل ۲ فنوس  
 نوزکجا پاؤ آثار جو این عد فنوس کا بوزی عد فنوس بدس باڑه ۲ فنوس کند بر ۳ فنوس آمی سده عد فنوس  
 این همه را کوفته با یک عظمه گولی برابر بمیون کندن در شراب یا در قند تا در شربت عظمه بنید و دیک گولی  
 بر زردید فضل اینی آردم عظمه **نوع دیگر** زردید که در موسم گرمی یا شروع بر فصل باشد که لذ آنجا می باشد  
 بر دست و پا آسان باشد و دم کند از غلبه دگر که باشد مصالح کم تر موقت غنکند و مرض را شناخته و موسم  
 سوز را در یافته مصالح بدید آردم آب راز زردید با باید که اول کورر غنکند نیت و دو وقت بدرقه  
 مرچ سیه ۲ فنوس بوقت فجر و دو بکر پیش از دهن آب و بوقت شام قدر روز باقی مانده این مصالح  
 دیگر بدید که دفع زردید گرمی آید خمر خشت آثار قند تا آثار هر دور را از زردید گولی برابر نازک بنید دیک  
 گولی بوقت شام بدید آردم کند شراب از نریه نمانند خالی گولی بدید آردم عظمه **نوع دیگر** آب دم کند  
 تب بر زردید شد و آسان بر بجه کند باید که بیار در مرچ سیه ۱۰ فنوس سونث ۱۰ فنوس بولف ۳ فنوس  
 کنگه درم سبوز درم مرچ سیه را بریان زده جو کوب عظمه کرد و به کوفته باید برقه برنگ سی پیش از دهن

آرد

آب را بخورند این وزن یک خوراک است و زنده نماند همین طور سفت روز بیدارم **نوع دیگر** از دم

بزر باد باشد باید بیارد و نمزین پس پس این بر دور گرفته آفر زده بوقت بقاء بخورند و زنده موقوف

مانند باید که باید زنده گوید بدینهم آفر نمزین **نوع دیگر** از دم کند و تب در کله باشد از زباد و گرمی از خون <sup>تس</sup> <sub>بهر باد</sub>

فاسده در دم گرمی پیدا می شود باید که بیارد و نمزین پس ۳ فنوس تا ۳ فنوس اندر جو ۲ فنوس مویز ۲ فنوس بونست

۲ فنوس سر مائی تخم ۶ فنوس باید بر تبه برکتی بیدارم **نوع دیگر** در مورد قبضه و دکن فرموس گرمی زباد بکار آید

کما یز آثار خام را آثار خام مخر خشک آثار خام اندر جو آثار خام کنه ۲ فنوس سبزه چکا ۲ فنوس این همه را در دیه گرفته

عسله عسله بیدار دیار کماند در عرق برگ کله کولی برابر میون بند بوقت فجر باید بر تبه بیدار و بر آن

برگ کله کولی بخورند **نوع دیگر** زباد که آب دم کند و اما سست تیار کرده بیدار عرق میون پا و آثار

چتر مرغ سیا ۶ فنوس مرغ سیا کوفته در عرق میون آفر نمزین از زنده بیدار متواتر سفت روز در زنده آب سرد

و ما بزود **نوع دیگر** مصداق زباد کنه ۸ فنوس چر سیا ۶ فنوس مرغ سیا پا و آثار عبا کوبا و آثار نمزین کله ۸ فنوس

خشک پا و آثار مائی تخم آثار در آب یا آب آفر نمزین مخر بقی خوراک این بدین **نوع دیگر** مصداق زباد مرغ سیا

سه توله کانیزیه هم توله پس موڑ ۲ توله پس ۲ توله کنکے توله این همه را کوفته در پسته کاؤ بدیدارم **فوقه** مجا بط  
 زرباد که نامش برجه باشد بکارید مرغ سیاه هفتوس تمباکوه هفتوس راه هفتوس هفتوس نه هفتوس اندوه هفتوس  
 کنکے هفتوس حراتیه هفتوس زرد جویت هفتوس این همه را کوفته آغز کوفته کاؤ در نمون کندن گوی بند در دو دست  
 بدیدارم **فوقه** مصالح زرباد مرغ سیاه ۱۰ انار ماهی تنخ ۱۰ انار کشت انار این همه را کوفته آغز کوفته در  
 شراب دید **فوقه** این مصالح بر چهار در مرض دل و اول زرباد و سیل در برت و موتره و چکر و دل این همه را  
 نافع کند جرب از منق توله شخرف توله زرباد توله کندک ۲ توله نسل ۲ توله کینک توله کور ۳ توله طبا ۳ توله  
 سیاه ۳ توله نسل سفید ۳ توله مشک ۳ توله کینه سفید ۳ توله سفیدی ۳ توله کمانک ۳ توله برسم ۳ توله باجو ۳ توله  
 کای پس سه توله در دمان انار این همه را در کوفته در عرق نمون در عرق برگ تمباکوی بند در برابر شسته  
 بسته بخورد زرد جرب **فوقه** این مصالح تقویات از بویان کف **فوقه** این مصالح در غرور و کفر و رقا و ده  
 را بکارید مرغ سیاه فربه یعنی زکات باشد در درخ کند بای و پر و علیس بر سه پر کسم او با از دور کنند  
 پاک و صاف نموده بود تا که گلوشش شود ایله ایله رود در تخوان دور کنند روغن کاؤ نیم انار روغن کف نیم انار

باید یاد از انار

بید پاؤ آثار مریج سیاه پاؤ آثار ملک پاؤ آثار اس برک رسیده در روغن بر دو آنز غمقه سفت روز بخورند  
 و با چهل روز آن الله کفر محکم گردد و قوی شود ما شرب بارند محبت او در نه سال رسیدند **نوع دیگر از آب**  
 لادغوشه با دم قوت نحو این خوراکی را کرده بخورند قریب نحو و بر قوت و جگر در اندام لک بشد وضع نمودن نیست  
 مستی و آثار نام دویم آثار کند دویم آثار کوکل شاد صابن آثار اردو گندم و آثار روغن کافور آثار رسیده آثار تخم بویانه  
 مریج سیاه آثار این همه را جدا جدا با یک نماید بعد در یک روغن زاجوش کشند بعد بنویسند ادویه کادوران و یک اندازد  
 یکلیک در روغن خصل انداخته بپزند خورشید و یک را فرود آورده بر بزرگ نشیند روح کند بر روز پاؤ آثار بخورند و دو  
 کبری قاضیه کند معنی ظهور تمام صلوات بخورند آب زبده و عسل کادور و روغن و آب گرم بنویسند **نوع دیگر بنابر**  
 دوز دیوانگی نسیب بسته آثار پسیاز آثار بر دور آنز غمقه صبح و شام تا سه روز بخورند در آب سید زرس اوز  
 اندک اندک له باشد بجای دانه نمونک بدیند محبت شفا حاصل آید **این بسیار یاد کار با ما از همه**  
**جوب نوع دیگر** معده کفری و کم زور که در کمر کشند با یک را بد از همه است بجز خوک سفت مایه یا مال کشند نیم آثار  
 خام سید نیم آثار خام سرخشت نیم آثار خام رزین نیم آثار راجوس نیم آثار خام مایه جوب نیم آثار خام کالم نیم آثار



خام کند بر یک نیم پاؤساز نیم آنار خام باید که این همه ادویه را کوفته با ریختن بدارد و یک خوش بوست

وزنه دور کند و گوشت همه استخوان دروده چوب کله و کلنجی و تنی تمام اعضای او را بپزند و با آب پاسته و فستق کوفته

او را استخوان جدا کند و در کسین بعد مصحح کوفته را از مزه گوشت مذکور نماید از آن گوی بر لبه نارنج مله به بندد

و یک بر روز پاره خوردن بعضی انبی از هم کوفته **از آب شوخ** و حرام زله با باید که بسیار دروغی نیم نیم پاؤ

تاک از بوقت شام بعد در آن بعد من بعد تا چهل روز در کلان باشد با پاؤ آنار در روز بعد در خورد با بوزنی شست

منوس و بعد فالقه بکند از زمین مصداق **از آب غریب** و است **سینو و از همه** است **از آب شش** مطلق ندارد

بیار در پنج کشائی و درم پنج ذره و درم برگ نیم و درم اجز این و درم با بزرگ و درم اجوه و درم برگ شنبالو

و درم برگ ناض و درم برگ کول و درم قند سیاه آنار سید و درم پوست و درم چوب تبا و درم زنی سر را کوفته

سه روز در آب شش عالج **از انوار** که بر انوشال کند و در **سینو** که آب از نوید اشعه باید که

بیار و پوست پنج درخت برم ذره در آن پوست پنج بنامد پوست متصن پنج بیار در آن کوفته **از آب شش** مطلق

بر عرض زله نوید لده و بر آن قرص سفال خسته بر شیشه نهاد محکم با آب در بندد و هر روز تازه زله بر همان

انوار



استو تا یک روز بدارد و بعد از آن روز شش و آنماید از قدری که برسد و دیگر شش ماه طورمانند که شش کند من بعد  
سه شش قدر کند و باید که شش کوثر گرفته بران را نوید گوید چنان از آن شش شده فصل از آن شش

و غیر مصداق است ملحقه ضعف را بکار آید بعد از شش ماه بعد از شش ماه تا شش ماه تا شش ماه تا شش ماه تا شش ماه  
همه دور را کوفته اند از آن گوی برابری با و آنرا بنده و دیگر کوفتی بقا پس را بدانند که خوردند و نیز خوردند **و غیر** برده  
است شش و دوام زلفه را بعد چهارده روز از بسیار شش باشد که هر روز بوقت خوردن شش بر او هر چند

باشد تا م **و** دوام زلفه را تم تولد بدی در سب **و غیر** مصداق مرز محمد یار است صاحب محمد است مصداق  
کند که منور کوشت منور مریه منور کامیر بر منور ساه بر مان منور سیدی بر مان منور سکی که منور  
طبا منور خوردن با نتم آثار این همه را با یک کوفته گوی برابر همچون صدون بند در روز یک کوفته خوردند

قریه نمود و هر عرض را نافع گردد **و غیر** مصداق حار و آبدار است و قبیه کامل سید شش در مایه جوید منور  
این همه دور یوزن یکبار گرفته اند از آن گرفته برابری همچون صدون بوقت نگاه بدید در زیر شالی ماندید  
مصداق **و غیر** در دفر کوفتی **و غیر** عصبه در دفر کوفتی **و غیر** اثر یا اثر یک - اثر شش - آثار سید - آثار

بشدت نار انکوزه ۲ توله سحی ۲ توله مرغ سیا - انار کای یزبی - انار کنگه - انار مرغ سرخ - انار این همرا  
 کوفته و تخمه بوزن نسیف روزه با دانه بنید دفع نخود است **نوع دیگر** در دفع کرای غلغله جوان بر دور کوفته  
 باب گرم نبوشند سخت باد مجرب است **نوع دیگر** در دفع کرای اگر آمان بر شکم است با این ادویه بسیار  
 تخم چغیر کوفته و علفه شکم انار باب گرم تخم کوزه شکم است **نوع دیگر** در دفع کرای زیره سفید توله  
 پیازه توله دانه بنید نخود آب سرد در معده بر بخال که چغری باشد در شکم است کرای  
 بول و سید کندی چ خورد این معالجه کندی فضل الی آرام شود بار ما بکار آمده هر صد و دو اسکیت بسیار مرغ سرخ  
 در کرای کوی کنگه سنگ قبا کورس سرد کوفته در کرای کوی لبه بد بود آرام شود و علفه شکم است  
 بر در ظاهر آید در کرای کنگه و دفع کور فضل الی آرام شود **نوع دیگر** مصالجه سبب پیاز و برگ تلخی کنگه  
 برگ سون کنگه مرغ سیا توله کوفته آنرا در وقت سه پیش از دهن آب پیاز خوردند آرام شود  
**نوع دیگر** مصالجه کوی کنگه و دانه سبب بسیار مرغ سیا سفلوس سفلوس سفلوس سفلوس سفلوس سفلوس  
 را ادویه کوفته در شند آنرا کرده در کور خوردند آرام شود **نوع دیگر** مصالجه کوی کنگه و دانه سبب بسیار در کرای

۲۰

سه منوس افیون نیم منوس بر دورا امیر زاده سبب را بخورند سه روز آرام شو **نوع دیگر** مصراع کسانسی که  
از خشمی با قساوری است بسیار و پوزنه افیون نیم منوس امیر زاده بخورند آرام شو **نوع دیگر** مصراع کسانسی

یعنی دمانس قند تا منوس هس سه منوس بر دورا امیر زاده سه روز آرام شو **نوع دیگر** مصراع کسانسی **نوع دیگر**  
**دم** اگر آب را دم به اختیار شو و زمان دست و پا در دو درم که ما این مرض پیدا شو از او به دم نقصان

است فایده ندارد مصراع سرد تر باید در فصل انبی باید که از خون بول کند از رمی بوقت مصراع بدید و در  
مرض غلبه نماید در دو بدید و در آن دست پوست در شریف با و آثار بسیار بی بوی که در آب میا نیم آثار زده

پزیره که از جگ یا شست بگویند این هم را گویند **نوع دیگر** وقت فخر آب صفت روز بدید آرام شو **نوع دیگر**  
اگر آب دم میکنند از رمی از مصراع بدید تا در منوس گل رخ منوس پوست آثار سه منوس مرغ سینه منوس

این هم در دو بخور است **نوع دیگر** اگر آب دم کنند خون بول نماید و تب هم باید که بسیار سرکان  
۶ منوس مرغ سیاه ۲ توله زیمه سپید ۲ توله این هم را گویند **نوع دیگر** قیاب در ۶ بیان

نوشته شود از نار مردار شده توله که با و آثار افیون ۲ توله صابن با و آثار چون کله با و آثار ۶ - ۲ آثار

+

X

عقیدت بجهت مایان ابرو عقده بخند از نار سحر باو آثار این عقده کوفته بجز در عقیده بنفید از منبر تند و یک  
 ذات کوه بعد از آن است و از خوب نماید بعد از آن از کشته کوبیده حیفی مالش دهند و آب گرم بنوشند  
 جوب است **عقد بر روی زرد** عقوبت کوه بر اروق و توره درین عقده امر نموده است که بسازد  
 در آفتاب بداند خوب است **عقد بر ترکیب ناس قدر سنگ در عرق سبناو** امر نموده ناس دهد و قدری  
 سکیو او سبناو و قدر زرد خوب است این عقده در عرق های امیر کرده و قدر عرق امیر نماید و در مصالح  
 نورم کرده در موی نمایند و زقوم در دما در او آورده گرم کرده کوهت سنگ نماید همین طور چند روز  
 مدار نماید آرام شود **عقد بر ترکیب ناس و پل گای پس هم رسد بار یک** کرده پاره پاره نموده در دو پاره  
 بینی سپاه اندازد تمام حلقه از منبر نرون آید آرام شود **عقد بر ناخته سبک** را در او خورده خاک کرده چند  
 روز در چشم اسپ سر کشد **عقد بر ناخته سبک** ناخته سبک نماید هم

**ناید بر سبک**

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله الذي خلق قدر فرس على احسن الصور والصور والصور على رسول محمد وآله وعترته اجمعين  
 في رزقهم اوجبا افریده شد که قوله كما لو كان لا خلقت الا فلداك ليس برحمتك خوفا نوره را عالم بیدار  
 کرده فرس و در جناس انا در وقت سلف احمد ولى الغنى الصنف العباد بنده ضعيف كفيف عبد الله بن صفى  
 بفرمان شاه جهان پناه زد در آن سن بر سر اسبی سانی قصه الملك ابن رقيه التور افارسی کرد بر روی  
 با شاه وقت در شهر گلبرگه جداریم که در آن وقت تاریخ این بجهت عشره و ثمانه من الهجرة النبویه با سید انبیا  
 کتاب بخوانند و فایده بگردند و جنس خاصیت و عدلت اینست مانند و در حق مولف کتاب دعا خیر یاد کنند **اول**  
 در کیفیت رساله و راه نسی دره پروردگار را سید مادیان **باب دوم** در آفرینش راه که در کتاب درمی و صفر الله  
**باب سوم** در معرفت یافت اجناس معیوب **باب چهارم** در شناختن دندان و عسر و آفات استقبال **باب پنجم**  
 در بیان شناختن زنت جنس و کیمیای عیب طول و عرض **باب ششم** در بیان خصایل نیک سپان **باب هفتم**  
 در بیان ذرات سپان **باب هشتم** اسپان که که ام و دلت خوب کردم و دلتی **باب نهم** در بیان کجا و در

نکدای سبک بد اسبان **باب دوم** در بیان شناختن بفرقیه یا به اسبان **باب نهم** در بیان قواعد مرید اسبان

**باب دوازدهم** در بیان نمودن از خوب نی با **باب سیزدهم** در بیان در شتم پنج جنس ماد با **باب چهاردهم**

در بیان بوسه سبک بد اسبان **باب پانزدهم** در بیان نور اسبان **باب شانزدهم** در بیان وقت نشتر **باب هجدهم**

در بیان تاثیر از زرد لون اوفات خوشی و ناخوشی **باب بیستم** در بیان زبان و خرگاه که از زرد رنگ اسبان

**باب بیست و یکم** در بیان متفرق کردن موها دم **باب بیست و دوم** در بیان رفتار اسبان **باب بیست و سوم** در معرفت

اسبان لدقی نور بادشامان **باب بیست و چهارم** در معرفت ربانت اسبان نورین **باب بیست و پنجم** در بیان دلون

نخود نوز و فصل **باب بیست و ششم** در بیان ترتیب شناختن کبکی و جاب **باب بیست و هفتم** در بیان صاف نشناختن و فیه سندان

**باب بیست و هشتم** در بیان محالبت در شتم اسب **باب بیست و نهم** در بیان عدج جنس اسبول **باب بیست و دهم** در بیان رسیان

یک **باب بیست و یازدهم** در بیان رفتار اسبان **باب بیست و دهم** در بیان دفع بده **باب بیست و یازدهم** در بیان

دفع بادگاه در وجه اسب **باب بیست و بیستم** در بیان دفع عسل و مرخص که در وجود اسب **باب بیست و یکم**

**باب بیست و دوم** در بیان دفع کوششی و مانند گاه راه **باب بیست و سوم**

در بیان در شتم

در بیان دفع زهر باد **باب بیستم** در بیان دفع زخ آب **باب بیست و نهم** عذیب مادیان که باز نمک در آب

از زدن مادیان کم افتاده و دفع کستی **باب بیست و هشتم** در زدودن دفع زخ و زرد کبکس و موم **باب بیست و هفتم** در بیان

دفع بسیل **باب بیست و ششم** در بیان دفع عدت چشم **باب بیست و پنجم** در بیان دفع باخسره **باب بیست و چهارم**

عذیب آمدن مویها که از بدن بیفتند **باب بیست و سوم** در بیان مدد و عدت چشم آب **باب بیست و دوم**

در بیان محالبت دفع موتره **باب بیست و یکم** در بیان دفع حکر اول **باب بیست** در بیان عذیب بنفوس و رمل

**باب بیست و نهم** عذیب دفع سردی **باب بیست و هشتم** در بیان تشخیص جوهر عدت چشم **باب بیست و هفتم** در بیان

عذیب دفع کشتی **باب بیست و ششم** در بیان عذیب دفع حرکت آب **باب بیست و پنجم** در بیان دسیدن دست پا

بدون تمام کیفیت درسی ساله درج کرده شده هر که بخواند و برین کار بندد او را خدا تعالی تمام درستی میدهد **باب اول** در کیفیت ساله که گشتی در آن پرور **فصل** مایهت اسبان که اول هر نوع سحر و زنده خدا و مبارک است

از قدرت خویش اسبان را بسیارند اول با سبائی از بنهار را هر کس بداند و بر چهار پا به پر بویند از قدرت آن

پر بویند چون خاک تمام علیه السلام را گل کرد صورت ساختن بر مس سمن تند بپزودید و اسپه را آورده

نبود و گفت که این آدمیان زمین پریشان شمارند ازند و سید کنند و سوار شوند و تا زیاده زنند و بدور نشند  
 بچمانند و انواع غدا بشویند و خورند و لو شارس قالب را با مال کنند تا از فیه کوفه بر گفتار آفرودار روز  
 در وقت اسپان از پامانی مایه نند آن خاک خمیرنده محکم در سوار گشتند و در صدیک صورت لقمه مستعد کردند  
 اسپان شیطان را پرسیدند که جان کدام راه خوانند از دست بسزنی کجا نان لقمه صغی علیهم السلام آب از  
 دهان بیخوردند از دست و نمجوه که در این راه جان درین خوانند از دست حیرت علیهم السلام در زمان شد که صورت  
 کرده جان در او انداخته بر آنگاه اسپان قالب را در اندوایمان کردند نند بر حکم خدا و عرض نماند از نجاست آن  
 آب سید رسیده بود خاک آورد صورت رنگ کرده جان در او انداخته نزد یک قالب لقمه صغی علیهم السلام حواله کرده در راه  
 که اسپان آمدند که در راه از نیست درین راه سوار و لوقن نتوانستند قالب سید شد جان در قالب لقمه صغی  
 در رسیدند در آن صحنه کعبه یا ما بر نام در سال اول که اوئی و سید و بجه حکمت اسپان را در فیه آورد و بر ما  
 اسپان را بر دیده و بر سر راه که در حد است نماند بسیار از غریز کردند بر سینه گان خویش تا اسپان و او را  
 مونس و مسلمانان سوار شوند و فرزند بر کس نماند که او را سپردند و در میان اسپان بسیار از نند

لحم و روغن



نمونه تمام علاج و مصالح ضبط شد که چنانچه سائور را از مویز و ادویه حکمی کامل کرد و از بد و خورد تمام ماسیت  
 و خصلت و مصلحت علت و مدار و رفعت و عیب و نبرد و کسب و کسب با نوبت و چنانچه مویز یعنی نپوزن را که بر اندام  
 ایشانست بعد از آن که در دو دو لغت را از غیرتسین سان را بطریق معمولی نویسد **فصل دوم در بیان آنکه مویز**

**برادر** صفت زرد ما آورده اند که از جمیع سائور بزرگ تر و بی عیب تر و پر نر و با قوت و بجهت باب در دست و هم  
 نماندند و آب غنی تخم زنده در در غشماور پس و آب زنجیر سان تا مکت که نهان توان تحت

از این مویز که بکار آید و مادیات زرد ماب در دست و بی عیب و پر نر و کسب و نر و بزرگ شکم و طهر پس باید و هم مادیان  
 بعد از سال سازده سال که کبکی سازند و پیش از حفت ماسن بر اینست در دور که از این جا بدین است

در شش روغن ستور شیر کاسینده گوشت آرد هاش موافق نفی که در آن بخورند **فصل در زنگ**  
 سائور که مایه دارد و قوت که بزرگ اول است و زرد مایه او کمال بدید مایه نر و در آب چنان بکوشند که تمام

حل شود چنانچه کرده آن آب نموده در دور بخورند که در وقت آن صاف شود و که در غلبه مویز و مویز این است  
 علت نشوند در در مصلح در و بر و بیدند و مصلح مادیان دم بر و در کسب و در و شش اندک اندک متواتر کند

در این بستر منی چنانچه رسیده غسل نماید و دم برداشته محبت مخصوص خود لطف را در آب سرد بکشد  
 از راهستان گویند در آن زمان آب یکبار یا میان کشند و خالص شدن بدنند و زراب باشد مادیان  
 فرود آید و بار دوم با میان کشند و خالص شدن بدنند هرگاه که آب زراب مادیان فرود آید روایت مادیان نماید  
 که از تاثر آن که لطف از نطفه در وقت فرود آید و بعد از ماه در در دست تمام سازد و در خواب  
 بپارند و بوقت شب تا صبح که آفتاب گرم نشده این وقت بدید و بکشیدن آب زراب میان نگه سازند  
 دروغ نیند و در این نیند و غسل نیند از وقت روز سوز نماید خون نیند و موها دم و گوش نیند  
 و چنانکه نیند برین طریق بازده تا محافظت نماید و چون ماه روز درین فرود آید یک هفته روغن سوزیکان بر روز بید  
 تا روده فرود آید و دست گرفته هر روز بگرداند که در وقت آوردن راه آسان شود و در محالبت مادیان نیند  
 بدانکه راه آورد باید که توریج سوزیکان زود است بماند و در آن آب نیم سوزیکان کشد و ششدم سوزیکان کشد و سوزیکان  
 دوم از بدین نوع مادیان را در اول وقت یکسیر و در وقت دوم یکسیر و در وقت سوم یکسیر و در وقت چهارم یکسیر  
 و در وقت پنجم یکسیر و چون سه روز بگذرد و نطفه در وقت شش نیند و مادیان نیند در تویلات بعد از شش روز می گویند

اما باید...

اما نباید شست در این ولایت شش روز آب گرم کرده بنوشند و در ولایت دلی سوارم است بعد از شش روز  
روی مادیان میشوند اینجا سوار است نباید شست یک در شش روز این چای بنده طفقند روغن مستور  
سند فضل رو با در حریره کرده از زنده بنویسند مادیان زنده بتازند آن او قرار گیرد و با زنده سرش آموخ که بعد از

کشد مادیان را در آب بپزند مادیان را زنده آب است که انداز مادیان میل مایه در در دشت در شش و شش بطریق که روز  
اول در ششانی است پس انداخته بپوشند و در شش و شش غل غلید بماند که عمل گرفت باز بپزند مادیان

بکشد و باز در نهم نیز بپزند مادیان را زنده است که ده به پندار است و غل غلید بماند که مادیان عقیم است  
بناشد **تخمین از متن** و غل غلید است که مادیان حامله را زنده است از مادیان متولد است

در آن شش باشد بماند که حامله است و در شش شش باشد باید در آنست که حامله است در امتحان از متن و غل غلید

بر شش است **چون** آب منی بزومایه بجای قدرت افزاید مادیانها در دهنها پیدا کرده جان می اندازد و در میان

آن بار و قدرت نیست **اما** در جمع افزونش به شش است بزومایه خبر این بر راه میتوان شناخت **آورده اند**

که در شش مادیان در تمام مادیان شش مثل گل که در روی آن گل بخورد روی مادیان با یک چشم خانه در خانه

نیزه دو خانه دیگره دو خانه و میان دلاوه و اگر منی بر جانب میمنه افتاد که نری نوار منی بر جانب میسره افتاد که

ماده میسره منی مادیان از منی بزرگ بار جدر نشد که لطف ماد میسره و اگر منی بر دوک و در خانه افتاد که خرمی شود

بوقت جدر شدن منی بین الصدد و نیز برب چه انس و پیام بازده نظره می باشد آن نظره ماکه در شش خانه کل می افتند

همان قدر که می زاید و بعد افتادن منی در آن کل بضم زود همچون آب جوشانیده نوری میسره و گمانا کامل حیات درنا

دوم مانند کنگر است از ضعف قدر آفریده کار خفا که جبهه نوزاد درخت میسند همچون جبهه آفریده است که میسند در ماه سوم

اول آن نر در ملقوم بود نمی نبرد و کتف به پشت بده بند بده در رخ و ستا و زانوهای تابنا بده عمد ما بعد

سینار از نخ منی آرد و در شکم مادیان هیچ جنب نیست چهار باد و در مجلهها حویس میسند رویا در شکم بر اندام

که میسند و در جگر بر منی باد بر دو طرف بده میسند که در یاد میسند همچون مویس اندام که از باد بده میسند بیج کرد

باد میسند می آرد و در چهارم از غلظت گوشت نمونه در من خسته تا میسند در می شفا فزون آن زود مال بیدار میسند و

و سبای باریک می شود و در ماه پنجم قدمی خرد و در ششون کوچک میسند و مویس سرد کردن و دم بدر می آید

و در ماه ششم رود ما و بر در می شوند و در ماه هفتم ریسای بزرگ در ششون در از تمام اندام میسند و در دیستان ماده

از اندام

نرمی اندومی از زید و بنای نوسن و پشمه و سی و زبان و دل سبک و در ماه ششم تمام اندام در دست و مفصل  
رگسای و جوی بردار و در ماه خور و در ششم نزدیک جایی که جمع می شود و بجای که می سپرد از ارزان که قوت می گردد

و در ماه نهم که بانام صورت اعضا می سازد و در این ماه بندهای ماله شده شکم و پستان و حمل مخصوص

بزرگ میکنند و در ماه دهم تمام حاصل زوجه که در می شود و بعضی مادیان چنان اندک تمام زدن است

خوب که می سازند و بعضی از آن روزنگ و خاصیت خوب که را نمایند لطیف تر میزند و در این ماه تمام اندام که پرورده

و در ماه یازدهم بوقت که زمان بارشها و در دینان آمدن مرغها میزبانند و بوقت را رسیدن حال شکسته

در او که میسوزد و اول روز را بار در دست میروند و بیرون میروند **از این زمان راه باب صحت**

در شکم مادرش مانند بقیه در تمام سینه میسوزد و با اثری در حال جالی بقصد عبود تمام اندام را در غن مالمه میسوزد

یا سوزش اندک از آن آب حمل مخصوص میسوزد و آن سوزش مانند او همان آب تمام اندام در آن سوزد

و این جاشی بخوردند این است فلفل در سندی فلفل گرد جوهر چترک این همه مقدار در دست و

در دست سیراب جوش نیده چون در دیرگاه بخوردنش **در این جاشی** بهم رسد در دست سیراب

دوازده درم نیک سینه خوانند خسته بید بودست روز جمعت **افزود به شیر بادان در این** چاه مدت ده روز باید دلد

بیارد شالی سیاه روغن بنفشه کوشک و بس ازین بخورند و داند بزرگ بپسند زیره سپید زیره کزانی سندی

قد خود در روغن بنفشه بریان زده مقدار کسب می نماید ده روز بد شیر بسیار **افزاید اگر باران در روز بد**

**در این سینه** و شیر بید آن زمان که در انفرگوس سینه خست زبانه قدر یک چهارم است سینه خوانند ده روز بد و اگر

خوردند در شیر ماله گاوم کرده بنوشند و بعد از آن مقدار چهار درم زبانه درم سینه و غسل بخورند زبانه

شیر گاومیش سینه و بر نان تازه کنند بین نوع در ماه دوم در ماه سوم ربع سیر و در ماه چهارم نیم سیر بد و در

که گاه خوردن **نحوه** در شیر کرده زبانه سینه مقدار است که بخورند در روز سبب بد تا دوه جون تا سوم

آید پس در شیر ماله گاوم تر کند چون تر شود روز نیم درم بجا کرده بدند نیک عملده سینه بد چون چهار

سور روز سیدرم سینه و سیدرم نیک بخورند در باره بچند زبانه چون نیم تا در آید شیر گوشت خست

بنوشند در شیر ماله گاوم دست بچهار زبان کنند و در صورتان باشد نام با شیر بد تا در جوان بزرگ

در خوردن که فریب خوردن تا استان باشد این چاشنی بد بپسند سندی سنج اندر این فصل در روز فصل

السند

اسکنند زرد چوبچ با بزرگ این نم رسد آس کرده و جامه پیر کنند و بوزن ندرم یازند تا دیکجا کرده که

را بخورند تا مدت هفت روز هفت دور شود **در یک روز یک بار یک روز درون شکم شیرین** و شش نرم شود و در وقت

دور این بیارد پوست در اند پوست در جانون از زرد پوست نمیره کشند و شیره درخت با شیره مسکه مساوی

نرده درم و خمرات هر دو درم یکجا کرده تا سه روز بید نشاید **از یک پیچ هم بیازند و زرد شدن تو نند و در وقت**

بیار شیره لودل شیره بهار هر دو شیره یکجا کرده آن بجز راناس دو تا سه روز نشاید **دیگر یک پیچ در ماه گاو**

اگر خام دند که پیش وقت از شیره **دیز** خام باید و لکه که بسیار نفع در درد اسهال است نوش آب و تاب

قوت جو آرود **چون که کشاید** کفایت نیر و غنای کفایت نیر است روز نهد و در دم فصل که در قدری

انگوزه بخورند تا که در علت بده و مسموم و بجز درم شکم خورد و هم تو اندرد و زرد شود و در لاسرما

باشد لاسرما نام و غیره تا جوان تا بزرگ تر شوند **دیگر یک پیچ** این چاشنی بود بیارد سیه پرور جگنه

نخ کوه و پرور زردم یا تم سرفند هفت روز متوالی بخورند تا زنده باشد **در هفت** در هفت بیدار کنند **صدیم**

**نایز زردین ماریان** در چهار روز باس روز و چهار باس شب **از وقت** اول باس زردین مالک زرد دولت

بجایت رو نماید از در دوم پارس زاید صاحبش را فرزند و مال رسد و در سوم پارس زاید مالک را صاحب پاریه

بسیار شوند از در چهارم پارس زاید فرزند و در با فرزند آن شوند **و در پنجم چهارمین پارس زاید در اول پارس زاید**

خطر خان مالک باشد همان که را تصدق کند **از در دوم** پارس زاید مشهور مالک را آن است صدقه دهد از در سوم

پارس زاید پسر مالک است صدقه بد تا ز غمت و بدرد در در از در چهارم پارس زاید مالک زبان در و صدقه

باید دله که حدیث ابو صلی الله علیه السلام الصدقه تروا لیسدا **فصل چهارم** از ماویان دو یا سه که یکبارگی بزاید

بدانند در آن ملک و مملکت را دشمنان پیدا آیند و مالک نیز ملک آن ماویان را باره ماند که بر پسر مالک

دند و مالک مشغول طاعت خواهد باشد از ماویان دو که بزاید با و سعور از زینت دور بیارد بدین منوال

خطه کنند چون در دره بیارد و در اول سال غسل نمایند باید که هر دو را یکی بیاید بکس در معنی دیگری بر ندی را تنها بیارند

تا ندانند که ملک ماورز زاید را نذر از معلوم نمی شود از خوره در ملک با هر چند بخورند تر کنند و در نفس بر نیند

پس آن را جدا سازند که ز زاید روز و دو که یکبارگی زاید تا شیر بر دو بر ابراهام او دله مالک را بدی

رسانند **و ماویان که در روز یک** که بعضی وقت دو که زاید آن ماویان را یک تصدق صاحب آورده

از آن ملک



از آن ملک بیرون کشند تا خبریت مالک روز نماید **در** مادیان که بر فردر خانه نایر جا بزاید تا نیش آفتاب  
و آنجا در آن سوره که آن که بزاید **در** مادیان بر فردر ماس بزاید آن مادیان که در خانه بدر  
کشند و بر ماس لصد دهند **در** مادیان در وقت روز و روز بد و روز آمان بر آید بنیاید خرد که بسیار بدند **اکنون**  
بگذرد ز زمین که روده ناف مقدر در ناف مقدر دره **شنت** طول برود و قدر کرم کشند و در ر استاده کرده  
سرمای ز نوی که بتدبیر دو که بر دو گوش را زنده بگذرد و متغایر **یکدیگر** بنمزد و در سده کرده پستان مادرش  
در باب گم شده در در مان که بدنه و در در **گم** بسته محافظت کند **در** در و ما **گم** بخورند بهتر باشد  
و در صوفی که تویند تا نام خداست بگوید و پنجا و غیر هم بایمان مثل سوتی در صوفی که بیاید و زید و صبح رند لاین  
برگ صندل کوشک بچ برگ بیت سرون ندی نمی چشم شریا چشم فوشن بنزد و بعد در روز مادیان در از آب **گم**  
شسته بر مادیان در هر کون صد دهد و حمل بستن پاک دارد و بر فردر است بسوزاند **باب دوم در بیان زین بخش که بگوید**  
و در حق **تضرع** بقدر بدان است که فی الدارین که در وجه استی و سباهی چشم ز چهارده **گم** چشمی مهنده **گم**  
پروردگار آفریده چنانکه دور **گم** بکوشند و دور **گم** بکوشند و دور **گم** بکوشند و دور **گم** بکوشند و دور **گم** بکوشند

بهدود و دورگ بهر دو با و یک گ بقدر و یک گ تفصیل یک گ زخم صلیب تا مارک سر **درد** و ده مکر در دست رگ

ازین زلفیه دورگ بهر دورگ بهر دوستان و یک گ مجرای بدن می باشد از وقت باز داشتن نمی آید بسن خون از دورگ

کوش و یک گ رتبان کشنده راه سنگ و راه **درد** از زردیها سرد و کوش کشند **از شو** از زردیهای حینما **امعی**

**از زردیها سرد و دست کشند** در کجا ربا و غلبه کند در حال بر درون نتواند **تفصیل** با دصفرا سفید کشند از زردیها

خون رساند نورها اعضا نقصان **بسیوم در بیا بوقت** این نوقت اجناس محبوس کرده و ننگ و کسند طبع و غیره

و چپ و بوقت راه که باید **درد** بداند که راه از زردیها بیستهارون آرد و زردیها جدر و عقیب امی

دیگر بر آید و غیره از سماجی دیونه بند و بر زمین با سماج پریشان بند و بعد از استماع او را در دیگر نحو آوازده آن

که راه امعی دانند **درد** اگر راه کوشها بر دستم هر طرف بند و کوشها آوازده و کوشها غیره و بر خود چابکند آن که راه

که در نند **فوق** چند کام در پس باند و آوازده بند بر در و پار بر زمین بنند و از کجند و سر کردن بر نند و در نند

که سمیت **بوم** گنگ از آواز نند و طعم گاه جو و بر در و و نند هم بر و در آن راه را ننگ در نند **فوق** در پس

بر مادیان عرض کن **باز** نند باشد کند بداند که **گنگ** نمت **چهارم** کند طبع اگر بر زبان و فرب و غیره ناموزد

و در ظاهر میگردند و در وقت زنده شدن آن است که **کند طبع** نشینانند **خمر** از خمر طبع حریفند زنده باشد و زنده مادیان

خیال کنش کنند و اول زنده و زنده نشینانند و سر کسینند و بر بوی میگردند و ما پرنده بوقت پست قهرت خف بر روی سازد و بوی

گرفته سر بالا ندارد آن است **را خمر گونید** **شکم** جابریا بدس ساه رله بش راه اندازد و آرد بر سر جابریا بگذاردند

از باز آمدن شب و آرد بر جابریا نور برود **شکم** است **بهر خفت** باید که چند نوبت بجوی آب که سخت فروغ نباشد یا بخ

و شش است آرد بگذاردند اگر کب است در دست بر در دست است و است **را گشت** و پست پیش بر در در بداند که

**چست** است **نویز** است خانه زینند با آب را چند نوبت بر آستانه بگذرانند اگر کب است در دست پیش بگذاردند

و چست است **را گشت** است چسب بر در در بداند که **چست** است **دندان** مادیان ز چنانچه در آب نیز گفته

شده همچنین است باید در **باب چهارم در شناختن دندان** **مقتل** از آن مادیان پیش

و دوم در آن است **دندان** است **دندان** است **دندان** است **دندان** است **دندان** است **دندان** است **دندان** است **دندان** است **دندان** است

که **دندان** است **دندان** است **دندان** است **دندان** است **دندان** است **دندان** است **دندان** است **دندان** است **دندان** است

عظمتش و این عمر دندان کرده را بسیار که بدغمی آید و غمی آفتد بتدریج بیرون آید بوقت مد حکمی افتاده

باردیر بد می آید چنانچه که یکبار اول دو دندان میانه نخست دندان نیش بر بیرون می کشند که دو

دو دندان باله مقابل بیرون می کشند و در ماه دوم دندان نیش مرتب می کشند بیرون هم از دم دندان

نمی نمایند پس مادر باز دندان می جلد می آید که در هر طرف دندان اول بیرون می آید و چهار ماه دیگر را دو دندان باله

مقابل دو دندان نیش بر می کشند بیرون از دم که می پرورد و خیال و دندان می کشند که میخوانند پرورد

و پنج ماه دیگر دو دندان نیش بر می کشند که چهار دندان با بد می کشند بیرون می کشند از دم رتبه از دندان

که را دو دندان باله مقابل دو دندان نیش بد آمده مرتب می کشند همچنان نیش که را دو دندان دو دندان نیش

از باله و نیش بر می کشند بیرون قوت بسیار می نماید **و در ماه ششم** دندان نیش که را

دو دندان میانه اول بد آمده است **و در ماه هفتم** دندان نیش که را دو دندان نیش که را

می کشند و نیش که را دو دندان باله مقابل دو دندان نیش کشید می کشند دندان که را دو دندان طرفین

دو دندان میانه نهمید از رویش بیرون دندان خوب می پرورد و ده ماه دیگر را دو دندان باله مقابل

دو دندان نهمید دندان یازده ماه دیگر دو دندان نیش طرفین چهار دندان میانه نهمید می کشند که را دو

دندان باله

دندان باله مقابل چهار دندان نماید نمیدانند **چونیک** که برابر خود دوازده دندان پیش از باله شیب  
 نمیدانند و هر دندان کوچک و بزرگ با یکدیگر امانت نماید و نماید که بیرون اندام خوبی  
 برود و در فرجه خانه نیک می آرد از زشت نهای دندان و اندام که میسازد را نشان **یک**  
 و شش **یک** که در هر یک یک دوازده دندان پیش از باله **شش** کنار، ابد در این معنی هر کس نماید و در سال  
 که در هر دندان باله شیب تمام اریس زدود و در فرجه خانه دو به فرجه آرد که بیرون موسادوم در زند  
 میشوند و چهار دندان نیک مثل چشمی چه از آن فردم سال تا نیم سال برود و در این نیک مادیان را میشوند  
 دمی افتد چون ترتر نمی ماند در پرتا وقت پری می بایند و یک از دو ساله شش **یک** که را دودندان  
 میان که اول بد می آید و دندان **هم** در عقب آن دودندان باله مقابل همان دودندان می افتد تا سال  
 برابر چهار دندان شیب و باله تدریج افتاد و بزرگه مرتب **شش** از آن شایه شوند و سال شش را دودندان  
 شیب عرض دودندان اولی افتاد و دیگر مرآینه و چهار **یک** مقابل دودندان شیب افتاد  
 در **یک** بزرگه مرتب زد از این اعمات گوید که **شش** اندام نرم در **شش** **یک** چهار **یک** **شش**

که رادو دندان طرفین بر اعیان مقابل دندان شیب و دیگر بد می آید تن بیرون اندام جایجا

بپوشد بر سه در نماید و بعضی رادو دندان بالا مقابل دو دندان شیب تفاوت نماید و بعضی دونا افتاده

دیگر بد می آید و تا آخر پنجم سال همه دوازده دندان بر آید و از آن در استخوان تمام دندان بزرگ و کوچک

مقدار یک است درون گوشت پنج دندان زرد و دیگری می شود تن بیرون است پنج ساله

باقوت همچون لقمه شکر زده ساله می باشد پنج سال تا شش سال از بی زنی از شیب رود و شش تا نهم دریا

برگردد و نهم و چوگان باطن زکام زرد و شکر بهر باب کار می آید و بیسی تازی و در پنج سال با چهارده

سال در بیسی هر یک بر قوت او ششاد و تمام جسم طبعی شیب و دو سال و در روایت دیگر

شصت و چهار سال تا نهم دندان شیب دو سال تمام می آید و از شش دندان شیب معلوم می شود و در جمله

هر یک پنج سال از آن نهائی مذکور شش ختم شده و تمام است و هفت سال را نهم کرده اند تا آخری

و دو سال خیار شش دندان شیب را یک تن بتدریج در هر سال خیار باید در رفت است می آرد

**فصل دوم در شناختن دندان قسم اول** در شش سال بدن دندان شایا یعنی دو دندان میان که اول بد آید

دندان

بود نیز برساند ازین چهار رنگ اول ساد دوم لاجورد سیوم با درنگا نه چهارم آنست که رنگ سبز مانند **سبزه**  
 نیش میماند نیش درین سن عسله چون جو را خورد در میزند و در وقت سال دو دندان طرفین شبانه آرد بر با عسل  
 گویند و در وقت سال دو دندان طرفین نعلبات آرد و استطاعت گویند همان رنگ مانده گویند آرد عدس  
 از نیم **فصل دوم** از نیم سال تا یازده سال خط سیاهی رفته ازین شب رنگ اول بر یک ماهه تا دوم سیوم در  
 در سال بر سرهای دندان می آید که درین سن زین مقام گوشت اندام از پوست تا استخوان طبیفه مشوه طبقه  
 اول نیش طبیفه دوم نرم طبقه سیوم گوشت یا عسله و خون یا استخوان می پسندند خون رفته گوشت یا عسله و نرمی را هم  
 میکنند ازین نیش زرد بر سرها دندان بطنه مرمر سرد درین سن است در قوت دوم با **فصل سوم** زرد در نیم  
 سال تا چهارده سال نیش دندان را بتدریج در هر سال دو دندان از کوفه بدین نماند و در میان  
 عسله همچون در نیمه و درید با نصف در نیمه بر می نماید درین سن عسله خون و صفرا مشوه ازین نیش بر سر  
 دندان ما عسله می آرد و عدس است بر پوست اندام کشاکش سرد است نیش نماند شناختن **فصل چهارم**  
 از پانزدهم سال تا سیزدهم سال نیش دندان را بتدریج در هر سال دو دندان را ازین نیش در نیمه

لعل هر کس در دوم ربیع سوم سیادانه که از رانند و بونه گویند بدین مانند بعضی سیاه رنگند

و بعضی را در بعضی زار در نه مختلف نشد و در این نرس خون یا نونست طبقه دوم سیاه و قدر سودا غلبه میکنند

از این سبب سردند و آنها در این میکنند تناسی اندام نرسینت بنده چشمها و گوشها و هر دو نعل موها مفید میکنند

و بویست با لکه چشمها شام میکنند و از دست در وقت مصاف با کوزه خورده رود و علامت **ربیع سوم** از هر دو

سال تا بخت سال شش دندان را تدبیر در سال دودند از این رنگ زرد لکه سیاه یک نمونه شش

می آورد بدین مانند **دندان** برود موها بر اندام بسیار مفید شود لبها و گوشها فرو گذارد و خانه او زبان کند

در زمان اندام رود و در شش ساله و بخت ساله در خط سیاهی آید در این حالت شناختن مفضل است **خط** بخت

از نام نمایند در ایمان حریت در این مکان است در علامت **ربیع سوم** از بخت و نیم تا بخت سوم سال

بیشتر دندان را تدبیر در سال دودندان در سفید رنگ مثل سبیل باید بر مراد و بدین **شماره**

از دندان بیرون قوت در و در کمالی دودند لا مطلق می رود و رنگ اولین گردانیده بویست اندام سطحی می سازد

علامت **ربیع سوم** از بخت و چهار سال تا بخت شش سال مانند ماون **و** با بخت هتای

بخت



سهمی که در شش از رقت آن می نماید از زرد و باریک برش دندان را بتدریج در هر سال دو دندان

را می آورد درین سن غلبه باد و لوله میکند ازین سبب بر سر دندان بودا که میسوزد آن بیرون از خوردن

عاجز نفوذ کلمه ازین بود در شش زاده غلبه ایتم و شفت عظیم است در نیت و مقم سال نایت

و نه سال برش دندان را در هر سال دو دندان بتدریج بنا و جهان آید لذت آن بیرون رفتن

در جانش تمام اندام بیرون رود از چشمها متواتر آید و هر وقت آب از دهن او در کوه عدالت

از سی سالگی تا سی و دو سال برش دندان نیت بر او در هر سال دو دندان بتدریج می آید از دو در وجه پرا که غلبه

بود در ابتدا بر دندانها سیاه آورد و از غلبه صفرا بود بر دندان بحدی که با زرد و از غلبه باد نیز زرد سیاهی

آورد و ازین خبر ما بر وجه کوه عدالت است اما حار است لذت آن بیرون درین شش از زرد و نیت

و در دو و عمره کار در ماند و مصاب حاک کوه عدالت هم در شش دندان و غیره عمر است چند سال شد

است تا اول سال جلوه با تمام دندان نمیدانند که که یک داشته اند از آن راه دندان چرکین

باشد یک روشن مابین یا از عمر دندان چرکین شوند از او کار دندان در میان آید که نمیدانند

و نیز باید نحو از دو افتد سال کفو آن را در یک گویند از چهار دندان زیر و چهار دندان بالا گویند که

دانش مابین هر چهار دندان زیر و بالا برابر است از بداند که چهار است از دندان آخرین که از زبان

برمان بندد دندان سائیم گویند هفت چهار است و شش مابین شده مابینش دندان برابر و هموار گویند

پنج ساله از دندان هفت پنج سال تمام آن دهن گویند باید دانت کاکه بر میان مسکه

کاج یا کید است که جذر حسن است هر یک دهن بود سه سال مسکه دو که است پنج ساله یا دهن مالا دندان

زنگش ماباید دانت اول دهن کاکه زنگش چون مسکه ماباید دانت که از آخر پنجم سال آید و تا سال

مانند دانت هشت سال ماباید ششم سال زنگش دوم دهن بر میان بر میان ماباید زنگش جو پوت که است ششم

زرد و چنانکه در اردو بود بازده سال زنگش برود دهن مسکه ماباید دانت که بالا دندان زنگش

چون پنج یا تا سه سال همچنان که چهارده سال قرار نماید دهن مسکه ماباید دانت که بالا دندان

زنگش چون زنگ کاج چنانچه نمید باورند که است هفت سال ماباید دانت که بالا دندان زنگش

ماباید دانت که زنگش مانند پوت که باشد این دانت که سال ماباید دندان باشد چون نیت سال ماباید زنگش

بلا در

بعد از **دخمس** دین نماید در آن که رنگ سبز باشد با دندانی تا سال باشد یک سال سبز سال سبز

**دین** دین نماید در آن که در میان دندان نورخ نفع چون سال سبز و سبز سال سبز

**دین** دین نماید در آن که در میان سال سبز و سبز سال سبز دین نماید در آن که در میان

بمغنی در آن سال سبز و سبز و دو سال سبز و سبز همین قدر بعد بعد دین تمام شد **دین**

**دندان** در زده دندان پشیش و باله و چهار دندان سبز یک یک از بنیاد

سغید و با از بالا مقدار ربع حصه یا نصف یا تمام دندان در وقت تاثیر ستاره بداید ساعت بدوقت

حسب وقت و با کسوف تا سات و با زلزله و اشعاع شکند مخاف یا تاثیرش اندک بالک است **دین**

دندان از بالا شکند اندک بالک تمام دندان از بی شکند اندک بالک آن است **دین**

دور سازد و همدرد **دین** که چند سال شده از چو علت گدوم رحمت سقوف سقوف خاچی

عمر آدمی از شکست بنیاد می بین عمر برسان از بعضی نشانه های اندک و خطها و لغزشها میان

بر دو بلاق بینی شاخه عمر **دین** در زدن درو سید و عدا و قدمها و پش او در میان

پریا برنده درشته باشد و نیت و پا در زوجه و خورد کوش و کوفت نصیت تاوزنید و بسیار خورد در نیت

بر کوش است کرده و عمره حاجی بر در در تمامی بخورد و هیچ بر زمین نیندازد و در زمان وعاد خواب بطرف

بسیار معجزه داشته باشد و عمران است نشانند و بر کسی این است بنا و جملت نماز داشته باشد و همه چشم

بسته در در در و در هم کشیده و از در زلم کند و نیت و هم کوفت و عمران است بنا و بر لب ناله

در میان بر و بدیق بنی در است و در از مقدار کسوف باشد هر ارباب بسیار نیت و در نیکان و نیت

بسته نقطه خود در در بر کسوف در از عمران است دو سال نیت بعد از آن زبان اند

در مان کشیده نقطه خود در از بزرگ بدیق تا سورج بدیق تا سورج بدیق و دیگر نیت در وضع

باشد آن است که سال نقطه خود در است است کسوف در از در اندک کسوف بدیق معینه

باشد آن است که سال نیت در غلظت خمر نیت و جملت کسوف و کسوف در در کسوف در در کسوف

بدیق مسره اندک کسوف باشد آن است که پنج سال نیت و از نیت کسوف در در کسوف کسوف

در اندک بدیق نیت برابر باشد بطول کسوف است که شده از نیت و کسوف در در کسوف مقدار

نیت

تسوخ نیم در زرد در میانند که خشم بدستور و در سر کاس با آن آب هفت ساله شده از غلت صغیر  
 سقط شود تقصیل صغیر در بیان علتها خواهد آمد **در این خط** مانند کان بقول سوخ و تسوخ باشد آن  
 آب شسته از غلت سقط شود **در این خط** اندک سیطره مقدار دو تسوخ اندک غصیده باشد آن آب پی  
 ساله شده از در دوشم بقصد **از در دوشم** مقدار چهار تسوخ از نر لب سو با لافیه باشد آن آب سه ساله  
 از غلت سرد سقط شود **از در دوشم** مقدار چهار تسوخ در از میان بر بر بعد آن آب یازده ساله شده از  
 در دوشم بقصد **در این خط** میان بلاق منی بر دو سو با لافیه مقدار دو تسوخ در از باشد آن آب در یازده  
 ساله شده است از نر لب خوردن که خشت شکم در در لافیه سقط شود **در این خط** مقدار تسوخ در از نر لب باشد  
 آن آب سیزده ساله شده از غلت علیه صغیر بقصد **در این خط** بدین صورت **در این خط** باشد آن آب چهارده  
 ساله شده از نر لب سقط شود **در این خط** بدین نمونه سو با لافیه در از باشد آن آب پانزده ساله شده از لافیه  
 زدن را در بسیار سقط شود **در این خط** در حکم در نیت **در این خط** هم میشود این چنین است از غلت  
 باد سقط شود **در این خط** هم بدین نمونه یا آب سی باشد آن آب شانزده ساله شده با زدن بر نر لب سقط شود

دوستان زند دیر را **از یک خط** مقدار پنج نوح دراز باشد آن ایسان هم شانزده بقیه خطیست

بیدارده بنفقه **از دو خط** مقدار دو نوح دراز حد میانه سو بالارفته باشد آن ایست بنفده سال شده

از جنس در دوشم نقطه **از سه خط** بدین صورت باشد **|||** آن ایست بنفده سال شده در جنس **از سه خط**

**از سه خط** را بعین خطها با آن ایست سال شده بنفده از از غلبه خون غلبت تدا کرده نقطه **از دو خط**

**چهار خط** برابر و بار یک باشد آن ایست نوزده سال شده از از قس بول نقطه **از پنج خط** ایسان

نوح برابر و بار یک باشد آن ایست بیست سال شده با دو برگه نقطه **از بیست خط** باشد آن

ایست و یک سال از با دو بی نقطه **از یک خط** بدین طریق باشد آن ایست و دو سال شده از

در در بنفده **از یک خط** از زبان فارسی گویند **|||** باشد آن ایست و سه سال شده در بنفده خون

پر کرده نقطه **از دو خط** با بر طایر باشد آن ایست و چهار سال شده از از جنس **از سه خط** از آن گوشها

سخت می شود بنفده **از نوزده خط** **|||** باشد آن ایست و پنج سال شده از با دو بی اما اگر گفته نقطه **از دو خط**

غوره بدین مانند باشد **|||** آن ایست و شش سال شده از غلبت غلبت **از یک خط** باشد آن

مانند در

مانند درخت باشد آن است و هفت سال شده در زمین مانده **درخت** یا بزرگ است **باشد**

آن است و هفت سال شده در درخت مانده **درخت** یا بزرگ است **باشد** و نه سال باشد

از آن که در زمین مانده **درخت** یا بزرگ است **باشد** و نه سال باشد

در درخت شکم در سبب **درخت** یا بزرگ است **باشد** و نه سال باشد

در سبب **درخت** یا بزرگ است **باشد** و نه سال باشد

در سبب **درخت** یا بزرگ است **باشد** و نه سال باشد

معیون است **درخت** یا بزرگ است **باشد** و نه سال باشد

سرخ ماه **درخت** یا بزرگ است **باشد** و نه سال باشد

لحمی اما از **درخت** یا بزرگ است **باشد** و نه سال باشد

چنین است **درخت** یا بزرگ است **باشد** و نه سال باشد

اجناس **درخت** یا بزرگ است **باشد** و نه سال باشد

سردمانه موسی ایان با سبب موسی ایان از زوجه حسن بن علی شد آن مرد شناخته شناسد تا نیرش آنکه  
 مالک را بدست رزین غیب است او در ملک که باشد تمام ملک را خراب کند و اگر اینچنین اندر در خانه زالدش  
 را بریده یا دروغ دله از خانه بدر کند و صدقه بدو مشغول طاعت حق نماید تا باشد اما شایع مانند شیخ  
 در حسن بوقت این شیخ در اردو بر آید که شیخ زاننده با آنرا شیخ درینند و در سپه که  
 بوقت جو را شیخ پیدا کند آنرا شیخ شناسند اگر که باشد شیخ و شیخ زاننده در بر آن  
 که شیخ در آن شیخ بر در و بزرگ عنوان شیخ زاننده از آنست نیزند از جانب  
 بر درند چون شیخ نماید شیخ بدانند و در بر جانب آنست نیزند از آن شیخ دانند و  
 دو جانب بالاد و شب برداشته نماید از آن شیخ شناسند درین ملک است پر دره را با  
 تمام و در فرسخ کنند و از بر دو شیخ ~~کلیس~~ بزرگ و سمت راسته عنوان  
 نیرش شیخ است در خانه و با یکا و باشد به نام آنرا جابهر ترسی که از  
 تا نیرش آن خانه اش و از صورت این است





**فصل دوم** محیوب فرید و کوش خنثی کوش و بیجا بی و بیسره متهم ما و کوش که نه حال یا ناید و حق استوار که از  
 مردن مر آید و بچین نیت را کوش را گویند که نام  
 از را گویند در بالقا بادش که نامش بر چند بو خانه او را فر کرده و او بند کوش صورت است



**فصل سوم** بر آید که در کوش همچون فرد زاردنی گفته در سبانه نامبارک در نند و تانیرش آید  
 مالک را برساند بناید و نید **فصل چهارم** محیوب را موسی را درن همچون موسی جیم یا هزار گن ناد و ناید

کار ملک بعد وقت دریم باور در جنگ نشسته بود و از هر طرف بر او تیر و خنجر و نیزه میباریدند و در  
 شانه زده در میان خلی میگذرانند تمام او را شکستند و چون کوفتند آن تیرها را در شانه زدند و مادر مایل و مودوم زاید  
 ملک او را ولاد برساند آن را در از خانه بدر کنند و در حبس صد و بیست و یک روز در حبس بود و چون از این مدت



معمود و سینه باید شناختند این را ملک سینه باشد و در میان سینه جلگی با آن از او و سینه بوند خان را  
 خانه بوز را فرار کنند و او را شکستند و کل این است



صفت

معیوبک نام لوی که گویند که سینه بخت و خطها پنج باشد این را بسیار بد است کسی

را چنین است عقده و نشان بد فوید معیوب است



معیوبک سخن گویند بادشاهندوان این جنس عقده بونام آن بلا شاجاردم بوزمانه آن  
خانه دور است و غیر حالت و آن چنان است زندگ است که باز زده یا عقیده بریدند و یک سیه شود  
نام سخن گویند **عقده** عقید لغت عقیده با هم سخن است این لفظ در طریقت  
بوت است و از آنرا سخن گویند که لفظ رود یا بریم سخن گویند همه سخن است در اندام است چنانچه  
معیوبک نام آن زنا سخن گویند که لفظ زندگ است است است با بدی سینه باران با درد و جاله با مالک  
در بدی اند فوید معیوب سخن از پر پنجه است جاله با بند و بس بزرگ صاحب را بسیار بد است اصل این است



معیوب نام آن نمیدم و نیند که در طرف پسوا رنگ و نطق نمیدارد و در حاشی سر

معیوب از آن که نونید در پسو چپ لفظ سیابانند که در زیرین ضایع است

از آن که بر دو طرفه اش صورت شکل است ۲



معیوب که نامش را نمی گویند که ایچا در طرف جان خن لطف خانه چو رنگ بر تا جان که امر جان کند

در زیر مانند پستان مار که و یا نر باشد تا نر باشد ایچا در سلی باشد آن ملک و در سلی سازد

از آن که

از پس فرقی خانه دو دره خودش حال باشد از رعیت شمارند چنانچه نیست مویخند و نیز بر ذلتان مالک

گاو میسویسان را استی که باله در زنده در خانه و پانها را جانند مارچه خانه او فرات رود است

نفس من همی رشتا که سواری کف در در چهار سال حیاتی بد

خبر نماند کسی اند قول این است درشت از پانها که نمید تا نرسد کار میکنند و زور است دیگر

از دو زده است در پانها که نمید تا نرسد از نرسد

نباشد و جانب شب همچون مالک گاو میش با ناز مالکش را اولاد هلاک

و جان گویند که دندان اینک سر را در گوش و سبب بار یک خضای که بر گوش است تمام غایب و نور باشد

چون رنگ انخوان با مسد غایب حسابش عمر بد

مانند دندان خوک است با همچون دندان اکثر با موش با همچون نشتان لقمی با سوار و مختلف در سبب

اصلاحه با او را در گویند تا نرسد آنکه مالک را خوردن یک روز پسلا گو و دریم در فقر و غنا باشد

بالا چشمی با نرسد آنکه مالک در جهل نرسد

همین طریقی باشد تا نرسد خضای است

که در خانه کسی مار جا زده باشد خانه را باید گذشت و باید رخت از زانو بر کردی گویند **فصل نهم** و در  
 گویند یعنی بسبب بیرون دندان هر دو بلا کج دندان می باشد و شای را جاد کم در خانه او را فوراً **فصل دهم**



**فصل نهم** اگر دندان نزدیکی هیچ دندان اصغر بر آید و در آن زمان که نوحه و همچنان نور نباشد  
 تا نیشش آید مالک را فرزند **فصل دهم** معیوب کلانیت گویند که دندان همچون دندان گاو گریه ما باشد  
 تیز و باریک تا نیشش اولاد و مالک بد بود **فصل یازدهم** معیوب بر لبی را که دندان متفرق افتاد بدین نامند  
 و یاد دندان شکسته و وصل شده مثل دندان **فصل دهم** تا نیشش مالک آن مفرط ای نباشد و دریم سوار و قوین  
 و کلین باشد **فصل دهم** معیوب بر لبی را که بر دندان برابر نباشد که میند و کس کوه باشد دندان آرد  
 چو در است و کج باشد تا نیشش مالک را در باز رتبی در بند افتد **فصل سیزدهم** معیوب بر لبی را که در اصل دندان

مکن بر لب

معین چهره بم باشد از **گرفت** گویند تا برش آنکه مالک آن است اولادیم با زن نزع و لغا با **نیم**

معیوب از چهل دندان زیاده باشد از **دک** دند گویند تا برش آنکه مالک با اولاد را برود **نصرت**

معیوب اگر دندان با دندان گوشت فرود آید و دندان کناره و درون باشد تا برش **نصرت**

اگر دندان مفید و دندان با لاله با لاله باشد مالک از زبان دارد **نصرت**

معیوب اگر دندان است افتاد در عقب دندان نو بر آید یا بزرگ در باقی مسانه یا در و نعل آن بد آید و دندان

دندان وصلی که کوچک باشد نه بزرگ **نصرت** اگر است بزرگ را مثل دندان که با مالک بد است

اگر دندان معین شود و بسیار شده با اولاد مالک بد است **نصرت** اگر در دندان معین

یک دندان افتاد که او و دندان است با لاله دارد و طرف باشد مالک آن است اولاد و و حفا بد است

اگر دندان شیبی و دندان ناله زده باشد مالک آن است **نصرت** غریب معبر و نام آن که با

در مال گویند این جنس است با **نصرت** باشد شاه بر سر در جان نام خانه او را غریب گوید او بد است در معنی سر کو

گفته که اولاد آن است با **نصرت** اگر دندان با لاله درون دندان شیبی باشد از آن

بدتر و زنده نام آن در میان کربان گویند **دبر در بیان** دندانها کوچکند آنست که نام آن **سیمی دند**  
 گویند بادشاهی و خانه را چاکلی را فرزند **دبر برون** دندانها در بیان کوچک در پاهای کسی شده باشد  
 نباید داشت که بادشاهی را چاکلی را فرزند **دبر** است هر چه دندان شکست سازد زین باب  
 است ماکد است **نقص** محبوب که محالو سبب باشد نام آن را سنبل گویند در کجا سفت میشوند  
 سیاه رزد که بود سرخ بادا کجانی سفش افسانهی است بوقت بچون بودم مادر غلبه بودا  
 بسیار محال تا لور سیده بچو زین در لکه سیاه ی و او فرزند **مدر** **الظهور** آمد علیه صفر اسحو او باد بر سبب اتفاق  
 یکدیگر محال تا لور سید زینای مختلف پیدا شوند زین رویه غالب است ما در پیدایش این سفت رنگ بداند  
 ماکد و مصلحت او را بدست نند **در حدیث** تا لوجانب سینه و سره از کرم سیاه با او در میان سینه  
 ماند آنرا **دندان** گویند **نفت** بادو که کجا ظاهر باشد آنرا **زیر ناو** گویند که در زین غریب است و در سوره  
 شعور است همین که نعت با بدو کجا تا لور اولوی خطما اصغر منزه است آب میشوند و بر تا لور سینهی دو  
 خط است از آن **در حدیث** که نثره جانب دندان سیاه باشد آن نثره که در سفت است

نورانی



مذکور سیاهی بد است اگر سیاهی محلت نالوگدشته نزدیک هر دندان بادرون و پیش در بر پوست

و درون بر دولب ما و بر ملساوس باشد تا اثر آنم بد است اگر **کرم** و تالو نیز سیاه است از **دانشین**

**نیونند** نه یک آوند بد **مهرنگ** نال ندارد در تالو پنج باشد بسیار است **دانشین** این رسالت

سرخ تر مانند **از بزین** است **سیاه** باشد تا اثرش آنکه دولت ماکت رود در کار کثیر روح کند

تمام شد **فصل** اگر زبان اسپ همچون بوس مار باشد و مملکت برود **فصل دوم** اگر بروقت

اسپ همچون زبان ننگ زبان خورده میرون کند و در طرف طلا پیدا ماکت در فرج خالی مانند **فصل**

اسپ چنانچه که بوقت کثیر خوردن پستان ماکت کشید همچنان آدر لب نامی آمده با تمام بد نامی دنیا

با لک خورند **فصل** اگر اسپ و در زخم خود کباب است تمام شد **فصل سوم** اگر اسپ که وقت

دین دارده بعد بادرون زبان همچون لومی و مار در دم برد از زبانه خورگ نو نید ماکتشن با اولاد

و **فصل** ده **دیو** است که شب که در خانه را جا جذبت بود خا رونان رفت **فصل**

عیونک نامش کمال که گویند سوزنی ز کتی است در او با باشد آن اسپ با بد و **فصل** حضور نمی باید آورد

نصرتی **نهم** میوبک نام ادوی بود گویند دین آن چون دین پاپا شد کسی از بختین پاپا کرده نباید و در صورت است



نصرتی **دوم** میوبک نام ادیج باید گویند متصل با له و چک و جبار بدر باد شام یک است غمی باید

نصرتی **سوم** میوبک در درجه اسم با ناره اسم با حاکم مکنند و سها و از ما باندند

نصرتی **چهارم** میوبک ادوی این دو پوست یک جنس شده در رز با از بر پنجه پایه گویند تا نیرس لک

نصرتی **پنجم** میوبک کجا چسبیده خطمی غایت تا نیرس لک

نصرتی **ششم** میوبک خطها در رز با نیرس لک

نصرتی **هفتم** میوبک در کسم با تا نیرس لک

میوبک نام آن ادردن کالی گویند در کوس گویند بر نام اندام سب کجا بولک شد چنانکه وقت صبح

آنند از آن

آفتاب بر آید همچنان رنگ لاله در تمام میانند بیارند است آری گسی خوردنش معجزه صوم است این است



**معجزه** معیوب پسر از رنگ سوسنگ خوردن با یوم میوشن بلرزه با یا با زرع با نیزه میس

بن بابلی نوری حسن در شاه نامه ملک با اولاد است **معجزه** معیوب در رنگ چشم نمید باشد

نام او نمیند لیا و بزبان سبز و کمر گویند از چشم ابروی صاف و بنده صاحب ملک از کوه

خانه به بند خانه ویرا نگوارد طولی به بند و سپان روز بر روز کمتر شوند آری کسی بزبان نور گویند و کجنگ

رود که لوزن عیت است بسیار نیکوید **معجزه** معیوب یا عیوب که لورا و برشت او از

زخم جان دلد باشد **معجزه** که مرده بر پشت او لبه بجای برده باشد او را به دوست بخونده خستد و در خانه

دارند براه خدا بفقیران بد بند آری کسی بابت زین اسپ کج و تا برشت آنکه خانه او در سوس

دیور که بر نصف تن خفب رسم تیغ یا نیز یا نمره یا چرخس اور در نزد میوه شمشاد در دیور است کوزه

و باله که بر پشت کیده همچون شتر باشد اور در نیز محبوب در نزد دیور است نقصان اعضا از اید محبوب است

ارزخانه بد کند دیور که در کف کف نام و در کف نام دارد و در کوه در کوه در کوه در کوه در کوه در کوه در کوه



باید خرید تا اثرش مالک را بداند دیور که او اندام درشت و نامهور و بعضی جا هجوم و زنبو منفرق و برد

کنده در باشد از در پرزه و در گویند نباید فرند تا اثر آنکه مالک را فرزند فصل هشتم میوه کت نام

آن است باید فرند است (دیور کافی گویند که بر اندام است خطما و رنگ مثل نور کوبه یا آن است باید فرند است

شتر رنگ هم در چنان زبان است که خیاچی از شتر لقمه را زبان رسد یا رنگ که با گفتار یا استخوان یا گوش

و شتر که بولک بر آید تا اثرش کند و قوت دشمن باشد فصل نهم اندام بر در راه بود خوشن

م. باور

جرم یا بویا باشد در زین نامش پاجان ترمان صد در لبش بوزاند مانند خطما مذکور است :



**صفت** محبوب نام آن جلد نوی گمان کونند باید در آنه زیر صوی اپوست در زرد او بر آب است

چون کاو در آن تاشن عجم از خاوری سازد وین خمر بس سبب و نیز در کوفه خانه مار دیده با مانند شکل است



**صفت** محبوب نیز بود که نیز خیر از زبان کند مال و صورت و مالک باید شناخت که آن غیب مالک

روایست که آن نیک و صد باشد نیز بود که سخن را گویند این است



معیوب است تمام آن را جل گویند باید در زشت اسمی در نظر آورده  
 زشت نشتر آن هم معلوم همه اعضا او بجز پریک غیر نیکو یادرب نند در مصداق باشد آن  
 مییوب کرد و البته صاحبش معلوب گویند افزیده است حاصل او را از پسر و دشمن شاه  
 در جانب راست و چپ مییوب یادرب نند نیکو نند مال بسیار بجهت از مطلق آهن گویند  
 نیک است با طرف چپ باشد بد است از مطلق آیس گویند نباید فرید تا آخر از مالک  
 را از زبان رند و دیگر در نند باشد و بر یک معید با آن از ساره است گویند نباید خرید  
 بیت است ساره است که محقق و نند است اندک باشد زبرد نند نند نند  
 تا بر نند نند خانه مالک بسوزد یا صاحبش او زخمی نمونند نباید فرید است با حد لب با بد جناب

نند نند

شمشیر کشیده با عیب نیست **در ادب** دیگر تند دل در لغز تو را بد است **از** تیر تمام نباشد خمید باشد  
 و بعضی جا خمید باشد آنرا سار بگویند تا اثر آن مالک منف **فرد نام** محبوب که بسختی گویند  
 نباید که از سار حدیسی تیر خمید با یاریت سوسید چنانچه بدید و در میان او لفظ رنگ دیو نقد و یاد دهن  
 یاریت رنگ دیو باشد و در میان لفظ نقد باز در خمید از لغز گویند تا اثرش آن مالک و مان  
 مالک را نفس سازد چو گریز بر سرش در در مار که این محبوب باشد آن نیز روان دیار به نماند و تاراه  
 رود و در قدم او ببرد و در زمین نماند ماند و در فوج باد و کلاه نقد غنیمت **عالم** در این فوج  
 مخلوق دیگر بر دو صفتش لغز از در خانه می باشد یا خانه او بی برکت و خیر بود و در روز با او **فصل**  
 خند و خفت در کار با و در آن خانه همیشه خور و خور و خور و خور **بسیار** است و خند در کار از این بیت  
 ای پسران در ولایت سخن برده **بسیار** است بر او بر زلفه نغمه بدید که تا میزان بر دهنش زود خور و خور  
 حالش **فرد نام** محبوب که نام آن زین بود گویند که نام ای پسر بزرگ و پشت او خمید باشد  
 نباید فرید که چنانست **فرد نام** محبوب که دم نباید زنت که هر دم خوف یک طرف درود

از راج دم گویند تا شیر آنکه مالک شمشیر اندک باشد با **دوبله** گزوم بسیار بد آید دولت مردم  
 است چنانکه پیش از دم بجای نماند خرم خورده با از راج دم گویند تا شیر آنکه در حاله با ای خانه خور  
 نمود مالک شد **دفعه اول و دوم** پنجاه نشت گرسند باید دولت شناخت پنج اول  
 چون طریق بسوی صدف باشد پنج دوم مثل کلینو فریبی کل کل سوم صدف که کاوار کاوار باشد  
 لید چون مو کور دنده با چهارم صدف یعنی سیوتی باشد پنجم که رود طرف رده با شش نخلین  
 و آن نخل است **پنج نشم** لطفی کونب همچون دراز موی آلوده با پنج نغم طریق حمد  
 یعنی جو باشد در پنجم را باید سازد و بداند پنج نشم کونب و حمد این دو حبس اند سری چهارم و پنج  
 نام آن در گویند و این چنین است اگر که نباید خرید و پنج دیو که در رازش بدین مانند از رازگان  
 کجوه گویند **بسیار گرس** رجاله با **نقل در بر داند** که بر اندام است همه مقصد  
 پنج نشم و در حمد که در آن حی سجان نماید آن ده که حکم شده بود که جانوران چهار پا  
 که در سوار بر نیز در زمین آورده کجوت سجان بدند و در و مرتبه که سلیا غله است

دور از حور



روز در صحرای فرامده بعد در راه سلطنت دیدیم که جماعت حیوانات از مواد را میزدند و بگردن  
 مشول شدن چون حور که ایشان را طلب نماید مگرد کرده بوار میشدند پس از آن دستها را مضمضه  
 از حضرت عترت کردند با آوردن ایشان و بر بدن پر ماه و کلونگی است باز دست راست دست  
 بدین مقال پس آنش و ما در فرمان شد که بگردن برود و از حکم نماید چون آنش بر میان پیش  
 و ما در لب با گذرفته شد این دو میخ شدند و صد میخها تر فرمان شد که بگردن این برود و صد یک  
 برود و برود و جانب سینه رفتند و میخ شدند و باز پریدند آفتاب و ما تاب را حکم کردیم که بگردن ایشان  
 برود و طرف سینه با گذر شدند باز پریدند و رفتند و رفتند و رفتند و رفتند و رفتند و رفتند  
 شد که فرود آمد ایشان از دو جانب صلب رفتند و میخ شدند باز فرود نیامدند و فرود  
 دیگر از فرمان که بگردن ایشان طرف راست و نان گرفته شدند و میخ شدند که کشند که آن  
 این است و ما گذر رفتند این چهار زبان سید و دستها در گویند باز فرود نیامدند چهار چهار  
 زمان که بر چهار بار از فرقه شیب کوه چهار دست و ما از نید ما از نید و از تو ناسمها رفتند

ازین سبب نموده همداستان همچو کوهها شده اند در کوهستان جوانان در کوهها در کوهستان  
 و در دنیا نزدیک هم در جوران کوهها در کوهستان که فو در جوران کوهها در کوهستان  
 چنانکه در کوهستان کوهها در کوهستان کوهها در کوهستان کوهها در کوهستان  
 اند از کوهستان کوهها در کوهستان کوهها در کوهستان کوهها در کوهستان  
 بر کوهستان کوهها در کوهستان کوهها در کوهستان کوهها در کوهستان  
 از کوهستان کوهها در کوهستان کوهها در کوهستان کوهها در کوهستان  
 و کوهستان کوهها در کوهستان کوهها در کوهستان کوهها در کوهستان  
 دیوان در کوهستان کوهها در کوهستان کوهها در کوهستان کوهها در کوهستان  
 و کوهستان کوهها در کوهستان کوهها در کوهستان کوهها در کوهستان  
 از کوهستان کوهها در کوهستان کوهها در کوهستان کوهها در کوهستان  
 بر کوهستان کوهها در کوهستان کوهها در کوهستان کوهها در کوهستان

این کوهستان

این مقدار شش حر جسمها پنجاه عینی نشسته بجز بر اعضا از یک و بدکهد و بست به پنج اهلش در باز در  
 تیا مده بر بدنه تقم آسمان بر بدنه از درگاه افزید کا نذا آمد از بیرون باشد و فرود آید بدین او در فرود  
 آمد بر زمین فرار رفتند **از پنج ماده در این ملک کم باشد محمود در است از قریب تفاوت کرده**

است بر زار جانب منعمه و ماده را از جانب مسیره باشد که بدکت و دوست یا فرزندان را  
 نماید و محفوت حدیث چنانکه بی لکم را در کعب اعضا حکم در است افزیده است همچنان این پنج خلیج را

را امر شده است اگر کم بر اندام بر آید که نباشد آن است که کثرت است بی لکم نشاند و این پنج  
 بهشت نوع میشوند بدین نظر اول در عرض شک یک پنج می شود بدقت که مثل آب روان که بوقت

دوران بجز در سینه خورده چگونه پنج می آرد حد آن پنج با طول و عرض متنوع کم را است در محال  
 که در دو با یک چهار یا پنج بدین مانند حد طول و آن عرض نشت تسو و محل کویا که مثل زر را حد آن  
 با طول و عرض چهار تسو بدین باشد **و مانند اندام کا و که زبان مخوف سومی با بلا**

سلب در آن محال سه مر مانند طول و عرض آن دو تسو و چهار سینه صد که حد پس صد

با طول و عرض و مساحت کوهش موبر و منهد این که سر ناموی نج جا است با کوهستان  
 و از سر ناموی زمین افتد باشد از راز دانش در اندوختل سید نج آدم کوه نوعد غیر مانند غنچه گل چینه  
 حد طول و عرض آن کوه در مساحت کوه نوعد غیر که مثل جنونزه حد طول و عرض آن دو مساحت تاثیر بخمای  
 کردی و حد کوه بد بر در میان می آید حکم آن لظهور میرد و تاثیرش مانند دیگر آنچنان است  
 و بیان تاثیر است و بدو هیچ مذکور اگر چه جملها همین قاعده جسمی با بار جملها همین کجا در کرده کجا  
 منجمه و سیره یا تیر افتد و با سلم نباشد شرح آن را در بردارند اسباب معلوم شود با بر بخمای  
 و سلم در در کوه است را همچون اعضا آدم است می باشد و بخمای همین ده رند از زمین نشو یا  
 بیان آن در باب سجد و حسن باید در است **فصل پنجم** معیوب که نام او کوه کوه است  
 گویند که بر دو تنه گاومی کوه باید در است از در یک تنه گاه باشد بد است و در  
 بر دو تنه گاه باشد بد است یک تنه گاه مذکور می یابن را جبار را غراب که داد  
 نمیشد

نظر عاقل  
 ۳



**فصل نهم** میوگ نام آنس کو کونید کہ شب زین پنج باشد کسی بر آن ایوگ ارندہ در جنگ رود  
 غیلوار بر سر او میدود کہ زود باشند و عمر دو تا دور را بخورم **فصل دهم** میوگ پنج باشد در زک  
 زیر بوس زین باشد از زبان فارسی بزج گویند و زبان سده در منزل گویند تا نرسند  
 مالک باخان ومان تلف و نالجو سازد **فصل یازدهم** کر بچو پزه پنج بد زنت زت تا نوم کو نرسد

**فصل دهم** میوگ نام در کھل گویند کہ زیر کله و زبردندان پنج باشد بسیار بد است **فصل یازدهم**  
 میوگ نام آن کھو تر باد گویند آن پنج زرد لگو باشد از زیر زانو رست باشد کسی بخرد تمام آن  
 خانه برود و خانه اش خوب است و اگر در زانو چپ باشد مال سمار خورد و یکاید ز خونش  
 و روز بروز مالک حرف زبانه آرد بد است بنا بوفید **فصل ششم** میوگ نام آن کون ملک گویند

که در میان بردگوش پنج باشد آن است چنانچه سال در دنیا بدوید اگر در پنج سال است عمر  
 برادر صاحب عمر **فهرست دوم** میبوی که نام آن کما درت گویند بسیار بد است که در زیر شانه  
 پنج با از در او کرد در زیاد و خوب **فهرست دوم** میبوی که نام آن بر ناک گویند که در میان هر که  
 گوش چند که پنجم باشد بر ناک است بسیار بد است **فهرست دوم** میبوی که نام آن قانع  
 بن گویند زبان همد که باشد که باشد وزیر علم در نوشتن تا حدت در یک در آن که در دفع کوفت تا نبرد  
 در در سگت **فهرست دوم** میبوی که نام آن او یان این گویند باید در نشت که سوار بر نشت است  
 باشد در است که بر روی سگت یا سگت یا بر با سید در و مالک را زبان رسد و آن عیب بسیار بد است

برگ دور سگت که نشت است



فهرست دوم

**معیوبت** نام آن برود در گونید باید شناخت که زیر پیش بند چهار انگشت است مانند سنج  
 اگر که کرد فرزند او بمرد و خانه او خراب شود **معیوبت** نام او تداوت گونید باید در دست که زیر  
 نناک سنج باشد اگر او باشد سنج گونید و اگر دل نماند نمید گونید اگر بر درن نماند باشد او هم تداوت باشد  
 صاحب عمر و دباک زنده فخر گوار برود در آن با خوب **معیوبت** نام آن مابود  
 گونید بر در آن دست یا بر در آن چپ باشد اگر کسی کرد فخر گوار برود در آن باشد خوب **معیوبت**  
 میوبت نام آن در سورت گونید باید در دست که با جابه بابادی در سنج باشد و موی نذر در مثل آن  
 باشد **معیوبت** جایی نماند سنج باشد نام آن تا با در دست گونید **معیوبت** زیر پیش سنج باشد از او تداوت گونید  
 با دست **معیوبت** که این سنجها در دست باشد سالتور منع کرده است نیاید خرید **معیوبت** گومان در دست گونید  
 جایی آن از برود در دست و مکتوب سنج باشد بد است **معیوبت** بر زر او رود دست راست یا چپ که  
 از سنجوان باشد در میان سنج میوه نام آن سید دست گونید این همه سنجها از دنیا خرید **معیوبت** بر زر او  
 در دست یا چپ سنج باشد نام آن کویر گوارت گونید **معیوبت** در دست گونید که بر با دوی در دست باشد

۱۱۵

**درب** سلاق بر بنی راست بطرف بالا باشد مادیت گویند اسپ که این پنجه داشته باشد نباید خرید

میوی که در بنای سبب آنچه با نام آن کما کورت گویند بسیار بد است از هر طرف با سبب است که از دیو

بگوش گویند در خاک سفید یا کجاست چهار سوخ سبب نام از کما کورت گویند که بدین سبب

شده در خنک بود نفس گشته تعویذ اگر در میان بر دو کله دست یا کله دست بر دو پا سبب نام از کما کورت

بر جاده رود فتح نیاید نباید خرید اگر بر بارور چرخ باشد نام دو سوارت گویند باید چشم

سبب باشد تار درت گویند از چشم سبب که از کما کورت نام اد اویات گویند این پنجه بداند نباید خرید

**درب** از بنای گوش مقدار شش نعلت سبب تر جاده به جام بد از زنی میرسد دو جانب سبب نمیشود صفت

**درب** میورد از بنای گوش آن سخوان در بنای گوش بر دو جانب سبب باشد سبب مادوم علتها آورد

میوی که بر پشت گوش سبب باشد نام آن زن مول گویند بسیار بد است از هر طرف با سبب است



فصل پنجم



**فصل پنجم** محبوب نام آن نمی گویند باید دانست که در دنیا با لاکشم اندرون علو له برابر دران  
 شود **از** گویند **از** برابر جود باشد **از** **جفا** گویند از عن با این عیبها خورد که دو دو بجای نوشته  
 ام هیچ بد توان از آن که خلق بدین دلند بعضی عیب را بگفت نوشته ام بدوین خلق نذرند اگر چه  
 تا آخر خفت میکنند آن عیب بزرگ است **فصل ششم** اگر کسی نحرک شستند و پنجاه بار باشد **از**  
 باید که مقدر در در این است **از** طلا سازد و از آن است العیب را در رخ کند و آن است  
 بقول ابی عبد الله آن است را در خانه بنیازد که تا نبرد و بقیه نخواند که حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم

**الصدقة تزد النیلا و الی** **در** با ستاره پست یا حسن در تانند و جرم آنجا عیب باشد  
 که قابل حکمت آن است از دست دیگر بیس نماید و زرنیز کر او بد ماند و جوارب عیب ماکدور  
 در خانه همان شخص سازد و مع نازده نمرد در یا کاه خنده دارند **یک** عیب باشد **از** عیب است  
 نباید خورد **بیت** در یا کاه **فصل اول** مرد و کوشی با بیک در زم و نبرد و کوچک زرد یک و مو سیاهی  
 اندرون کوشی با بیک گوته بسیار **بیت** چون قدم بر کرده بود گشته **کوشی** کوشی زرد سرش بسته

قد بلند درو همچو گوشت خنجر وید زبان با یکدیگر بجا تمام شدن آن که درون لب با رخ فام و بر سخنان کله  
 گوشت بنامند و بندها سخنان کله با یکدیگر چسبیده و میان بطنی که دروزم و دندان چشم رود و بینی بطن و  
 لب زیرین در آن بقیاق بزرگ در چهار چشم بزرگ است و در بندها و میان دو لب با یکدیگر و سخنان دم کوتاه  
 و مودوم دراز نرم و متفرق نه زنبور دندان و مودور از زنبور که درون دراز و بر کشید **ر** دن کشیده چون کلاه  
 خوش و در بنام سخنان و لب که در زربار یک در دو روزن ماییده و پس گردن سطر و غر و گاه معنی صله  
 کوتاه و لب کوتاه **ک** کاشت کله و یاری پوتا اور کپور و دلا هوتا کان مان در اند می است کتودا  
 دو وار با میان در سخنان کله گوشت بنامید و دندان ریش از با بد و شنبت و لب شنبت که در سخن کتودا  
 و بود ماخ خوش آئیده و سر تا سر دندان برابر و همچو همه دندان یکانی دارند و گوشت را در لب  
 دندان غنچه یا یک و چهار دندان شنبت مانند غنچه در سخنان شنبت و شنبت شنبت غنچه است و قلاب و حانبا  
 چشم بزرگ و در چشم ما آمو یا تیره که دندان شنبت و در کان سیا و در زرب **ح** شنبت یا شنبت  
 و دندان شنبت زربور و ماخ **پ** شنبت یا کله و میند و همچو در و حکومت کله در زرب که گوشت سیا و لب

در اند می

در روز پنجم در اندرون دستپانزده **بر گوشت** و بازو **ما بر گوشت** و شانه **در روز ویا فوت** و بند **در پنج** و در  
 کرد **در ستور** و **مور و بار یک** و **کلنگا** و **وره** یا **و بند** **مکسای** و **پست** **پرد** و **در چهار** **میش** **فرخ** **گوشت** **نماند**  
 و **بالا** **باشند** **محقق** **و در گس** **ما** **سایه** **و بار** **و شامی** **و در پشت** **اندک** **خم** **و ششم** **سیانه** **و در دو** **گاه** **سخت** **و لو** **و حد**  
**و در** **نحوال** **ما** **گر** **نند** **و حسیده** **و بار** **و موعده** **خرد** **و فصل** **رود** **و باند** **ام** **و پشت** **و پول** **و کف** **و او** **پشت** **پوشیده**  
**و دست** **قدرت** **بیم** **رو بسته** **مد** **در پنج** **را** **نهار** **بر گوشت** **و در پشت** **و یا** **فوت** **با** **و خر** **طه** **خاب** **بی** **موی** **و حصنها** **خره**  
**کرد** **مچون** **رود** **کان** **و علف** **فصیت** **در روز** **و ک** **رود** **و قصد** **از** **رود** **نوماد** **ت** **و با** **بار** **یک** **پرد** **از** **این**  
**ت** **سنا** **در** **در** **صهار** **شمار** **که** **صفت** **از** **تاری** **است** **و ما** **در** **این** **نیز** **پشت** **نی** **می** **باید** **اما** **بسی** **شکر** **نیز**  
**محل** **استان** **بر** **گوشت** **و محل** **مفوض** **خرد** **و بار** **یک** **باید** **که** **صفت** **محل** **گذشت** **فصل** **مجموع** **در** **بنا** **بنا** **بنا**  
**چون** **در** **روز** **زبان** **و** **پس** **ها** **در** **چهار** **مک** **مرد** **و فصل** **و رود** **و** **بنا** **دم** **و در** **و باز** **و این** **پشت** **چرا** **در**  
**در** **از** **با** **دست** **در** **رأس** **در** **رود** **و در** **رود** **مرد** **مرد** **سیانه** **رود** **و بد** **ق** **نمی** **در** **دو** **و** **کوش** **دلب** **و** **معد** **و** **معد**  
**و** **حصنها** **این** **مجلس** **از** **خرد** **با** **آن** **هر** **کمی** **علت** **سید** **رشد** **و** **جاد** **در** **رود** **با** **الف** **تمام** **من** **در** **و** **جا**

سینه دروزانو و میان پر دوران و باید پاشید که در بند باید **ایضا** کلکها و سردندان اگر بار یک باشد

آن است چنانچه در میگو **ایضا** بد قناسی و چشمها و خانه و معدن این محل کرد باید که است در وجه **ایضا**

کفها هم و کام معدن این بر محل انداخته باید که اگر این است بنا است بر طریقه در رد و تاثیر لویا قیوما

در **ایضا** در شمال در شمال در جنوب در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان

در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان

در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان

در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان

در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان

در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان

در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان

در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان در میان

۱۹۸

تا خورد مایل نشود و اگر چه او در راه رود گاه نشود و چشم به بند قرار و ساکن باشد و آنچه از آنها و تقسیم باید که حیات

فرز موی نهند و اگر چه قوت از زبان نیش داشته باشد بخصیت در نماید و عیال از من نرزد و در جمیع اوقات بسیار

باشد و عیال آن نهایت کرم در وجود او برقرار کند که با مورد کار میزند و مضایق در جمیع اوقات کجا داشته باشد

آزوده تا حق دندان نهند از دو دند نهند **بند** نه گذرن بجهت دندان گریه را رسیدن کجا تقصیر و از

صیانت و زنده و حرمی و اثر و آتش نترسد و از راه بود که در نهند و اگر وقت جنگ و شکر است و کار خبر و

کسی کو انگوشان و خوشان باشد و در چنین خوشی و شادمانی در عیوب یا عیب و اعتدب بسیار زیاد از اطراف

و عیوب خود و اگر چه بود **بند** در صحت خود را بر آید و از آن و انوار چشمه و در آن نه بعود و پاست

افضل در سال این دار بود خوش خوشحال باشد و از بوی غیر و او در سر و در دل و کوس و لغوی و مندل و در

سر و در د و از زو ننگ و دو ننگ و بر دوشش از بسیار بزه و غیره مانده نشود و از غرت که در حقیقت

جسبت او از فرید باشد **بند** از این خصلت ماکر با بد در آن است و بپروا حسن باشد هیچ عیلت بر و طاهر

نشود بسیار است این چنین است **بند** در وقت افکند لایق بود ری با شاه دوز را با **بند**

برای که قوت ندارد و در اوقات خشمناک آرمیان را در میان را دیدن نتواند وقت

خورانیدن عین اخف را بطیاند و دندان دکلند از درد و در وقت کاحوت کات شمع نماید و وقت

از اوقات خوب رو و علت ما در وجه پیدا کنند و در پیش حرف است دو نیم را رفتن بنزد برادر است که این خصیلت ما

باشد آن است در قوت دوم شمس سوار قوم لرزل کار آید **بسم** برادر که از دیدن قیل و شتر

ناگاه برود در فشار بی تو میبزم کند و در رخیاس شکر نظیر بند بند از اندام مجامید و در شکر و با و اولز

بند بند و در وقت تنهاسان نماید و میان اسبان عمر وقت با خود و غوغا کند از ند چون جانایان است

نه احوال علفه در بر باید و درین بدو است و شب و روز خبر خوردن و از شکر خجالی و در بندار و در عین بر حرف

که در شکر اندیش دیگران کشید خورد و در دیدن ما در میان شود بر درازد و در جمع اوقات جبال

دندان انداختن و دکل زدن و در دوی آموزانند در ظاهر سحر و در مجامید خوب باشد این سخن است

در در قوت سوم شمس **بسم** در میان وقت است که چهار ذات اسبان اند اول

دوم کتبی بادش ذرات **بسم** و کسین بقایب **بسم** سدره کفین شاخت خشن بین

در وقت

که چون آب آلوده در دستها رو اندرون آب عرق سازد و در آب رقیق ترسد در ناله  
 بیاموزند با دو لاله خوب بر یک شکل بسیار خورد و خوب بار بر دل در دو دو چشم کور با بره کور بخورند یا کجا ارد اگر در  
 جگر و صحت و سلامت بر آید و در عارضه شکر نشسته نوشادان نگویند از بر فروختن نخریدند فایده

بسیار بد و دیگر کار که بر دل در شده بر روز و در اقله را کفام گویند از آن بهمن است **دوم آب در کبوتری**

اگر در دست جگر عرق غمخورد و چشمها کفام گویند نام و عرقش بسیار غمخورد و در دو بسیار خورد  
 که در ناله با دو چشم خوب نشود و ز بار کسوان و صدمه گسلس نماند در چند که جلال کنند مانده

نشود در خاطر ندارد و آن خنجر را کبوتری شناسند **دوم آب در کبوتری** **دوم**

جگر بقاله از او نشویند اندرون آب عرق ترسد و در دست آب میخورد و علف از او خوردند و خمر

از او خورد و بر خورد و سر کس خندان خورد که آب در کبوتری است میخورد که کیف ترسد و بر کبوتری خورد و باس

صفت آن که در دست باشد از او نشویند **دوم آب در کبوتری** **دوم** علف کهنه بر جاده آب بنده برود اندرون

زود بر زود که در کبوتری است بخورد ترسیده در آب کند طبع و دست خورد و به نر زنده که بر نر زنده است

و حکم بردار سوار باشد بنیت فو سفل و بسیار خوار و کند پست و سخت بود در از و دین و بدن پست

بد آید این جنس را در لوگویند یعنی کهنی هیچ کار نیاید و تنباید و غنید **بیشتر زبان دراز بود**

**زین علم دیدت** بودیت صبا خوبیت **کلهت** کلهولی چنانست مهابت این پنج ولایت تازیه است

احسن بود و حیات هر که در از در هر ماه از ولایت عدل بخارا جو تبا صغر و اسان نشان

از زین ولایت سب از بزرگ و قوت ناک گمشتند و حیات و هر سال دارد است **تو حیات** و قوت بسیار دارد

و از ولایت رگوز و از زین یک جو بوار **حاکم** روزه با و از ولایت که پ خورش و خوش رگوز و با خوش

و زینر **سجود** و از ولایت **حزین** است و لقب و دور کا به تمام است **بیشتر زبان دراز بود**

و هر یک **حاراند** سعید ملکیت رزده سنا است سعید نقره گویند باید که مو بسا اندام و پست

و بال و دم و در دم **سعید** مثل ما تبارک و در خنده با آنرا نقره گویند است **بیشتر زبان دراز بود**

و هم سرخ رنگ است **آنر** گنیت گویند بوار این **سعید** فرخ و فرزند نعمت است **بیشتر زبان دراز بود**

ریشها اندرون **کلی** فر بارک بسیار عمر را **باید** کله و زین **بیشتر** و مو بسا بال و دم هم عمر **بیشتر**

آنرا داده گویند



آنرا زرده گویند زرده درشت آن کوشم با چو آن کوش نرم نازک است سوراخ زرده در دم

سور و مظهر باشد سبب که رنگ زنبور با سببی دیده چشم که می در با نژاد زرشکی گویند یعنی لطم

سبب چون سواد دیده سوراخ یا دتیری زنبور سوراخ سبب بر عصب اعدا لطم و مضمور با عدد در زبردست

خف در دو رنگ است بد است و جان خود را غیب و آفت یاد لیا آری مرزبان یا کند زن یا جنسی و مکرش

یا کند یاقوم گویا باشد ازین باتب نماید خرید و بعضی رنگها فرح این چهار رنگت باید شناخت

از سبب نمیدانند چو در چهارم و دم و بند مادر ما در چهارم و پانجمی و ششمی و هفتمی و هشتمی و نهمی و دهمی و یازدهم

سیا باشد از آن رنگ گویند و در هر دو چشم نمیدانند و سی سفید و خایه و متعدد در میان مری این محبت نمیدانند

و بان دوم در چهارم سیا باشد از سبب این رنگ گویند با در دو چشم سیا باشد از آن خوانند

از سبب که رنگ است چنانکه در رنگ باشد آنرا دانند از سبب این رنگ گویند با در دو چشم مویس مایت نمیدانند آنرا

گویند از رنگ فروزه یا زعفران گویند از سبب این رنگ گویند با در دو چشم بسیار اند باید شناخت آنرا

گویند که در سبب چند در دم بسری زنده بود از سبب این رنگ گویند با در دو چشم نرنگ نرنگ نرنگ نرنگ

زاد خنک فرطاسی بوسنی ملک خنک بیابون آسمان کول پندان دروغ سفس بوطعی

قرن بران بردر عور از صهای زند صدک درشت باشد آرزو گویند این زیند دروغ نوره

مسو و مبارک اند در میان سکه که زند خاک کتیر یا کلوخ یا خیزان زیند که بد و دنیا مبارک اند نباید ویند

و در میان کجایه نباید در **دروغ کیت** از در کس تا لب سازند خنک بر فرمانش بیامیزد همچنان باشد آرزو

کیت **گویند کیت کیت** هم زند خنک **بر ما و کس ما تو را نه** از نو ما ویند ما سباه و در باشد

و بر پیشان عهد سازند آرزو **کیت سازند** دانند **کیت سازند** از تو پیشان کیش دور بینی

بزدل **از زند تخم** ازید و یا جامل در باشد آرزو **کیت گویند** از زند کتیر **کیت**

گویند از زند **دروغ کیت** اند عهد و مبارک **دروغ کیت** و در کیت **دروغ کیت** اند سفس کیت **کیت**

تایی این زیند **دروغ کیت** اند خجیده **دروغ کیت** از اندم زند و قام و بان و دم **دروغ کیت** کون

آرزو زده **گویند صد** گویند **دروغ کیت** از در چشم سبزه بینی و دین و سر و دو کونست و بان و دم و بند ما و خط از عهد دراز

که در **دروغ کیت** از نو این محله سبزه یا آرزو **گویند** در **دروغ کیت** از نو و بوز زده و **دروغ کیت**

و عهد کتیر

و عند غرض از آنکه زنگ سنجاب با این نم رنگ مسو و مبارک است **در زمانه نوک سنی بر کس**

است **در رنگ زده تا لبش بنام باشد آفریند بارک افروز** **بارک** **افروز** **بارک** **افروز** **بارک** **افروز**

مشک در آن باشد از منی گویند سعدا **از سبب سبب** **سبب** **سبب** **سبب** **سبب** **سبب**

و در سینه لفظها رنگ **سبب** **سبب** **سبب** **سبب** **سبب** **سبب**

خوانند از رنگ اصلیت است **لفظها رنگ** **لفظها رنگ** **لفظها رنگ** **لفظها رنگ** **لفظها رنگ** **لفظها رنگ**

و نام سبب با اولر سنی و سنی سختی برینیند و در کماوسر **معا** **معا** **معا** **معا** **معا** **معا**

گویند که در رنگ اصلی لفظها **بر رنگ** **بر رنگ** **بر رنگ** **بر رنگ** **بر رنگ** **بر رنگ**

نمیدانند **گویند** **زنگ** **زنگ** **زنگ** **زنگ** **زنگ** **زنگ**

بدان رنگ **و در آن** **و در آن** **و در آن** **و در آن** **و در آن** **و در آن**

و بنام سبب **شمار** **شمار** **شمار** **شمار** **شمار** **شمار**

ان نور سبب **مختلف** **مختلف** **مختلف** **مختلف** **مختلف** **مختلف**

**در بیان تندرستی و جوانی** زرد سیاه هرگز را شکر صورت است و صغیری و مایه زودیا شکر حاوی زرد سیاه است

بوقت جنگ پس گویید که بر صبح اعدای مالک ظفر و منقور بعد از صبح رو نماید **از سیاه** بر سیاه پختن با زرد سیاه تندرستی

بالا تر از پختن با زرد سیاه پختن با کتان یا گل سوسن یا زرد سیاه یا زرد سیاه پختن با کتان

یا بیدار یا زرد سیاه یا کتان یا کتان یا زرد سیاه پختن با کتان یا زرد سیاه پختن با کتان یا زرد سیاه پختن با کتان

یا زرد سیاه پختن با کتان یا زرد سیاه پختن با کتان یا زرد سیاه پختن با کتان یا زرد سیاه پختن با کتان یا زرد سیاه پختن با کتان

آید مانند کتان یا زرد سیاه پختن با کتان یا زرد سیاه پختن با کتان یا زرد سیاه پختن با کتان یا زرد سیاه پختن با کتان

خانگی الف با زرد سیاه پختن با کتان یا زرد سیاه پختن با کتان یا زرد سیاه پختن با کتان یا زرد سیاه پختن با کتان

در ریاست مالک در جلال افتد **از سیاه** قرص تبر یا و صد تنقیر یا و صد تنقیر یا و صد تنقیر یا و صد تنقیر یا و صد تنقیر

در خمیر با زرد سیاه پختن با کتان یا زرد سیاه پختن با کتان یا زرد سیاه پختن با کتان یا زرد سیاه پختن با کتان

سوارش در وقت جنگ برایشان حال خود **از سیاه** خانگی بر با زرد سیاه پختن با کتان یا زرد سیاه پختن با کتان

خند در میان با زرد سیاه پختن با کتان یا زرد سیاه پختن با کتان یا زرد سیاه پختن با کتان یا زرد سیاه پختن با کتان

در میان

انور مکتبائید و کتب جو خیر است تا اثرش شکست با و در وجهی بصورت جانوران نیز بدیدند تا اثرش

بدان وقت اوله کل آورده بعد با ر ا و در بدن نسق نشان خوب است *در بعضی از اینها*

از بر نوشتن استا نوشته و تیر ما در دلب و با او نماله لبان در کله و میان بد قهاسنی و دندان حلوم

و شب کله دست و سره و با د محبت بیج مانسید و در و بار و آب قوره را قله سفید خمر ذمالکش را مال

و در سرد و کله یونک با *انگست* و با یوز را قله سرخ خمر ذمالک *همه این فتح و نصرت با*

را قله سفید یا زرد با هلی یا رنگ روید ستور با روغن کند از ابتدا لب ما و سما جو در تیره شود مالک

در دوران با دایم با نقت مال در فرسد و امید فرزند سعادت مند با *محرور لب با* بار و در دنیا کله خمر ذ

مالک ا در خوردن لیس و معده و امنت حاصل شود *سینه بلد قهاسنی خمر ذمالک* ا را در کوه و زرد نسا

مذکور بزرگ *مفکله صورت* ا یا فصل یا لبند یا ستون یا خمر یا علم مرتب یا حکری یا گل مانند این

یا گی یا سینه یا در دنیا جو خیر است با لب با سر ما در دلب با رو سها یا در سج گوشها یا حلوم و شب کله کل

و در دندان یا سینه یا در کله *تو کلویا کله کما* در د و با بر سما خمر ذمالک *سینه با*

از بلایب هر دو جانب کتف و سینه بجای نهد که پوست است و تخوان بر دو طرف

بدن سنی و چهار سنج بر او است و آوردن چهار زره زره ما بند بر دو دست و کلبه بر دو دست و دروز الو و کلبه

با کلبه یعنی بر دو دست باشد اما چهار سنج و تخوان هر دو معده بین محله از کتف شقال با کلبه با غیر این مگر باید در نزد

را کلبه سینه خرنه مالک است باید بیند را کلبه سینه خرنه مالک را کلبه سینه خرنه

بیشتر است را کلبه سینه خرنه بد بجه نمونه با غیر این مگر باید در نزد

نمونه نارنج و سواد و صدقه شود و کلبه و همچون زرافه ن بر لب ما و بعد قبا سنی بر دو دست و سینه و میان بر دو

کوشش بر دو دست و معده و قصبه و غلیظه خانه و درون خایه درون بر دو دست و سینه و جای که موی می شود و کلبه

ازین غریب است که خرنه دور با کلبه در با کلبه ندارند



فصل پنجم

بجز غمزه هر گشته که اسهان را در حمر سیاه یا سفید نوزیرت با برشم باشد آن  
 اسب را بے دوست داند و بد او غمزه در او تمام اندام است و چنانکه مانند مردی است و نبود با مالک را  
 بد رساند **اسب** تمام اندام سفید و سر و کلاه تمام سوار است از جهت سبب باز رود **اسب** سفید و موها  
 دوم سیاه رخ و با برود و رنگ از این است **اسب** حمر سنگ را در جهت تلف از **اسب** تمام اندام **اسب** سفید  
 و رنگ کوشن با برود و کوشن سیاه باشد آن سبب کار نگیرد **اسب** تمام اندام **اسب** سفید و دوم **اسب** سفید و کوشن سیاه  
 جنگ کار نیاید و مالک را ببرد **اسب** تمام اندام سفید با برود و غمزه هر گشته را در فرکان سفید یا سفید و رنگ  
**اسب** سبب است و موها دوم تمام با لقیب رخ رنگ و کوشن سیاه **اسب** از دندان چنانکه **اسب** و مملکت را  
 آن سوزان **اسب** سبب است که با برود **اسب** کوه خونیز رنگ **اسب** سبب است که در حال **اسب** با او **اسب** عمل  
 خوب خصائل **اسب** است در آن خاص عام عزیز دوست در آن سوزان **اسب** اند او را دور است **اسب** تمویلی است خورد  
 بے مقدار دل حلی از دور از دور و خدایه دارد و نامش **اسب** که را لجه فریب **اسب** در همه حال **اسب**  
**اسب** که رنگ در کوه با ملک با زق سیاه **اسب** با ازین **اسب** کوه نیاید **اسب** که **اسب** کوه با برود **اسب** خطی **اسب** از حد

در روز که تا پنج دیدم در روز با آنرا نیز زنا گویند ماک و این بیت ماک بدست است **در روز که تا پنج دیدم**  
 قرن ننگ بر روز و طرف نهاد کشتی جو پوشیده صورتش با دشا به هم میباید در ننگ **در روز که تا پنج دیدم**  
 کج در **در روز که تا پنج دیدم** ماکه با او بر تنف و بارشست یا بر زن **در روز که تا پنج دیدم** خطها اندام شیراز **در روز که تا پنج دیدم** بقدرت خال با نوس **در روز که تا پنج دیدم**  
 که نوک است با ننگ در حسن ماکه از زبان است صد قوت **در روز که تا پنج دیدم** **در روز که تا پنج دیدم**  
 بر روز که تا پنج دیدم در خسته ندره و چند تیارند و ماکه از ننگ نام خاک و بر کس **در روز که تا پنج دیدم** از ننگ و ماکه **در روز که تا پنج دیدم**  
 وقت است ایستد با ننگ و خط ماکه از ننگ نام لظور است و یا پس خورده و کس **در روز که تا پنج دیدم** ننگ و ماکه **در روز که تا پنج دیدم**  
 مجد در وجه سید کند و کس **در روز که تا پنج دیدم** از ننگ نام لظور است و یا پس خورده و کس **در روز که تا پنج دیدم** ننگ و ماکه **در روز که تا پنج دیدم**  
 این محمود است **در روز که تا پنج دیدم** در خانه بنزد و در خانه بنزد **در روز که تا پنج دیدم** که در ننگ نام **در روز که تا پنج دیدم** وقت است **در روز که تا پنج دیدم**  
**در روز که تا پنج دیدم** ننگ و ماکه از ننگ نام لظور است و یا پس خورده و کس **در روز که تا پنج دیدم** ننگ و ماکه **در روز که تا پنج دیدم**  
 باشد و در ننگ **در روز که تا پنج دیدم** ننگ و ماکه از ننگ نام لظور است و یا پس خورده و کس **در روز که تا پنج دیدم** ننگ و ماکه **در روز که تا پنج دیدم**  
 است **در روز که تا پنج دیدم** ننگ و ماکه از ننگ نام لظور است و یا پس خورده و کس **در روز که تا پنج دیدم** ننگ و ماکه **در روز که تا پنج دیدم**

مادر از ننگ



مالک را بپوشانند و در دراز در سینه چهار یا پنج که در واقع شوند مالک را خمر و خونی حاصل گردد و از نشانه است

سجده که در سینه در باشد آتیه بادشاه را و در او را که در سینه و مضمون و اعداد متعین گردد و در میانها که باشد مبارک

از در میانها بر جمع شوند و در اصل شوند که در ازین چند آرزو باشد بر آن مخلص **باید که در کتب دراز** آرد

سجده بدین مانند **واقع شوند آرزو** تا گویند تا نیز نشانی مالک است **از درون سجده بدین** واقع شوند آرزو

ترا خوانند تا نیز نشانی مالک کنند اگر سجده بدین مانند **واقع شوند مالک** از سجده بدین مانند **واقع شوند**

آرزو باشد خوانند تا نیز نشانی خانه مالک **فرمان آرزو** از سجده بدین مانند **واقع شوند مبارک** و **واقع شوند**

سجده یا با یاد بر سر که بر سر آرزو باشد بخار سعد و مبارک آرزو در نیمه زبان **سجده درین کاسین**

بپوشانند استیل یا بخ جابن توان و در راج الدورین و منج **در زخم و موم که فرود آید دست** آرد

بر این سینه در مبارک زمان مبارک **باید که در سینه** بر آید که جسم ندر آرد و گفتن

غایه و ما در زردیده همچون ما که ما بدانند که **باید که در** که بوقت زردیدن بر دو خانه یا یا باشد

چگونه شناسند **از فوطه آرزو** باشد بدانند که در حلقه **در در میان** برده باشد که در نیمه خود آرد

تسویه فرقه پسیده و بعد بر گشت نماید و یا بر پوچراط مومسا با و با محون خایه گو نغند روزان با تا نیش اند  
ملک مال صاحب برود و نیش سلم مانند در فرقه ملک با از نغند روزان در یک خایه نصف نادر یک خایه نصف

با مالک ار با مال ولد و لاد با است خسته اما نغند نایک با و دست و مان ملک در مثل خایه مومون روزان

در رخ فام با مال ملک برود بر فرقه خایه نغند نیش با تا نیش نغند بر فرقه نغند نغند و نغند نغند

ویر با اولاد مالک پیدا برود و نغند نیش نغند ان اسب سحر کار نیاید از لجهن برود و نغند در خایه ملک

خایه نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند

بید برود و نغند در خایه نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند

نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند

و نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند

نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند نغند

با مالک

بیت آراحتی و فصل شامند بر که بر این چنین بسپارند و در درج بروج جمع فصلان و سخن بهر نیت روند **بیت**  
**بازم فرزند** بخوند کوداران بسپارند آردده با و بر سر راه پولس خریدن کوه کاران دور باد و کماض  
که این خواران من کوه و در علم بخوبی فرستاده که در دستها نگاه دارد و در وقت در شامها بخورد آردنده  
الضاد سنان و در جانش دیده نموده است از آن مفرمانند و اولی تحت و دولت با و در نیت و شمس عابد  
خسته است که از روز و نوزد و در کمالی قدر او را در نیت سنانند و از جوار ما که اصطلاح الوقت با سنان در نیتی  
و بد اسنان است من نوزد تعقی نوزد است ما که در نیت سنانند و از جوار ما که اصطلاح الوقت با سنان در نیتی  
**خرید** بداند از بر خریدن است او باید که در اسنان نوزد است با شمال طرف نیت سنانند از خریدن  
میرود و در نیت سنانند و از نیت سنانند و از نیت سنانند و از نیت سنانند و از نیت سنانند و از نیت سنانند  
است با و درگاه که نظر کمتر نیت سنانند و از نیت سنانند و از نیت سنانند و از نیت سنانند و از نیت سنانند  
و از نیت سنانند و از نیت سنانند و از نیت سنانند و از نیت سنانند و از نیت سنانند و از نیت سنانند  
**در کسی** بر او نیت سنانند و از نیت سنانند و از نیت سنانند و از نیت سنانند و از نیت سنانند و از نیت سنانند

بود خود را بر سر راه نمود و با جمعی خوردن آن است نباید خرید غیب تمام است **از هر آن که بکند با مکان نیت می ترسد**

آن است که می خوردند و بخریدن آن کم دانست **از هر آن که بکند خود و در جبین بود و دست برود و با خوردن**

آن است که است از آن خوردن **از هر آن که بکند خود و آن است که بکند از آن خوردن خود و از آن نباید خوردن**

را در دم بعد از چهار پنج روز بکند و در او فایده کنند آن علت بر است **باید خرید در وقت خوردن**

است که خریدن خود نوشته شده همچنان بنشیند و باز است **از هر آن که بکند در روز سار و قمر علی خود**

که در آن گرفته باشد بیرون اندازد آن است **باید خرید اگر خریدن است و در آن خوشی است و آن است که**

که باغ بودید بکند **از خریدن است که بکند خود را آن است همان بدید نباید خریدن خریدن است**

رود و پس است با و پس است **از هر آن که بکند بسیار بکند است**

باید خورد **از هر آن که بکند است**

چون است که در چند وقت **از هر آن که بکند خود را بکند**

اول در جای مخصوص و در دست بیرون آرد و در آن وقت **از هر آن که بکند خود را بکند**

در آن وقت

در روز گونید چهار آن قد خوریدند و اگر آنوقت بگذرد و روز ششم مادر بد را بد با از نویسم تا نید از نو نشمارد و حد  
بیرون بی زانو تا بر این دندان و اینطاب که از زبان بند گویند و دندان مذکور به یکسال برابر شوند و تا یک

سال بند برود و تا افوخا هم سال در روز اندم برود و تا افوخا پنج سال اندم برسد و در یک عینت در دهانه  
از خوبت کردن مملکت شود و آنوقت بگذرد و بعد از نید از نو تا حد موس

می بیاید اولاد در زمان خوبت است نوع این که اندر زده بودت بر آمدن آن بابت در هر مری بجا نند  
مقدار بر مویا مویا باند و مویا باند مقدار هر روزن با وقت هر روزن بجا رده در آن جو مویا باند

جو بر نیم ساله بطول سوخ می شود نوع دوم آنست که در آن ساله در روز نماند و همیشه باند بطول  
بدارند و سیم نوع اینست که همیشه در طی سوخ با این سوخ برابر در نند و دو لوزه سوخ جو

سماخ و درین جورک برابر یکدیگر همان نیمه و در یک لوزه موس گفته تا نید از نو اگر از سر سماخ سوخ  
اندام اجازت زانو بماند باند آن است مفضل ایندی می چهار بجا به جوش نره سوخ زایل شود مویا بند برادر زود

گرفتم و در روز نماند از این بزرگتر و در روز نماند از دو ر که گویند که نماند از آن نماند نفس درم شناختن سماخ

که باز نمودن یا چوبی که خوب در آره تسویح مر باید و از نو ساسم گرفته تا نیز از نو شمارد آره از نو ساسم  
تر و یک اسم گرفته تا نیز از نو یک تسویح یاد تسویح مانند آن آره بلند خواهد از نو در یک تسویح یا تسویح

منبع آن است که از نم بنید خود آن را می کار گویند باید در است **باید در است** آن در ششم است

خوب با و بسیار آن در در آن است اما در این قسمت است از این حکایت با و نزدیک است با چون بوقت بر خور است

بما کام میرسد و از آنجا که خورده بر آه در منی بر و بر و در این دو نوع است **باید در است** آن در است

شیر و ملبه با که استماع آوز خوردن فرات است و این بر باران و کما جینی و صورت است و بر مندل و صندک است و کوی

و آن که استماع ظاهر میگردمندان آوز است **باید** آوز شکر اندک و باز ماند شکر آوز علی بنور

و شکر و در و کمد و میمون و بوم و جو باید در آوز و وقت طلب علیق و آب آوز آره و در وقت

ماند و در و غوغون کشیده در جاست است از در بدن از جاست است آوز در **باید** و صندک و صندک و غیر آن

آوز در و در رمال و صندک است **باید** روی ستم کرده آوز در ستم مالک را مملکت حاصل کرد **باید** در

بسیار آوز در و آوز در که خوش است به مالک آن است در خاطر در شتاب **باید** آوز در **باید**

سهمان

سمعاً را همچون آواز خند آید و از استماع آواز اسپان دیگر آواز دهند چنان آواز زمین بغایت  
 نیک باشد **از آب سرد گوی نوزد بد بغایت نیک باشد** **از گوی مسر کرده آواز دهد مالک را نعمت باشد**  
 اجناس بد دیده آواز دهد دولت مالک **از گوی در آب زنده** **از گوی که تمام اندام و قصد و مقصد و کوشش و**  
**چشم و زرد و ماض و بر آه می بوسند و شرک را خورد و شند و گل سفید و باره دروغ خشن است و ماست و زنده و گل غریب**  
**آید نیک و اول آواز زنده گمانند** **بوی جانست و بول و ریش و خون و هر چه بود آتش و قریب و مثل سندان**  
**ان بسیار باشد بد دولت** **از گوی در آب زنده** **از گوی که نوبت بخورد با خانی و باد و آبی و آتش و آسمان**  
**بسیخ گوی آنگه بر اندام ظاهر نماید در وقت و باید دید و شایه باید اول صبحگاه دوم بعد نماز سوم در صبح خورد و علف**  
**بوقت شام زشت و نوزد و در وقت شام به بند از وقت بزرگ نماید و از نوبت شام با قوت سرخ تمام خفته**  
**برگشت و نهاله صحنه سرخی و سیاه و غمیدی اندر زشت خط میکند تا بند و از سرخ گوی نهاله با گوی نهاله با نور خا و آبی و آتش**  
**سبک او باد و آسمان بد و نوزد و نوزد که وقت نماید از نوزد را سانسند و آنگه مانند بر بر باران یا همچون شام است**  
**نماید آرزای در نوزد و آنگه شام فرخ ز تمام نماید آرزای شامی دارند و آنگه مانند زنده است نماید و آنگه وقت نوح**

دیگر نظر آید آرزو باشد که مالک را نیک باشد دوم مالک نه نیک است بد سوم مالک را مسلم بد **بیت**

**بیت** بد زنده آرد در آن اوقات این غمناک است و از هر دو چشم آب در آید تا اثر آنکه شرکانه

یار مالک است و جنگ و خصومت واقع شود اگر این عمل در قرآن مانده بر خانه سیوی بر آید و بنا بر آنکه و بنا بر آنکه

و یا آب یادت زمان دیده با تو میان آرد و یا آوزد بد بداند تا اثرش مالک را مال فرودان حاصل شود اخلاقی

بد و در هر دو در در قوم با هم نفس کسول انجامد در وقت بزرگین و بول کردن آب چشمها در آید و بد را مالک

را در جنگ خصومت سمته و اگر خود آرد وقت یاد است چنانکه خودت رو گاه و یا خودت بدندان وقت آوزد

بد تا اثر آنکه مالک را خصومت رو نماید و مملکت در تنه مخالف آید آخر وقت آب بر آن کشید و خمر و ویا

اظهر آوزد و بد تا اثرش آید در آن مقام خوب بسیار واقع شود در بسیار آوزد و لعن اوقات خود و ناخوشی

بداند این عمل غرور است از استماع آوزد و دل و لغو و غرور خوشان و شادان که در آوزد تا اثر آنکه مالک را

دولت را فریو ما فریو مادر زنی باشد این اول طاس در تمام طاق روشن که و نظر بر آفتاب القاشنه آوزد و بد با

گوید بداند که از خصمه مالک برود و در چهارم طاس تا آخرشم طاس رو سوی آید و بی بی از شرق جنوب که آوزد و بد

بداند



بداند دران دیار دران دیار کس وقتند پندارند عینا و یا اند منتم باید که بدین دفعه او مشغول نموده در حیرت آنها  
 که گفته میشود ذوالناخنم طاس روی حیوانی که آوزد بداند که مالک است بیهوشی بیهوشی بوی رسد  
 باید که بصفت در دفع آن کوشش کرد و حدیث فرود آمد و رسید و دیدنی العمر از چشم طاس تا فرود آفتاب است  
 بسورت نمایی مینموزد حیوانی که آوزد بداند تا شش خان در اند که مالک از آنجا خوف فرود آرد در وقت خود  
 آفتاب بسورت نمایی آوزد بداند که در ان مقام باران بسیار بار و در موسم باران بنا به عظیم مدالعه  
 آرد نیم طاس روی بسورت نمایی مینموزد شمال کرده آوزد بداند که در وقت حال مالک از راه دور کسی را  
 و نماز تمام و چهار سندی آورد با خوانده ملاقات حاصل نموده بر آبریم شب روی شمال کرده آوزد بداند تا شش  
 آند بار مالک از آن وقت بعد از ملاقات صورت نماید چهارم طاس آن خورشید بسورت نمایی مینموزد  
 شرق و شمال که آوزد بداند تا شش بداند که مالک از آن جهت صورت نماید **باید بداند که در آن وقت**  
 آرد در روز یا در شب تا که باشد و زمانه آن شش و یا خرد مانند این از اندام بر او ظاهر شود مالک را  
 بدت از آن مالک آن شش خرد بداند که مالک از قبضه مالک رود در آن وقت آن شش آن نماید بداند که بر آرد

مالک را بدیدید **از خاک** آتش خمر در کت حال خنان نماید که در بار مالک در اصل آتش دور  
 بسیار شود **از خاک** رود و نوار آتش خمر نماید مالک را **از بار و برکت** روی دید **از ذوق**  
 آتش خمر ذوالود مالک را بدید **از بر دوس** آتش خمر انوار است مالک را بدید **از خاک** آتش خمر  
 بداند که بار مالک را بدید **از نصف** اندام بیشتر آتش خمران نماید بداند که ملک از قهقهه بود مالک **از نصف** اندام  
 بیشتر آتش نماید مالک را **از سوس** در کت باشد **از زمین** موسی دم **از سوس** در کت باشد در آن بلاد باران  
 و در بار در زمان ملک **از خاک** آتش خمران نماید در آن وقت **از سوس** در کت باشد در آن وقت **از سوس** در کت باشد  
 نماید در مقام سوس بسیار **از آن** خاک چون آتش خمر ز یاد آتش ان نماید موت مالک اخرا  
 خمر مالک **از خوف** بود و وضع در آن نماید یا همد بدید که شاید قضا معلوم بود **از سوس** در کت باشد  
**از سوس** در کت باشد **از سوس** در کت باشد **از سوس** در کت باشد **از سوس** در کت باشد  
 تا غیر آتش مالک را فتح و لغت رود نماید **از سوس** در کت باشد **از سوس** در کت باشد **از سوس** در کت باشد  
 کشیدند که این نوع مالک را **از سوس** در کت باشد **از سوس** در کت باشد **از سوس** در کت باشد

از سوس در کت باشد

رود فرزند میرد بداند که مالک تا چارگان در این خانه نیک باشد و خبر خوبی این را دروغ نماند  
 این پنج نوع غیبت اول خوش رفتار دوم پویه سوم چهار بر که چهارم دو پنجم نقصانیدن رفتار حسن است  
 مثل رفتار نول در رفتار طلاس در رفتار در راه بر که در وقت راه رفتن اندام خود کجیست و سر بر در راه از  
 رفتار نول خود در نزد نیمی زانو که بوقت راه رفتن سر دادن در وقت دند دوم بر داند و در بد قیاسی بر آید  
 است و در اندام کجیست و در چهار با دست همچون آتش بر در در و بر در کجا در میزند و تمام چهار بدست و راست  
 سوار میگذرد و در چند روز ملک حال او در آتش کور شدن بر بند و شیب سوار را خبر نماند نذر در که در کشتی  
 نشسته این رفتار مثل در راه باشد این همان در رفتار است نشاند و بر که بوقت راه رفتن بر دو تک حرف  
 کجیست و سر بر در و نظر بر که در اندام کور کجیست و در زمان بر در خویش نماند و در بدست و در آید  
 رود ان رفتار طلاس بر که در وقت رفتن اندام کجیست و در در جان اندام خوب بند و در چهار دست و  
 در آید همچون چهار جوان بر در در و با مثل رفتار شمر و در و طلاس و سیمون در آید با و بوقت رفتن بند مانع  
 و در کله می بر دو دست را غم نماند این نوع رفتار در در دند و بر که بوقت رفتن بدست شایسته است

بردارد و چون قدم شتاب رفتن اندازد و بار ماند و لولر را سعی فرحت و سارحت دید و هر دو نوازشها

گنبدند و در آنک منزل مانده خوان رفتار را **بیموم** باید داشت و در نیز خرس است موقت خرس آنند

شخص در نایب رسید هموار چهارصد طول زنده نشینند در انوار است سخف را بردارد و دست در بر ز انوار داشته

نه شتاب است تا بن بگردند چون دست از کلاه ستاید گردیدند بر سر اسام یا بر سر است و بر نوزد همچنان نابت

ارت در بر ز انوار گردیدند و زدن سر است اسام یا بر سر طی سوار است در انوار رسیدن بر در دروان نایب رسیدن

چهارصد رسیدن انوار بر سر آن دو اول با انوار همچنان تا دور زده ارت آن دو دوم با همچنان تا شازده

ارت آن دو سوم باشد **بیموم** که از جمع چهارصد است و قرار دلم

اند اولی که لغات است و در در همچون دو نون صد ضعیفی و هم شمس شود غنی تا دوم مانور در چنان و پیا

از آن کو شها در است و کوچک چون نمونه بزرگ تنوع در در کردن و نرم و فرام همچون ناز و عروس و تر اندوم

و عید دمان و مو شها کردن همچون مو شها بر هم با روشنائی و فرمائی و بزرگ نشیند و زمان بردارد و سوار و سوار

و چهار ستون انوار دمانم با یک و دو چشم و در دلم و خوان بردونها بر کوشش و سخوان در ایزد است همچون

انوار

دندون برگ مورد و نور اندام تنزه درختان همچون اندرون برگ مورد در جوانی نشسته اند که هم در شب باشد و  
 در شب بزرگ کاسم که در بانو فرقی نمیکند خورد و در اندرون نشسته بشم و در لطف خانه کشیده و کون همچون اردگان و  
 زندگفتب سحر همچو برکت و جانب ششم بر روی اندک خمر در یک شمشیر است ما و با از انوما هم دارد و از چهار چوب در است  
 و بعد از دی بر حکم فاعده پس فریبی و دور و یکپلید و یا بر یکسایه تجربه با در است نقدی همچون برگ شمشیر  
 و دیو مند و روحها بر نیستن شنید باصل سنو فر و پنجهائی دست و در حکم پس فاعده صفا که با در از زنده بود در حتما  
 همچو اکتس وقت اول و بو خوش و اولد که در عد و در است و محمدین از بر باران خندان از تا نرسید و نیری آوز  
 در است و بعد سفا مظلین و در چهار دست و پای عبید و رفتار ناول و در لاج و در شتابند همچو خمر خندان در دیدن  
 همچو سیمای بوقت دیدن در نظاره کمان خند و جلاک و حید از این فصل است سحر بد در همچو سنای در و فشار در است  
 دارد و خود پس و نور از اندام و سایر طرفت و بوقت سوز خندان بر در در در و در است اولد صحرای کابک طرفه العین  
 از رسیدن با خوردند بزرگ در همان همچون لانت سهار و سیه یا شمشیر چشم و نور فتم و صفا که از دیدن است و شمر و قس  
 و خزان شراغی و در دستام آوز و تعداد و کنائی و در بوقت سوز بر بلند و فرزان به شمشیر و شمشیر قسوق

و چنانکه سنگ لاج و ناهموار و بزاتش در بوی را خیر باشد بکند از زده با دگشت و در وقت کار زرد دل سوز

یکجفت در دیدن نظر است چینی کپنها و نظریات آنند میل خندند و عمرایشان با صفت سال بایده که چمن است

لاقی سوار بادش در و قهرمان ظهر شکار با و پرده که از این میان است نندارنده خنک رودنی آب که می جی حتمت

دل رگد نور و زوی با صلح و شب است با و میان خدی که میان این که با لاشه شد زرد در با لقا

عسک در زنده بویان و ناهموار با و زرد بر که میان نازت شود است اصلی علی محمد و از الله

این با به دیگر جامع این که خندشی خواهد بود و صف آراد و خوش فرام دور دو یکم نشوزن تو

این است و با دور در مورس و کوشش در بویان کار هم نیک است نوزنم کردن در زرد سوز شیر خرد و تار

رود و نوزم اندام دمان بستن با یک ساق و چهار ریش استوار چمن است با یک ساق و صفش کرده ام

حنیف اگر ننداشتم او کار زرد عیب تویم که تا زرتاشی بز نو رز و فاع شوم کند و گویت ابل

فصل دوم از خوردن آب چهل رانشی ده کام زرد و در با لیت و چند نندارنده بد و نندارنده از زجای خندند

و در آب و جود و کت بکند بد و بد است و بد کهر و بر که بر آب سوز و بر کار نندی و با دست سوز

دونی

فرونی یادست بر سرش بر عطر شبانه ز جانی بکند و حرکت کند بزند کند بر پهل **در معرفت**  
 ریاضت ایسان نوزن بداند چون که یک رنج و لغام او را دست گرفته ببردند و در زود وقت بگرداند و چای بکورد  
 و انا و غیره کند که در علم چای بکورد مبارک است تا باشد آمده از جانب میخند دست که بر آردن بر زودت کند بدست دیگر

دلها و ز فرمایید بر این شوق بیدارید و بر جانی خاطرش و در این او را رهند و مان گویند و دست که او را بر فرود

افرو و بر جاکه بفرمانند که تا بیدار بیدار چند روز که کاوه بگردد و بعد از دو سال زنی کند که او را کند و از کیم نیست

بگردند و زبان بر این است مانند و در چند پر که بگو کند او را با دلفت سازد و بر چند ارمی کند او را بر هم آید

تا آمدن اول بر دل او را بجا بگویم بنی با خود سازد و اول که کاوه بگردند دست گرفته خواهد او را و صورت که کاوه چنین است

که در میدان صفای زمین که طاعت از خط کشیده بر خط است بر او بگردند که عادت که اول است تا زبانه

که قوت بگردد و در کاوه این است

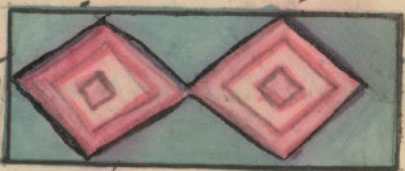


اما می باید که از دست راست و از دست چپ هر دو طرف باید که بگردند یا هر فن بر درار سوار در آید بعد

از آن باین صورت دور فرشته است که بگردند و از دست راست و از دست چپ باین کاوه آورند این بسیار

نست ثابت و اصلی نوعی که کاوه بسیار در دست و در لشکر بسیار درم گویند بعد از این کاوه و با سبب بگردند

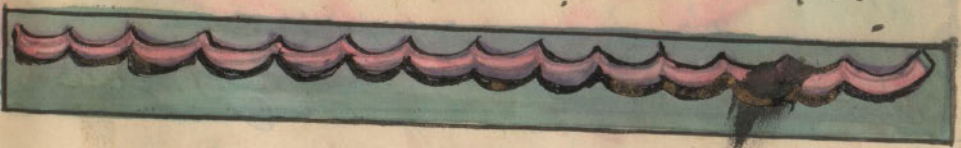
که در دست و طرف حاصل نوعی که از دست راست بصورت پوس میدان دید بعد از آن خوب است که در دست



و بر درار چو کان بازی و بیره بار و دور آید و جهان میدان است

خوب است که از فرمان بر درار سوار گردد و در دست راست از آن انواع فرماست اما در این نمونه آوردم پیش اهل

مقول شده بود مانند این کاوه را پنج گویند طریقی این است



این کاوه هم دو طرف است و در چپ آورنده بشود این کاوه بر بزرگ از این کاوه است خوب فرمان بر درار

میشود در این کاوه اگر بگردند و بعد از این کاوه را در دخی گویند در میدان است که در گذشته در دست دور

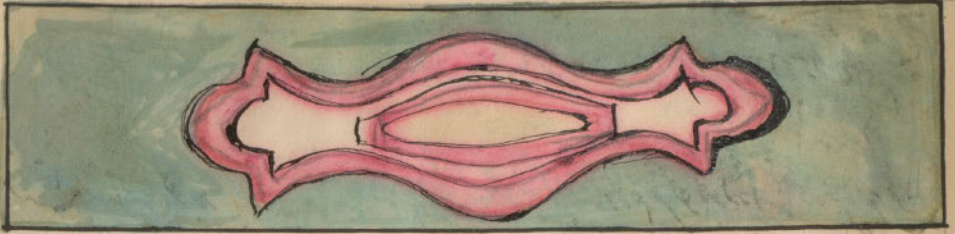


کاوه بگردند تا است خوب کردن فرمان بر درار نمودن در بسیار فایده دارد که در این دور آورند این است

اولی تمام



و گوشش تمام کند که لایق سوار در دست سندان و کوبش با بر برای جری آن است و میشو کاوه است:



و بعد از کاوه در پنج این کاوه را چهار پنج میگویند و کاوه بزرگ تر میگویند از این کاوه هر دو لایق سوار را  
و در زیر کوه در زمین هم بزرگ است اما جای کوب هم در دو دنیا باید بدین طریق است که بزرگتر است  
بر حصار کوب که لایق سوار است اما در کوب هم از دویم کاوه چهار پنج این است



جای کوب سوار است و همانند کوب بزرگ است که در کوبت بر قور عداها است شده فایده بدین نوع بکار است  
بمیدان آن در دست بر و در آن فرود آورد اگر فرود آوردن بدید و برسد و در دو حیوان انداختن  
و دندان رخص کند و با دست زین بکاهد و قصد از زمین جای کوب در دو گوشها حساسند و در دو گوش بزرگ

ازین روکات کم ذرات دبید کردند و با دومی کردن غیر و بیفایده جوهر پاک نباید که بقا یافت و زنده بماند که

لوگو مرصان نوازدت بر دو فرود آرد آرمیده ساکن است اما با نرسد بداند که راه و نیک است او بی اصل است

که در پیشش می دگر بداند بر زده بگردانید و با نرسد که آن خود ز نور پاک گوشت نسج این سر و در زین است

از این بنا نور که در زور در وقت بد ز نشو و بعد ازین عمر و مقام که در وجود دیگری خط کند در بیان سه ساله

تا دور زده ساله حیده حد کند که بر یک بگاری آید و جای که در هم ازین عیبها بد بود و در کسند در دم و در غوی

و بخوبی و نادار و فقیر است و کسی و عیسوی و غیره عیبها بد که با هم سازد که در کسند او عیب است که در زین معلوم

خوان در زبان است و با حیا نشو باید و با نرسد همچون بر این بود آمده از یاد خدای است که معنی جانند و در

دو با در کارها بر جانند و نظر بر زور و مسایه کوشش جوان در در وقت عیبها و بر بر در وقت

نیشند شصت اتوار در در و در عیان از عقیده و فرات محروم شدن بر نیت است و در نفس عیان و کسی

را که این قلمش را بنامش آورد و در نیک است تا نماند و فریت بر که و جای که بوقت خطا برساند تا بقدم در

خاطر گرفته بعد از آن خطا کند و بر با نرسد که در نیک است همچون کجا بد و با نرسد تمام نماند و بی نرسد از نرسد و نماند

نماند

شناختن با عیب و نیرش معلوم شده از چند خبر یکی از هر دوران دوم برد جان غسان بیوم از آوز صاحب  
 دیگر از دو با شسته عیب و نیرش معلوم توان کرد مگر بوقت کرد زیندن فی امان چاک کزین و بر سر که بفرست  
 چاک بزبان بگردان است از اول شناسند و زیند از آوز صاحب و سمیت زبان بگردان از دوم دریند  
 و یک فرست اندک هر چاک و آوز زبان بگردان است بر جانت سوم دریند و که بوقت رفتن  
 پویه و چهار بر که در دو کامل و سر قص و بر همه به بند ما چهار کله می برد و با دست است که مخرج است از  
 و سمها بس رنگ است نام پیش اندازد و زیند ما برد و دست را ضم دله باندم درست بدارد و در دو با بیرون  
 بنقد و در وقت دو صورت است چون نیر لا سورا در نضت کمان قوی زود کشم زرد انجا زین با بیت است  
 را نیک دوره دانند و باز کمان را قدم قیمت است آن را زینم قرار دله اند: قسم اول قیمت کرده سه ساله و نیم  
 و قیمت سه ساله قیمت بردانند اول و دوم و سوم است در تو کسکی قسم و همچنان زینم است و پیدایند  
 و هر که در این کمان بگریزد و دلال قیمت کند. است و درنا و دریم قیمت است آن کرده باید که از بر خدا منصف  
 باشد و قیمت بزبان ننویسد و است و احوال فرقت و فریدین فرار در زاید زدن جا کله به کله بزرگتر در تمام است

و باید شد نصف آنست نمح بزبان نوز کنند و اسبان بر و علی باقی حاضر از فرجه تبادل از این ساقه  
در باقی حاضر خزان کنند برکت میرود و از نسبت بدید از این کوزه اسبان همه صاحب مال کند و از ده

در آب الوبساده و تمام نماید که اتفاقا مضاعف و محرومان بیدار شود و بید بود

و چنانچه استهای صاف و نامحور و غیر آن باید در است که شادمان است و نوز از دستف ر قواعد

خورانیدن نظر خود وجود تمام آنرا کرده بودند اما اجناس خود سرد است همین سبده با و نوز اسبان باید در

لدایق نظریات باید و فی نطق از این شیطان و غیر ادویات جبهی در بود انمو چود است دلار و نوز اسبان

انوز در کالی است با بنور بنوز اسبان است اول این من نوی سالتور در خاطر آورده با هم غیبی و توفیق

لدایق غیبی قواعد مفصله با هم که تمام نوز اسبان در میان است و حاصل سخن آنست که اسبان

چو در می میشوند در وقت و در کار زرد و جوکان حاصل بخار دورانیدن و نوز اسبان بهر قوت و فاکند

از است یکسال انواع اجناس نمح ما کولات خورد و قوت تمام بایند قوتش نوز هم برابر قوت

بسیقه نوز خورد و نباشد و محمد این اسانس تمام روزتین در رسم کرده اند اول و دوم و سوم قرار دهنده اول

در تمام غیبی

از مقام بی تا مقام سید باغیج محاکمه نموده و تقسیم دو مفاصله از آب ارشاد قرین که چو توره مضافات  
 رانی جو دویم سوم از آب نذکور تا حد دریا و رسا که از زمین محصولات محاکمه تقسیم اول آفریده در سورا  
 و آب کاف برایش یافته اند فخر جوید سید در سورا آکا فایده و قویید در رسا که در زمین محصول محاکمه تقسیم دوم  
 آفریده از سورا و آب کاف برایش یافته فخر جوید سید زبر که مفید است از رسا که در محصول محاکمه تقسیم سوم  
 آفریده و از سورا و آب کاف برایش یافته اند فخر جوید سید زبر که فایده و قوت یافتند ما سورا زمین محصولات  
 محاکمه تقسیم سوم از آن دو تقسیم زمین آکا نازی و سورا در زمین آکا با موافق طبع می آید و در سایر زمین  
 این فخر جوید نام نوع مصفا است نامند و تا طانت و درت فخر جوید آوردن تواند و از آن جهت که سخن حاصل  
 و کسب خواهد بود اول باید پیش از ذوق فخر جوید دو فخر جوید خون برود رسا سید بفرید و از در مدت چهار ماه فصل  
 که بر ترس رویدن زمین موقوفات حضرت آفرید که در هر حاشی مختلفه است از خوردن بسیار اجناس  
 غلبه خون صفرا و بلغم در وجود است و بعد از رفتن خون استمار را پاک سازد و با نمونا تصدیف مضمون شود آن  
 به نام سید انقیاب سارا در رویدن و در صفا نمیدن سحر بابت که غلبه خون فایده میکند و موم شکر در حین

انفرام برنگامی افتد در مقام خون فاسد بگوشی آید ازین جهت خون بدی در مقام خرد میسند و قوی خون  
 کشید از اندام بسیار است در با دیم و شرح و بیان نموده شده است در این زمین از زنده در در شش یافتن زمین عوصات  
 محالکتی در رادی دو با خون کشیده بر باشد و اگر سوراخ بادی از طبیع امور نفقت دلد و علت و حیل و کوشش  
 نمکند و شش همه بر قاعده است میباید در ششها صاف میکنند و از خوردن نمکند بسیار غلبه خون فاسدی نمود  
 اسباب زمین عوصات محالکتی دوم در رادی میباید خون نکند ز بر آن سوراخ زمین باد کم دارد و صفر  
 اولی از فایده است و خاک از زمین مذکور قوت ندارد و غلبه خون مابین میکند در اسباب زمین عوصات محالکتی سوم را  
 آب و سوراخ موافق دارد و ایست و علتی میباید خون در وجه سوراخ است و در خون اسباب زمین مذکور کشند  
 فی همان بجزین نوع دوم غلبه سیدن خون بضم و زبردند و جاده نظرات در قهراب در شش می آید بدند تا بادد  
 صفر و بود در قوا بعد از صبی قرار گیرد تمام رنگهای از اندام کشند و در ششها صاف کنند نوع سوم پیش از تبین  
 فعلیست پس از آن ملک کشند و در زده درم در دغین سوراخ سیر در شش است و از سوراخی را ملک کشند  
 است درم در دغین درم ریح سیرند و ازین جا از نوزاد روده ماحر سیر از دغین است و در ششها سیرند

در ششها

در شش ماه و عاقل شود بعد غفلت در روز بارون کف بدین درین روزها و حاجی بدین که هر گاه ای اندام  
 کشته شش ماه میگذرد چهارم ناس از نوزده و نسیستند و سندی بر یک مسا و چهار درم باریک آس  
 کرده باربع میراب از مایه جاله بپزند و هر اسب در دو حصه برابر کرده در دو بلده با بنی بریزد و باز اندک  
 بر روز شش و دهام گرفته بودند تمام غنیمت بریزد و در گهای دس و درون کف اندام میگذرد و در تمام  
 بیک کف و یک درم سبزه که در کف لومی را جهت علت کتب طعام خوردن نمیدند همچنان است  
 نمیدند و درین خرباها شش ماهی لوم و اسب در کفای و در در میان آورده اند که درین جنس را شش  
 در موسم زمستان خالی است بیک کف بپزند در آب کس خشان در بیماری آرد که خشی بجای کفای براند و در موسم  
 مویس بسیار آفریده او چهارم مویس در درون کس در کفده و در کفای در وقت بادین مویس را در کفای مویس  
 سرد میگذرد و در کفای کف بپزند و در کفای کف بپزند و در کفای کف بپزند و در کفای کف بپزند  
 بر چند کف نمینا خورد و مضمون و فواید در کف بپزند و در کفای کف بپزند و در کفای کف بپزند  
 درین مضمون مویس را در کفای کف بپزند و در کفای کف بپزند و در کفای کف بپزند

۷۵

کبریت و خوراک بسیار دارند از سیدر آن شکر نیم جبه و سیکن منما بدوز غریب منما کوه دست معجم زیادت  
 کشید با ذره در ازین سبب اسبان را درین تمام خورندین فائده نمی دید در چهار هفته اسبان را از  
 جلاستن هم میروند بسیارند و نیاز کنند و نیند و فی لسن هم نکند بر کفن و بول شرب و زرد چوب استن  
 باشد ناز بوشندی بر کفن کسی نزدیک اسبان در مانده بسیار بنید که از دیدن فرمان چشم زخم  
 میرسد و نزدیک ایک نوز صاحب است گرفته شرب و در آن وقت حاضر ماند و اسب از می بخار  
 کردن نیند فی حال تبرید اسبان چار و در دست حل می آید با و در نص و در سستی و اوله و خارض دم  
 اصل و در خور و نقصات اعصاب و نمی نباید بخوردن اسبان و صی نند و در در خواب اسبان این جا  
 خارض انداز تا نیر نظر اسب است تا بخت یابد و شکم بدید آید و نیر در و در فصل جا گرم نند و تمام  
 کف شرب بر کفن ناکشید دارند و در آن آتش خوب آگ وصلبا کرده باندازد و در این اجناس  
 در جا که بجه بار اسبان بودی است در گلو بر سید بدین فصل نبر زره بچ میرون تو کل گاه در  
 برگ خیار خیز برگ است موه کویس زده خوب ز کوه آسند و در این شاد و وقت بسوزند بدین فصل

اسب  
 اسب  
 اسب

بسند



مسند نخ نم بر ما طو کس برگ ربنی پوست لندم مارشخ گاؤ دندان میل مونه لقمی  
 سبیل فضل رو برگ درخت لکوز و دو این شیر دور سماز ربرب آسبب بو و بر چشم زخم  
 لقمی رو بوجده سینه بر روزاف وقت اولد زده ل و غیره بر عود وقت گوشه اسبان بر سینه فایده این کلس نوضن  
 اسبند در تند و این جرس در با گاه موجود بدارند که مزاج اسبان تاز لبع جمع حیوانات ناز کتر است و حکما اسبان  
 را در وقت خوردن طعام نبردوشتم در درخت خرم و درم که در دیات از باز در غده که بسیارند اسب را طاقت  
 در دم کشیدن ندارد و بدین طعام سبب قطع شدن زکوره این سحر را بجای نر که بدارند و در دیات ماس  
 و روغن کرم و جو مایه کلس و بون مال گاؤ و گاؤ کلس و غیره که مایه است و از آب ماز و ح و بر که سبب است  
 جدید و تر است سبب علقه در زمین مایه دارند و حاکم و حلی او جو کلس و کلس و کلس و کلس و کلس  
 این سبب موجود است لقا بدارند از کرم حیات کرم نام مالک و اسرار قوت مائیات و شمار مایه و سینه  
 بوقت سحر در اسبان کلس این نوعی مین مشق و شمال که به بندند و از عوز زبر مایه کلس سبب سحر  
 سینه اسبان سبب کلس که به بندند و یا کلس اسبان و گاؤ و از آب بر آن بر دهنند و بر دهان بسته نزدیک

اسنان تاریخی کند و در ورزه با گها از تورن بزرگ و پست و چند صورت جا که چنانچه دختران صبر برکت  
 با جنین بزرگ و اما نقصان اعضا بیدست یا یکسانی و یک چشم بسته بزند و یکدیگر با آب و پرو عاظم در  
 با گها بکند و در تدوت در آن منخول با و زدن یک است و بیست و نه و کمان و کار دیدارد و پشت مثل شی  
 و خانه دار بیدارد و پوشا بیا که پس بعد بخرند و در میان نصیری اما میان دیدن نندند که از گوش  
 مادیان که خورند با نام غیرند خو نیز کاشته زمین باغ و گلشن و سنگریزه در او نوره و سر ما که ماحوره با اسباب  
 را خوراند که کفرت تمام دارد خود که در زمین کاشته باشد و در صفت و کامل شده بوقت با بدله  
 از گشت کنده و خاک مالک که بسیارند و چنان بریده تا خور و زبانه دارند و دیگر بوقت شام آرد کنده تا روز  
 دوم خورند و یا چنانند آرد که از لاجی شنیدن بعد بگروی خود نیز بیدار شود و خوردن آن شام است  
 از یاد اما گشتی در دیکره و در گلشن نرم کند و انواع علتها بیدید خود اسبان را بدین قواعد خود بخرند  
 در **تربیت خوک** خورمی که است خود بخور می باید که اول تدبیر فصل چهارم روزی که روز بر روز  
 تر و تازه و بدانه زرد قرار دید که در میان خور روزها و در کور نغمه نشود و پس از این چون بگذرد بگذرد روزی

بسیار در

یکسره در غنیمت و سحر سحر را بخورند و بر وزید فضا بنده بسیار دارند آب سیده و بر آب خسته شب  
 بنزد و فضا سینه نازده آورده در آب که از دست تمام روز و تمام شب آرد بخورند و روزی چهار مرتبه  
 ربع سیرک که تا چهارم روز دور کند و صبح بند و غنچه از روز که شروع فضا دلون سازد بر روز خارج سیرک  
 مذکور در وقت نیم سیر فرور آورد و تا چهارم نیم روز بمعمول سیرک مذکور بسیار دو بار و غنچه از ترتیب گذشته آید کند  
 و نصف فصل در که و نصف فضا بر عدد سیرک صفت خورند و غنچه بدست تمام فصل دور که شروع دارند  
 و دلون کند نگاه بمعمول دارند و دلون خود آید غنچه بدست صفت صلوات از بد جهان آید که در شب  
 او بخورند و این فضا تا زنی و تر از موافق آید و سیدی عمر و با غنچه گوناگون بیدار در راه در  
 بسیار مادیان است باز آئنده نزدیک وزغی و در غنچه و بر فضا در شب باشد و در آب سیده و سیرک دارد  
 آتش اندام و در آئنده درون بینی و گوش و درین دیده و مژه و بنفشه و صحرای و سبلی و سبلی این بار  
 در فضا که فضا سیرک و جوهر مانند که قدرت تمام رسد و فضا سیرک در چهار صفت اول حشر که بعضی بار نمردند بر باد  
 و بعضی گذار با در آنوقت لذت حشر نمک در سینه فایده خورد آید ازین حشر فضا سیرکین و بول

که از خوردن اجناس سرد در روزها گرفته باشد قاعی ریزد و اندام را بسکازد که تمام دانه نژده بالذت  
 آنوقت اندکترین و آنکه تیغ است در سفته دوم بخوراند فایده در وجه پهل خول میخورد و چنین که درین باز  
 دانه تمام رنده میرفام دانه باشد در آنوقت لذت تمام شیرین است در سفته سوم بخوراند فایده در وجه پهل  
 چون جمع کرده گوشت میزد در کسبی در بار دانه بزرگ در روز فام کشیده با در آنوقت لذت بسیار شیرین و تیغ  
 در ترش است در سفته چهارم بخوراند فایده بر استخوان قوت گرفته بر آب منعی می افزاید تمام اندام گوشت  
 بر میزند و همین قواعد فصل نژد و لذت است و چهارم سفته ازین هر مال است که است فایده فصل یافته خورد تمام  
 اندام بر گوشت و سموله در استخوان در در لذت و در رویشای و پر و فعل مکمل رویشای اندر و برک موز  
 نماید و نبد ماد اندام تمام بر گوشت و بر بار سازد و خنک از دیدن درختان در و نش و در و جانب لعل گوشت  
 آفرینان خود فصل است در وقت شفت جنگ و شمار و لوی باز در اندین در قصانیدن و فائند و خاطر کوار و  
 در سرد با خنک که می از خوردن خود در قوت و جوی می افزاید همچنان است که از خوردن فصل قوت بدین  
 حاصل شود اگر اسبان را فصل خود دهند در وقت مرافق مصلحت عاوانند **باب بیستم در بیان کیمی درختان**

چونند

خوبه آب لبه خوردن فصل شیر غنیمتها پیدا کنند این چاشنی در فصل بر مینماید و با خوردن کله سنج عظمی در وجود پیدا

نشود و بعضی اوقات خارج فصل تر نخوردند این چاشنی علیل آن غنیمت دارند بدین فصل انشورده سندی فلفلسن

بیمه زانوارنا کورج کشتی بیمار نشورده زیره بجای زیره کمانی غنیمت مو ماسل بسیار اندر جو

بدناود کونست کرمی ستوری کار سنی انوش تیر و بودر جو کیمار انوید تر سید پوست نهج خرب

در حسی بانه و با کجی کله تر یون این جمله بار کله کس که جابره نبرند و با نبر کشتی انچه در اکتاب خند

سازد و بدارد و در آب را غلبه بود با آب سرد را نیم کیم بر بار و عن سوز نخوردند و اگر آب را غلبه باد و مضر و یا

کله از غلبت پیدا نمایند یا شهد بدید و اگر کله را غلبه با با کونست کجور از سرد و از آب و اما کس گفته

با آب رسع کیم بر آسانند کور باد و کیم بر آب غنیمت بدید و اگر آب را وقت خوردن کجه نبر کیم در خمر دانرا با بول

کاو و یا کوش و فلهک کور کله بند عمرک و بجاله دو کیم سیده باربع سرد شمایی مذکور بدید و اگر از جناب بول

پیدا نشود در بول ماله کاه و هم نه با کیم دو کیم بر آب سرد رسع سرد شمایی مذکور بدید و در فصل اسانند

نخوردند کله عیب تاب و کور در می او مضر و هم و کله در وجود کس سلا کله و خوردند و در آب کجور در کیم کونست

چاشنی

کرد و بعضی شرح مفید آنست که آن در تحریر قدم می آید مختصر نموده حاشیای این است بسیار در جو بسیار ربع سیر لوجی بسیار  
 ربع سیر سبجی بسیار ربع سیر غلگ در اردو سیر غلگ و دو سیر زنجبیل دو سیر پسته ده سیر آمله ده سیر پسته زنی ده سیر زرد سیاه  
 ده سیر زرد سفید پنج سیر زرد جو به ده سیر کنکلی پنج سیر سبیل دو سیر کوبین دو سیر انوزه نیم سیر خاخره ده سیر بود در  
 یک سیر فلفل رده ده سیر فلفل در زرد ده سیر فلفل مو رده ده سیر آجوجه دو سیر کج پنج سیر پوست پنج سیر سنبکون پنج سیر  
 اسکند ده سیر زرد ده سیر نو نامکنی پنج سیر سنبالی سیر حریر یک سیر پنج اندک این دو سیر لک سیر پنج سیر کج سبجی  
 نیم سیر سنبولی ده سیر سب و یا تنخ سیر جبال نیم سیر سبالی نیم سیر کندان نیم سیر کندی دو سیر پوست اجوائین پنج سیر  
 نارگون پنج سیر پوست نیم سیر کوبین نیم سیر پوست پنج سیر خبث سیر پوست پنج سیر لوی پنج سیر  
 تخم تیره سیر خورده سیر تخم ترب سیر بادجان ده سیر با بزرگ سیر این شاید کور را جدا کند و فته قابل سیر کند  
 و در نیم سیر سبک را ربع سیر و در نیم سیر سبک در نیم سیر سبک خوردند **که کعبه عسل و باد ما و بار که**  
 و در ششم در یوزون که در ششم فایده دیدم این مفید جا در خانه کوه کرده بدارد بسیار نموی که **عسل**  
 پوست سنبول دو سیر یک تا گل دو سیر پنج درخت اسکند دو سیر تخم سبک دو سیر کجور اجوائین دو سیر درخت کجور  
 سبجی

صنف با دی و کور و در دی و کور

سینه فلفل در فلفل در زرد پدید و سینه آمله فلفل مور با زرد پدید درخت پس که اجازت کنند تخم کوب  
 سنج درخت کاوی پوست درخت پس سنج غلغله درخت پس سمون کبسی یا سنج و سنج و تخم درخت  
 درخت و سبزی سنج اندازن آمله این همه بوزن یک درخت کنند و بگوید یا رب که در دیک نو  
 اندازند و گفتند اندازند **بهار** در ششم شده باک پس از سنج نشت بردارد و با غنچه سب  
 بد تمام راه که در ششم باشد بنفقه **بهار** در باروغن کج بدید سنج نشت بردارد و با غنچه علت  
 را باشد که در اندام غنچه **بهار** اول چاشنی مستعد کنند

این فلفل سبز در این ادویه بسیار و سینه فلفل در زرد پدید سنج آمله یا زرد پدید درخت  
 دور که سبز جو این و زرد کوب سنج درخت بهار کوب سنج کور سبک تا کل سنج درخت اندازن  
 سنج درخت رنگی زیره سیا آمله برگ آن سبزی نای درخت ساگ زیره سفید پوستان کوجک  
 سنج درخت سمون کند با داجان اسکند این همه که و اس که با دوع مخلوط است در دیک روز  
 گفتند و بعد از آن خواست روز چهارم که اندازند و بعد از آن فلفل سبز و بر روز این چاشنی

سینه

تا آنکه به آب رفته تمام خورد و چاشنی مذکور خورک زد نام این چاشنی کبلی گویند از آن خورد و بر عفت  
بیدار نشود این چارادر وقت صبح بخورند و در وقت شام نیز آن همه بیدار جوان بزرگ یا بزرگ انوزده  
این ادویه بسیار خوب است که بعد از زوال بیداری عفت است در وقت صبح بسیار در سنایان  
مسد بس کپوره نمید و سیاه دور له بزرگ و گرد تا کل بیک کا و دالان بزرگ کوار بیک سیاه بزرگ است  
پایر کوبنی زقوم بیدار است بر گنج بزرگ کوز بزرگ خراب بر بیدار کپوری به برون یعنی  
احتر بزرگ انوزده این همه کرده بزرگ دالان بزرگ کبلی کوشک مشی سر سون کپور بسیار جوان آنچه  
و انوزده سحر بزرگ بزرگ سندی قلعین تند بسیار و سنج کون زنبی کسلی که کبلی زرد جو به  
تخم مال کشنده دیو در تریجو بسیار کوهی بسیار کاشنر کبلی زنبی کسلی که کبلی زرد جو به  
انوزده بزرگ پل مؤثر عطره حاجو این همه ادویه است خصه چهارم یعنی دو سیر و نیم با محمد دوزده سیر و نیم  
این همه که در ماش و در جو ال سی بر که در مس و سیر و نیم درم این همه در میان شیره مجده به آن نموده وزن کند  
و در آن وزن دوازدهم حصه ماش و در بر همه سیر و داخل سیر چهارم حصه مغز ترنج و مقدار از مغز ترنج شود مقدار

ادویه



او کس خنک و ادک نیمه وزن و از وزن پیر روغن کند و روغن ستور روغن میمون و هشتم حصه مهر اویا  
 فضل و از وزن نیمه حصه اول دیات فضل و از وزن نیمه حصه ششم میمون و از وزن نیمه  
 ماکسیند و از وزن میمون ششم حصه نوزدهم حبیب و از حبیب ششاد ششاد زدم حصه نوزدهم و از وزن مذکور هم کوفته  
 در کوزه انداخته در آفتاب صفت روز بدارد و بعبده از روز بعد از آن استبداد خوردن سازد و بعد از آن  
 بجای هشتم بیماری را در فایده اش نسبت فرج دلده ششم در دفع نخو و مده را قوت دهد و اگر کم میبرد  
 و ششم از باد برنده بسیار است و هم در دفع اول و آب منی که متوالی اندازد مساک و زدم  
 می رود و هم در جناس بر سوه و رقت نول و میگرین و عیار و در وقت ششم دفع نخو و زدم را در روشن تر نماید  
 و زدم بر کوش با و بونت دوید و رقت قدما قوت نماند و قدما سبب در درد و بسیار در و علی  
 را فایده بسیار در این کلی گمانس علاج معده در زدم فایده و در درد ~~نور در وقت در ششاد~~ سازد  
 بسیده بسیده آمده اجوان کبری فضل و فضل در زدم لندران انواره لاندک ملک انواره  
 فضل مؤثر کتور لول زده چون کج ادک لیمو بیاز نیم خجرات خودل این همه کله ادویه بیجا کند

کلینی بجای

و بگوید و خجرت مذکور اندخته بیدار سازد و فلک و سمون و ادراک بسیار نندارد و در روز و در وقت بخورند

رغم بسیار خوش است در و لایت دمی بیدار و خجرت فو دل اجواس در کسب سار سنوی بسیار

کبری غلث شوره بسیار مالمونه بجای که در لوند خاک اندازند و باقی فطرت دارد و بیدار در روز و در وقت خوردن

کند از همه در روغن بیدار در بتر از دمان و این ز کرب را ترش کلی میسوزند و در وقت بیدار در کسب سار در

بیار و سحر بسیار جو سار آنچه بیدار در وقت

در لایت دمی بیدار در بتر از دمان و این ز کرب را ترش کلی میسوزند و در وقت بیدار در کسب سار در

کسی طویل رخ بیدار گوشت و بجا چرت بپوش است بیدار بیدار آمد بر کون ستاوری

زیره غنچه پس مورد گوشت غلث سید پوبان خجرت سحر ال دیو در تعبیر کوهل باقی روغت ادویه

مذکور است در آنم سحر سحر کوهل با رید کوفته نه آند جا بیدار تر کند و کوهل بوقت کوفتن با روغن

ستور بیدار غنچه کوهل سحر در دیات را مت تر اوله خجرت خجرت بیدار در دیات تمام زفته زنده ام

بمچون خجرت و بده و موزه زفته باشد اسب بزرگ ربع سحر و یا نیم سحر و نه درم و جوان و سحر و اسب

فصل  
۱۰

در روز

دست و پا و جنس جناس بر دما و بنعم و ت و ا خرد در اینم بر تو مقدر که آنمجه نمودید از جمع علت  
مذکور خلاص شود **بیار دانه** سیاه سندی فطین سیپور اندر دانه کجور گنگی بسیار تر زهره

ایون ملک سل ملک سیدو بیارنی اندر جو بیخ اندر این دیو در انجانی سحی کباب بیخ اندر جو

چوره گوشت کجری کاکر سنی اموج سونپ دیو در جو کباب شش تر سید حترک در حنی بان

دی کجی سمرادویه مذکور و چون زنده آنمجه کنی کند و از راست تر سید دانه خنک ساقه

بدارد و بر آنمجه ت و صفرا افته باشد با عمل القدر که آنمجه کون است اول دوم سوم دیده دید و

لا غایت بر خند که بخورد اندام نمیدرد و زرد خنک اندام نمیشود در اینجین کباب گوشت و زرد است

فدر که ادویات آنمجه نمود و یا باره غن کجور زنده بلبلد آن اجوش تندر گوشت مواز نه سیریم سیریم

دی اینم کجری جابز کجری در حق بر زرد سندی **بیار دانه** سیاه حیونتی سید موتی بیخ سید کجری

دیو در جو کجری کادولی کجری سیپور سندی دیو در انجانی فضل در ز با رنگ

در این همه ادویات سواد تمام ده سیر با لکه و بنده که در آن نباشد بیخ سیریم کجری کجری سوز و بدارد

در خوردن خوردند نام میبرد و یا ماه گرفته تر سیده است خوب رنگند با منی این بز آن

اسک با روغن مسو جاشنی له باشد آن شیر خوردند در هر اردک کند در درم و درم و درم

گرفته از شکم در درم خورد و باز من گیرد آن است دیده با کوبند که کارزان بان کوک حامله با کسبازند

پدید این علتها را دفع کند این را کابا کوبند *بسیار هم در شکم باشد و در شکم*

و خوردند که در سفته فرجه دو دانه سفید بسیار در روغن تورنج شیر روغن کدو خیسر روغن تدا و خیسر عاورد خیسر اولاد

روغن مذکور کوبند چون یک کوبند از کوبند که در روغن مذکور با کوبند و اندک آنش کله زود آمد و در چهار

را یک ذرات و بر روغن سید دیده هم نماید راجع خوردند و در فرجه و قوت بر حال آید *نوع دیگر در فرجه*

این شما خوردند کجوه کج دو سر صفتند شیر روغن کسیر کماله تا کفقه بدیده است کفقه قوت نان کرد و در نظر خردار

نیو کاید *نوع دیگر در فرجه* بسیار در وطن بنف کبکوله صفتند شیر در و رای کاله جا بدید با بیت

و در این خوردند آید چه بدیده است قوت نان و فرجه کفقه کاله بدیده *نوع دیگر در فرجه که کاله بدیده*

بیارو کج کفقه و خوردند در زورنه دو سر دانه دو سر با تیر و کبکوز خوردند و حاصلی است سیدله باشد است کفقه

الکسلا فرجه کردن

نوع دیگر

و اشتها نداشتند باشد بسیار درخت انار که سمول است نه خرم آنرا خوردند خاکستر آنرا کوفتند  
 بدار در روز موز نه چهارم درم با بول لعمی و صفت بدیده خندان اشتها میدادند خوب است خربزه و **بهاره**  
**بهاره** بسیار و بید در روزده صفت بدیدگی فضل در روز نه درم بجا آمد بدید بر روز پنجم قدر که در موز است  
 بجز آنکه در روز پس صفت بدیدگی بجز آن درون استور میتوان دل **بهاره** بسیار میدادند  
 درم در بول لعمی بدار نه خمر که با قند بر روز تا یک صفت بدیدگی **بهاره**  
 بسیار و بید که تخم در آن با باریک کس و نه خمر که درم با بول لعمی در ملا ما و باندند و موز نه موز  
 انداخته و در وقت بیدار در آن است درم در روز نه موز و در وقت خواب در آن است درم در روز نه موز  
 و خندان اشتها میدادند خوب است خربزه و **بهاره** باندند در روز نه موز است  
 از نند و بول گویند **بهاره** تا ساد است معان بود است که چون است درم نرند و در دوره بینی موز و موز  
 موز موز در نام و نام که نام آن بول است گویند در روز آن صفت این است بسیار و تخم بدید درم  
 آنوقت چهار درم سندی نه درم صفت بدیدگی درم است که نه درم صبور جوان چهار درم صفت بدیدگی درم است که نه درم

اشتها صاف کردن

در اسم اعظم

این سرادید بیجا که روز متواتر بخورند خداست **فصل** متواتر بودن باید دانست که هر که در یک روز

ربو کند و در روز اولی نماند بداند که آن متواتر است و اول است و او در این بیت بسیار مصلحت دارد در روز دوم

پرده است و اگر کسی در یک روز و سخن آنست که هر که روز بعد بخورد خداست **فصل** سوم سداوت محل نوب

کشتی خوب باید دانست که هر دو باز در یک طرف بنشینند از نام آن سداوت محل گویند و او در این

بیت در شماره نهم درم تخم یک درم تخم درم تخم درم تخم درم تخم درم تخم درم تخم درم تخم درم تخم

نقاد **فصل** چهارم در ترا در اول باید دانست که هر دو در یک روز و در این حکم همانند و درم بزور اندازد

آزاد تر در اول گویند در او این نسبت که درم گوشت نهم درم با کمان بعد نهم درم پنج درم نهم درم

مکان نهم درم این نهم است و اگر کسی در هر که بعد و تا روز است را باید خداست **فصل** پنجم رکت بر محل

باید دانست که در هر دو در این معنی خون میرود و آنرا رکت بر محل گویند که در خون را سانسید و دولت بدوین

دارد و بخورند پنج کاواند آن کسی که با نهم که کاواند است در این در و بخورند بول چهارم نهم درم

مذکور را آن کسی که بر دو یکی گفته تا روز بعد سخن است **فصل** ششم گرم در محل چون معلوم است

تعداد

خورد و در آن ببرد از این لعاب اندازد آن را در کرم دوک بول گویند در او اول نیت سید زردم نقل داند  
 زردم جوان زردم تخم بلبلس زردم پنج زردم سبزه شنبلیله زردم سببنا نیم سیر سیر لادویه اسفند زردم بقلند زردم  
 تا زرد بود بخورمان الله شفا یابد **فصل ششم** سیادت بول که است زمین بقیه و غلطه در چهار دست و با بال کند

در دست و با خوراک ببرد و در او در این نیت از گونه زردم سیر زردم خاک سبزه زردم پنج سببنا نیم زردم تخم بلبلس  
 زردم صورت جوان زردم پنج زردم بقلند ربع سیر زردم نیم سیر این سیر یک کله است را جاشنی تا مدت سه روز  
 بد بخورمان الله شفا یابد **فصل ششم** سیادت بول بداند که بر است بقیه و زمین زردم زردم بول کند و بار

کوه در دست بول کوه شنی نیت حال که آن زردم زردم زردم تخم بلبلس در چهار دست و با کله اسفند  
 در دست و با کله سیر این سیر یک کله بداند که روز بخورمان خدا شفا یابد **فصل ششم** در یک بول باید در نیت

که اندم کوه در است کوه و پنج خورد در او این نیت زردم زردم زردم سیر سیر سیر و با کله اندم است  
 است زردم در او است که تا روز نیت کوه در این کوه خورد بقلند در زردم زردم زردم سیر زردم  
 جوان زردم سید چهار درم سید چهار درم درم بر است سببنا نیم سیر یک کله سببنا نیم سیر یک کله سببنا نیم سیر

روزیست که سیران نمیرد بجای که روزی که حلقه نامدار است روزی که خون جام حلیان نشانیاید **فصل** کما است  
 مول بدانند کوی است از زمینند از او بر زمین منقبند در او است شیره پنج نهنو و در سیر فصل در زشت شود  
 سینه زشت درم شیره که ما درم که سیر این سیر بجای است و در حلقه که می وقت صبح و می وقت شام بیدار هم طرفی تا روز  
 نوزمان اندک نشانیاید **فصل** باز در علم مقلد است مول بدانند که از زمین زشت است سیر و دو کوه ما درم است  
 است که خود در او است پنج است که در او زده درم فصل در زشت درم این سیر بجای که با شیره که ما در او زده نشانیاید  
**فصل** کلا سیر بجای مول بدانند که از زمین و سیر است **فصل** در حلقه است که زده بر دو طرف است  
 دو کوه است که سیر بجای است که در حلقه است که در او زده درم سیر درم این سیر در او مقید است  
 بر این سیر بجای که تا روزی که بخورد اندک نشانیاید **فصل** درم و ابو مول بدانند که سیر است که در او است  
 کوه درم بزنده و دندان است که سیر بجای است که در او زده درم است که در او زده درم است که در او زده درم است  
 پوست از او زده درم است که سیر بجای است که در او زده درم است که در او زده درم است که در او زده درم است  
 بخورد از روزی که سیر بجای است که در او زده درم است که در او زده درم است که در او زده درم است

سیر  
 کوه  
 درم

درم



در دیشم سید ابو حاتم آواز نیکند ساعت بی شنبه و با دوازده دوازده و این سبب سندی فضل در دوازده فضل  
 سیرج کجی نمونه این عمرک او بوزن شش درم و خورشید خورشید سیرج کجی نمونه این قدر است که کجی نمونه  
**فضل نهم** کت و سول بداند که است از دست را و چیت زمین که در دوازده دندان زمین که در دوازده است

سید فضل که فضل در دوازده با رنگ اجوان این شش درم مس او در دوازده سیرج کجی نمونه این قدر است که کجی نمونه  
**فضل دهم** مس او در سول بداند که است از دست را و چیت زمین که در دوازده دندان زمین که در دوازده است

از چهار کت سیرج کجی نمونه این قدر است که کجی نمونه این قدر است که کجی نمونه این قدر است که کجی نمونه  
 این عمر بوزن شش درم مس او در دوازده سیرج کجی نمونه این قدر است که کجی نمونه این قدر است که کجی نمونه  
 بداند که است از دست را و چیت زمین که در دوازده دندان زمین که در دوازده است

بر دهم نهم در این سیرج کجی نمونه این قدر است که کجی نمونه این قدر است که کجی نمونه این قدر است که کجی نمونه  
 است از دست را و چیت زمین که در دوازده دندان زمین که در دوازده است

این همه بجا که روز بروز زمین مقدار بخوراند ثفا باید **فصل نوزدهم** در دوران است بماند که است زمین بنفقت

اول آن دراز کند و زمین را ببرد و بنشیند و باز آسمان خود و با بنشیند در او است بسیار باره ببارد پس یعنی

این که در آن روز بسوزد و خاکش را با بر زمین و طغند تا زوید ثفا باید **فصل سیم** از آن بماند که است زمین بنفقت

و چشم پوشد در او است بنا بر فلوس خاصه یعنی سبی بماند هم با سحر و ما سندی بسیار در او است روز بخوراند

**فصل نهم** مایات در است بماند که است دم بخوراند و در زمین بنفقت در او است مولی باخ و در یک شیره

او بشود و با طغند بجا که تا روز خا در ثفا باید بعد است در دم گرفته باشد بسیار در او است در او است

بسیار سوزند در دم بنفقت بجا که تا روز خا در ثفا باید بعد است در دم گرفته باشد بسیار در او است در او است

این در او بخوراند در کربس سحر بخت خشی نفس در دم طغند سحر در است در او خا در ثفا باید در او خا در ثفا

است در است در او با و ما سندی بسیار در او سوزد و زده در هم بماند در هم در است که او در است در هم

بسیار طغند بخوراند در دم دفع خود **فصل دهم** از است عادت در است با در بعد از است دو بنفقت در هم بخوراند

این است که کات در سحر روز نیم سحر طغند بخوراند تیغی است ثفا باید **فصل یازدهم** از است در هم شده با و در است

عسل در

علاج او اینست بیارد کبودک ده ساله دست او را از زنده ستور و آب زرد و اندرون سر کسنگه در جلد زنده  
 سر کسنگه بر آید و قدر آرد بر کسنگه خندانند و سر کسنگه کسنگه کند و با دانه زرد و در دو دم دفع خوب  
**بیت نفی در علاج کسنگه** یعنی پیش از آنکه آنرا از دستش اندک مسکنده و در وقت  
 تو خورشید بر آید آنرا در دوید سندی نبرد درم سه گانه درم در نهان آید بر آنش کم که خوب زنده در مصلحت  
 ماست و کبر و زرد و زنده نافع **فوقه** اگر آب درم بول اندک اندک میرود در او است بسیار و خیار نمایی کوی  
 بهیون است تا کشیدستی چار و کشمش اصلاحی مال گسی این سرک و با نمونه کوه با نمونه روز در تاجار و در آب  
 را بدست نماید **فوقه** اگر آب درم در نهان و علق کم خورد بداند که این مفرک است بسیار و بسید  
 نیم سر زنده سفید نرد درم کسنگه درم نیم سفید دور که پوشک بکشد که تیر زنده در این برود در آب  
 آنست که در آوند خالی نوزده درم تمام شب در فضا خانه بدارد و در پنج نوزده خندان در جالبه تمام شب آب  
 و بوقت صبح آرد و نوزده سر تری و خوشکار در مات فلو طله آب خوردند و خوش آن در نه کم سازد در یک  
 نفعه بدست آمدی دفع کسنگه **فوقه** اگر بول است نوزده نوزده در یک گونید بسیار و در دل

صعیون این برود را سدیدوشی خرد مودنب کمیده و تا ویده و جاکه با بلشین کمیده که مٹی استور سعو  
 و آن برود را وید مذکور است و آن بی راز اندرون سوراج آلت ابجکله مذکور است که سعو  
 بول بسته با بیار و فضل گو و صعیون و خیل انوزه در نوره نسوستی کند و بی که با لذرا همچنان است از دو سوراخ  
 مذکور است و اندرون پیش است بجلاند و پس را یک دو ساعت بگرداند و پس را در آب بشوید پس سازد  
 اگر آب است آخو ساعت از غلاف و بر خیزد آنرا این در روید و بیار هر مدیم سوره و شوره اول آب  
 تر که بشود و ملک سوراج برود نوره مذکور اصل خسته در نوره سوزاند و در اصل آب برود و بوضی الی همان ساعت شب  
 کند سعو **بسته در نوره سوراخ** باید در نیت که بر چهار بار را ما نموند و آن را مارا با نیت سوراج کند بیار  
 جو سوراخی بیار برود و در وقت ما نموند و با تخم زنده که از این نیت ماست دیدیم ما او در راه برود در و  
 اندر ختم بجای کند و با بله را مای که نیت سوزده پس چهار روز نیت و درین جا بیدار جوان سید سوره نیت ملک سید سوره  
 فضل در در این سوره بود و تقدیر است بیدار باز روز دوم که ما سوره دو یا نوره نسویید و برود در و ما  
 که با لفته شده است سوره در و اندر اندک است تقاضا **مضمون** بدو سوره سوره بر آنند که پس را بندهای اندام که نیت

بالتور سوراج کند

آنرا

آن که مابقی بیشتر مورخ کند و برک خمر ما هندی و برک شبانی برک بریان در دیار برمی با این برک  
رابطه دارد و این است و درین جا خوردند برکت تا کل با علقند و روغن سوجان روز بند نشاید **فصل سوم**

کالی بند کس بدانند که چهار دست و پا است همچون سیخ و درانده است که خوردن می شود و اما کس کند عید

است که هر دو دست و پا را بکشد بند و این جا بند سید کورتر است با نمره برکت سادیده بر جاله رگها

کند ده با مالیت و بند و این در او بر نفسی اطباء گفته اند از جوان شبانی سدی عمره ساد و با علقند خوردند

نشاناید **فصل چهارم** بدانند که زیر سر خط باشد و از آنجا آب می رود در او این است برانده ای

نیز درم سید نیز درم کات نیز درم باروغن کند عید که زبانه سید است این است و برک خورد بر نمره سید به بند بالدی

آن خشت گرم که نشانده کند چهار روز و این جا بندید از جوان شبانی بهر چه پس این مساوی است خشت خوردند

**فصل پنجم** نوزدنی است بدانند که در میان می کنند در او این است رال موم لایه سید و روغن کجد بیجا که

در میان جاله به بند و خشت گرم که نشانده کند تا روز چهارم بالا نهند است خوردند نشاید **فصل ششم** و او سید کس

بدانند که تمام اندام است که نوزد و نشانی شده خون می رود در او این است که سینه دموال سبج با نمره سید

اینکه بیدارم و این چاه بخوراند جوان پنج نعل سینه جوان این همه است

اگر پارک در میان مدت نوزده روز بجای در ششم است شده با در این است پوست ختنه اش

نوزده دم تخم ملاسند درم صحران نوزدهم مقلند شیران بر در و ما بجای که است بر روز تا مدت روز بیدار ما

بفقد و نقاب بد **نوزدهم** بولیا است و یک حسن که ما نوزدهم در میان در ششم با و جمیع علمها هم را همین نعل دارو

گفته است بیدارم درم بیدارم درم سینه درم فضل درم فضل درم شیرش درم شیرش درم زنده درم

شش درم با بیدارم درم نعل سینه درم انچه شش درم نوزدهم سا نوزدهم شش درم صحران جوان شش درم

کوشش درم پوست سینه شش درم بر سالی شش درم سینه نوزدهم درم بر سینه شش درم سینه شش درم

نند میان شش درم کور کاف شش درم نوزدهم سینه شش درم دور شش درم سینه شش درم این همه بجای که

از کس در دیک مقلند نوزدهم سینه درم در در سینه درم و یک سال و با دماغه نوزدهم **نوزدهم** کوشش

بیا سحر کس است و نقت درم مقلند سینه درم سینه درم سینه درم این همه در در در در در در در در در در

کینه بولیا مقلند درم نوزدهم در روز نوزدهم کوشش درم کوشش درم کوشش درم کوشش درم کوشش درم

مقلند

مقلند

مقلند

نه فصل است اول انی نجات جو باید شناخت که در زمین آب بود بیدارید و در اندام که کوه و شب در او این پنج خوت  
 نوزده گده گویند ستانند و پنج درخت کوهه پوست درخت جامون این همه بر بر کوه تیره او کوه میر کوه دود و کوه  
 شیر ماه کاو میخانه کوه روز یا کوه سفید است که خوردند ثقیباید از تمام در و در استخوان و ازین یک در و در استخوان بود بیدارید  
**فصل دوم** نام او و آنچه گویند باید دانست که آب خنجر می خورد تمام اندام را تا نوزده و نرس خندانند و در او  
 است بسیار از این پوست درخت کوهه و پنج بیدار پوست نه سلوه کوهه است این همه را با او بیدار است در  
 اندازد و صابون است که کوهه تا نوزده و نرس ماند فضل در از آن که در دو نیمه از ایند خردند که بوشند  
 تا روزی هفتاد و هشتاد روز باید **فصل سوم** تم بیدار که تمام اندام کوه و ازین نیمه سرود و نرس در یک  
 گویند و از آب چشم صند در او این است پنج سلوه فرنی گده کحل دیو در بیون کوه سندی این همه یک یک  
 مشت در دیک اندازد و نرس است که کوهه تا نوزده و نرس ماند فضل در از دو دم است که در از آب کوهه است  
 و است که خوردند ثقیباید **فصل چهارم** نام او کوه کاو بیدارند که آب ازین در آمده تا و دم است که چند  
 و باید درین کوهه در اندرون دس و بیرون دس و بیرون دس تا نوزده و نرس بود تا و از آن آب که در چشم است رود

کوهه  
 کوهه  
 کوهه

دارد این است پنج بلک اجار کنند و پنج بادل پنج نویسی بین آنها بنویسند و پنج انور مال کسول را این نمک ساد  
در دیک اندازد و درشت سیراز خان بخون را در دوسر آن کمانه طلقه داخل که یک جور اندام است روز پنجم

کنند تا باید **فصل** تب نام او سنگین بود اندک است در روز پنج خورد و با زربش در دو هفته است سید الهف

دارد این با زربش قرقره سنگی است سدر انجم بکشد است اگر که سیراز جور اندام روز شنباید **فصل**

تب نام آورنده بود و در دوم حال چون در اندک از راه و برش با سر و در آب با درانه و علف کتقر خورد

و اندام کوه خود دارد این است کاکه کبک نموی است تازه سید است و در تمام است و در دیک اندازد

و شست سیراز از خم چنان بوشاند که در سیراز کمانه و اندرون آن شستند خالص چهار درم و نیم است

است را یکسیر بدنه تا روز پنجم طریقی که است جور اندام و انوزه دو درم سید دو درم با زربش طلقه نازد

تب اراده بود نام بدانند که است اندام خفناوند و سید است از و جز خورد و گاه اندک خورد در این **فصل**

باید کشتونی اصل در کس نور است که با نوره شبلی است نیمه در دیک اندام چو شست و تمام اندام است را یکسیر

اول از روز پنجم بدید باده این دارو بلند و در آفتاب بند و شفا باید **فصل** تب نام او است

بسیار است



تنت و بدانند است مادیان دریم میدند و دو شانه نده با و این را بمانند و در خورد  
 و دم بدم است اندر ز دو و ص صلا که تری اند علیح این که مادیان شهوت مت شده باش  
 است را بد از مالک است نمانند بعد ز دهن مادیان این دارو بخورد از زیر غنچه برنج شکر سر آرد  
 که درج سر شکر آغوش که روز تا روز است بخورد تا خوب باشد **فصل** است در تنگم تالیان میدوانند  
 ز تنگت دید از سر سد که با در جام به بند تا حتما گرمی بخورند تا بوقت مبین است است علیت گرمی در  
 و خوب بدید از دو در غیر تنگم خود و کسند و اندام گرم که دو در گاه که است از راه بد قصابی با درم  
 میرسد و ز صفرا و کولها و باد است به شوش خود با زنگی برای قصد و در بدن و بینی خون میرود و دارو  
 این ایدھی فنقره قل و ننگ تبرج با لایه موم کنول حار و حسته کنار کشته کجور حب مدوشت  
 تا غیر و رتا در الیتا پانسه و ما بد ملک فضل در از آمد کشیز این ادویه را جدا گانه کوفته جامه پز  
 کند و در بزرگ سر بر سر و شفا باید **باب** **در برونه** بدانند که است بر نه با سبابا  
 دستاره استخوان سلا که روز روز بر برگ در علیح او است بر جاکه استخوان میداره که بشه خوب رقوم

تنت گرمی در وقت برنجی نه با سبابا

سیرابی

دیناره رام که باشد استخوان که رفته است سیدید و اول محمد سیر بنیره نوسا و کیند و با جوب

رقوم رام که باشد استخوان که رفته است سیدید و مدت روز پنجین از روح که در فصل اول نوشته

ام خوردند جانین نیک محمد جوان و از این عمر مسا و بود و در بدنه سیدید متواتر بد تو فیض الله تعالی

یک استخوان سیدان آن را سیرید و نیک علی حاد و باید اول کجا استخوان زرغون

و کیند و قوم دمانه مخالف که بر آن گم ز دنیا که استخوان دوم تره دند و استخوان سنی بر کرم

مخچه مذکور را سیدید و قوم مذکور که از دنداره استخوان که از آن است سیدید و باز از استخوان ترناب

دید و یا از از قوم مذکور و باز از استخوان تر کس سیدید و همچنین که مجده بردگ آورده است بر دوزم

شعور از آنند ختم بر کذا که ختم اند بر جا استخوان سیدید و بعد از دو طاس از آنکه استخوان روان شع

و بر مذکور دو طاس و در سیدید که سیدید که سیدید بر یا مالیدن تواند و مالیدن نند مجده جاره اماس

کند و رفته شود و تو فیض الله تعالی و در استخوان راه آمده با اول از و سر کجایم سیدید

و از آنکه سیدید و سیدید بر نری چنانک شرف تو سیدید و سیدید بر سیدید سیدید سیدید

باز سیدید

از آنکه

برینست خوردند و دیده برهنجی که کند و از آنش با چک و تبارید هر روز دو وقت تا نیمه که از آن گذر نشیند  
خوبک با زخمان سازد که مذکور شده دو کت کند راه دفع نحو **و عسل** هر یک نیمه بر مانی یادت  
خاک که از پیدان خود دارو است نوش در دو توله نکند دو توله دارد و کند دو توله سحی سبب دو توله نکند دو توله  
کند دو توله آرد ما نسیم سوزن همه را جدا گانه گرفته آنکس و جابنیر که در سوره نور فلو ط سار و از نور هم کرد  
بول سار در آب حل کند در دو زمانه در آرد مظهر در اصل که نان سازد و بر بصل به سوزد و یک طرف خام بود  
طرف خفته کند و طرف خام را بر قاره استخوان فله به بند و بعد از روز یک دید باز همان نان را به بند در وقت  
در آب بول سار در سوره نور که نرم کند و همان طرفی نان را به بند دو روز یک دید همچنان که است از آن خود  
دفع نحو **و عسل** دفع بده عسل او است که بعد از آن که بزرگ شده است بدارد و وقت دیگری سوز را گرفته در  
خسب مذکور بر کند و با او فصال از جنس که جهت که لطف سیر و پوست آزلد برسد به بند و روزی که دارد بعد از  
روز یک دید و سوم هر روز وقت به بند در کشند **و عسل** استخوان که بزرگ باشد و جالبین باشد تا از باید  
اولی آنجا بر آید و از سوره خدیجی زند ادویه مذکور که با او نوشته شده است بگردد با او هر روز دو وقت از آن شکر

دشمن سرده کینهتیه همچنان کند از دفع لشکر باز نمی زند در روز مذکور باید که دفع شود **باب دوم در بیان دفع**

**بدرگاه و جوی در بیان دفع** اول در ایوان کسی سالی که کتبت آن قوم بدانند که پیش از آن روز در آن جهت از در و حلقوم

بدرگاه

بسیار خوب خورد و در حلقوم زود در او این است احوال پنج بر یک سیوه بار بزرگ است با بره فصلی فصل در روز

انوزده این بر سه و بار و عن کتبت نام اندام است را مانند در در اقیاب بند بر شکر بر شالی بر یک روز در این

بهر روز یک کتبت در این یک کتبت چو شاند و یک کتبت در این یک کتبت در این یک کتبت در این یک کتبت در این **فصل سوم**

بسیار است بدانند که در روز باید که در او در این است احوال پنج بر یک سیوه یعنی شکر انوزده سبانی سید و اراتا

فصل فصل در روز این بر سه و بار و عن شکر خورد از آن بعد از این در این است احوال پنج بر یک سیوه و در این جهت در این استوار

بجای که بر اندام است مانند در اقیاب بند و وقت نماز شام گرم که شکر نماند کند تا صفت روز

همچنان کند تا صفت **فصل سوم** از نو و ایوب بدانند که بر شکر اما ختم کرده کند و در وقت و با دراز سازد و در

دندان پس گو آن سید و نومان حدیثها از بر او است در او باید که شکر سبوی سبانی پوست سیوه سیر

احوال سندی فصل خورد انوزده نماند با صفت و در این استوار و در این جهت تمام است را مانند سازد

بدرگاه

بدرگاه

وزیر شمس آتش کند تا سفت زود بچین سازد حکم خدا عزوجل نشاید دروغ او در این کند **فصل ششم** سنگ  
 و ایوب داند که هر دو دست و پا اما سنگ کند ششم ترا مالش شمع و گردن در راز کند در او نیست چهار رتر سنگ  
 خاک کند بر انبوزه بپرسد با برنگ خاک کند اجوان بپرسد بح این سبب و با عقده است بپرسد  
 و دروغ کند و دروغ است تمام اندام است اما سنگ کند و در دست و پا در سنگالی بر فانی سنگ بر سنگ  
 بیجا که بید و تا سفت زود بجا که نشاید **فصل هفتم** کبوتر و ایوب داند که در بفر اما سنگ کند در او نیست  
 در البانی درخت بید بفر پوست کلر بح با ره کوره یعنی سنگ سنبل سیگوه این همه در او ما دروغ کند  
 شیره سنبل شیره با نثره برود و بفر را بپس از درخت رام که سنگ تاده دید تا سفت زود نشاید **فصل هشتم**  
 و ایوب بر او بود اند که بفر با لبر و دیکبانی بپسند و بفر در او آن نیست چو شمشیر تلخ الوک پیل مورد  
 آنچه با برنگ با پرا پوست کز شمس این همه در او سا و با دروغ استور بخورد اند و دروغ کند بر اندام است  
 بپسند و ناس انبوزه در سنی است دید و خاک در درک اندرون بعل باشد یا در با شیره سنبلی خاک انداخته  
 در دیک فام که تا سفت زود بفر بپسند زود نشاید **فصل نهم** او بپسند و ایوب داند که بر سینه است

بعضی از اسب

بزرگ شوند آن را در وقت بزرگسالی بزرگ ناکل بزرگسالی رخ سبزه اجوان سیر این سیر سبزه و باره  
 ماکه کوه است باید دید بزرگ شود بزرگمانندی بزرگ سبزه برساند نور درون دیدن آن آب بندازد  
 و چون در جاکه راه نماند آنجا برسانم که تا وقت روز بنزدن تا باید **فصل نهم** در کوه و الوید اندک رود  
 است تمام آنرا کنند در وقت جو کسار و ذل برش زرد جو کسار کنند این سیر سبزه آب کوه یا سبزه ۹ ماه  
 سبزه را م سبزه روی است اول روز است را در غن نجده باله و بجهه این در و باله و این جا باید اجوان  
 سیر سبزه با طقتید تا وقت روز نشاید **فصل دهم** کوه و الوید اندک تمام سبزه نماند و از سبزه آب رود  
 میرود در در و در و غن نجده روی سبزه با کوه نماند بجهه بزرگ سبزه آورده در دیدن آن سبزه را م کند و در  
 جاکه نماند آخر زمان را سبزه تا وقت روز غن نجده سیر سبزه اجوان کج این سبزه و بجاله با طقت  
 بخورند تا وقت روز نشاید **فصل دهم** جو کسار و الوید اندک و دست و پا آنرا کنند در و این خاک اندون  
 در در سیر و ذل کوه یا سبزه سبالی مخلوط که گرم سازد و بید و ببالدیش خشت گرم که سبزه  
 کند نو مان خدا سبزه تا وقت روز غن نجده و این جا دید بزرگ ناکل سیر اجوان این سبزه و

سبزه  
 کوه  
 سبزه  
 کوه  
 سبزه  
 کوه

آلی

آس کند و بارون سوز خا تا نقت روز خایید **فصل دهم** و او ایواند که زیر شکم است اما شکم در شکم  
 او را یاید بر آید و حمر است که خوراکند در او است سندی لونت رجا آن بزند این سندی شکم در شکم و بارون  
 بیداند که تمام اندام است بی بزرگ شود و آن را شکسته خون بر روی آید در او این سندی فصل دراز  
 فصل که بید بید آمد سر باریک این سندی او آس که با بطن بید و سندی و انوزه با بطن سانس  
 دید تا نقت روز خایید **فصل دهم** در آن سندی و بارون بیداند که تمام است را که نوند و آن را که نکت  
 و بشکند آنرا در فصل یازدهم در او نوشته ام همان در او همان سانس هم بید تا خایید **فصل دهم** صلا  
 است و او بیداند که در شکم است دوم سندی در او در این سندی باریک انوزه شکم شکم شکم  
 کو تو الا یونین سونین پیش سندی این سندی و بارون بید و در شکم سنی بر سر با باله و خشت سانی که  
 باریک بید که بر بید و جابر بر سر بید از شکم سندی سندی سندی روز خایید **فصل دهم** سنات  
 و او بیداند که زیر شکم است اما شکم در شکم او را یاید بر آید و حمر است که خوراکند در او این سندی لونت  
 رجا آن بزند این سندی او آس که با بطن بید و سندی و انوزه با بطن سانس هم بید تا خایید **فصل دهم** صلا

و او بیداند که زیر شکم است

پایخانه صاف لاشکی دوا

لعاب غلیظ

دوون کاوینکین الماس

و خاک اندرون دارو در یک دو یا یک بر اما پس کنند تا سخت در زمین کینه نشانیاید **فصل نهم** آتش از  
 بداند که بر کس است نرم خود دارو او با بد بگذرد اما که اچار کنند اول خود شیرین بر سر او در و یک گدازند  
 جوش دهد و آن دارو با خجرات است آرد بد تا سخت روز نشانیاید در از آن خوب جوش دهد و در و خورند تا در است  
 درخت بسیده مسی زیره سفید این بر سر او با خجرات است آرد سخت روز نشانیاید در از آن خوب جوش دهد  
 این دارو و خورند پوست درخت بسیده مسی زیره سفید این بر سر او با خجرات است **فصل نهم** جوش تفت  
 بداند که کمال از این است غلیظ افتد هم چون نیرس در چشم آن یک یک دارو او بسیده مسی آرد و در زرد  
 این بر سر او با بول ماگه کاوس را خورند و همین دارو در دست او اول از کمر کند او را بشوید با چهار روز نشانیاید  
**فصل نهم** در یک کمال در یک بداند که بر دو کوش است اما که کند و گرم شود و کوش را با او راح کند دارو او کند  
 کات جهان نو رنگ خورد گوگل بنب مختلف این بر سر او بر کوش است و این چاود بسند می آید  
 بر زهره بر سر او بار غش دهد تا چهار روز نشانیاید **فصل نهم** او یون و او بداند که تمام بسند اما که کند و کوش را با طرف  
 یک کوه در یک رفتن شود دارو او در دست را که کت بدو این دارو کند تا کانی کند و در در بر کت در دست

بازای



باشند از دوی در دیکند و از آنکه ختمه چون نذو آب گرم برهنه باشند و در جا نذر ختمه برهنه کینند تا که  
برسد و این چای بد اجوان نیک بسته کونب انوزده این همه مساوی با روغن پاشیده را حادید تا چهار روز نفا باید  
**فضل دروم** و بود و بود نند از نهد دست آمار کنند و با هم آمار کنند در این سنیابی برکت کل سبزی  
این میران مساوی که و غلظت ختمه در فضل کم نموه آتند بسته کینند و این چای بد سینه فضل در در فضل مور  
اجوان میران میران مساوی است و چهار دروم با غلظت چای بد نفا نقت از نفا باید **فضل دروم** حاکل دست که ران  
چپ ران دست آمار کنند چمن کیمک و از زرد کوه زرد بر شدم آمار کنند در این همه آمار در در و این دست  
سج کبار جو کبار کونایا در کس یعنی بر کون نیک سندی فضل در از زرد جو کبار سنیابی و باب باید  
در جاله آمار سنیابی باله و این چای بد سندی سینه ریح نیک کند و اجوان و آمار میران میران مساوی با روغن بود  
و از کحل علت شده با دروم بزند و زردین و نسی آرد و دو آن است که میرد **فضل دروم** کنگار را بداند که  
حلق سینه نموه و از خورد باز بر ناکند و در کوهی او او زنی آید و ندر و نفلور نماند او را در در این دست  
جو کبار نموه سنیابی و آن جو کبار کم که کفونایا کند بر کون زرد جو کبار میران سینه در دست سینه نیک این همه

و بود و با آمار کس کس کس کس

او کس

ادویه با شیره سنبل سادیده در آوند خالی گرم که بر طوی ایست کند و روز دوم بآب شسته بید با زهمس طرحی بسازد

تا چهار روز در این جا بید برکت ناکل سیراجوان سندی فلفل مؤثر کج این سیرک و آنس که باروغن جادو نماید

چهار روز و راه کلو برون نشکند بشکوف و در اندرون نشکند ایست **فصل پنجم** آورده در و بداند که

برود دست زیر آمان کند همچون که با شیره کشندان در اول شتر زنده و جویا سرجی سیرا لونا سیرا با تخم قناری

سند شیره است که در چهار اول که این ادویه مذکور است و آنس که با شیره مذکور بجای خسته در وید خالی جوش دهد و بالدی

اما سیرک و این جادو اجوان نونش سندی این سیرک و باروغن کجا منتهی تا در وید بخوردند ثنابید

کامو بداند که برود با زبر و در آن که نحو عصب او این است اول که در شتر زنده و کشنده سیر برون آنس که

با تخم قناری سندی سیرک و ادویه مذکور است و دید خالی که نحو عصب باید راه بسازد و این جادو زنده اجوان تجویس

خشد سیر سندی با زبر کج این سیرک و باروغن جادو ثنابید **فصل پنجم** ثنابید ثنابید ثنابید

که نحو عصب او در گهای برود و سندی کشنده فلفل در از فلفل که پوست بر کشند و جویا سیرک و با شیره ۹

سید بجای که در حال گرم آن راه را ایستد و این جادو ایست سندی تا چهار روز ثنابید **فصل پنجم** در ثنابید

و با لوزین اماس

برود با زور ان کند

ناف بین جویا لوز

شتر زنده

کی دو

بهر آنکه از آن ریم می رود در او این پوست که مانند می خند که با درخت با باریک آکس کند و آن بهر آن  
 را باب گرم بشود و باروغن هر یک از این آرد بر بهر آنکه اندر زدن که **فصل پنجم** ماسو و لوبو بداند که  
 تمام اندام است نشود و نشند و اندرون که پوست نماید و گوشت بزرگ همچون گوشت و در میانیدار و در او خوب  
 است و خوشتر خاسته پوست درخت و مانند و صدف این بر آن جدا جان نوحه عمر خاسته را را بجا که مانند  
 و باب گرم که را ما شفا شده است **فصل ششم** در رسها جازم **قسم اول** بداند که تمام اندام است که  
 یاد که با و راه مانگند و از اندرون است در او این مگسند آکس که در کس نیز مخلوط ماسو با راه  
 بند روز دیگر یک تیار روز پنجمین روز شفا باید **قسم دوم** رس بداند که دریم بول می اندازد و در او در او  
 یعنی تری بیون پینا کشیدنی جازو کشمش ادجی مال کشنی این همه ساد و با نیز مادی بجا که تا چهار  
 روز هر روز بخورد شفا باید **قسم سوم** در نیمه بداند که در درمان بهر آنکه بزرگ است هر دو طرف یا بطرف علی  
 او این که خوب بزرگ بیارد و لوراح کند و آن خوب درین بد که از راه لوراح است صلیبند آن بهر آن  
 را بخت کند و بیارد بیون سفیدی فضل موثر در خوب این همه ساد و با نیز مادی بجا که در میانیدار آن بهر آن

بهار

بهار

مانت سازد و چون بزرگ در دهن رطله بنمید بر دهن نجیب تا بوقت دو کلاس حوض در دهان نهد بر

بجده دور کند تا چهار روز پس طریقی تفصیلاً **در سنه اول** در سنه اول بدانند که کله است که کند دارد او

نوعی که از کله کله را از این سیرس و با شند است و معنی بگفتند چنانچه تا چهار روز نیکو **در سنه دوم**

**در سنه دوم** در سنه دوم در سنه دوم در سنه دوم در سنه دوم در سنه دوم در سنه دوم در سنه دوم در سنه دوم

بسیار پیدا آمدی سبانی سیر ماکل ادویه مذکور جدا جدا باریک برشته کنند و زیر در و کله کله است

و سندی فضل در در فضل مؤرخ عمر با بگفتند چاشنی در چهار روز در آب را در آفتاب است در در تفصیلاً **در سنه سوم**

سپات در از هم بدانند که برود دست یا برود با آماک گفته که کون نگو امید از آن است که در اول عمل

نماند در اول کند در او است سندی پیدا جو آتا فضل مؤرخ اجوان کونست سبانی این سیرس و با بگفتند

چاشنی در چهار روز و خاک اندون در در یا بول منجره در در فضل کم که هر دو دست و با است تا چهار روز

بزمان خدا است تا تفصیلاً **در سنه چهارم** و ابویک تنه بدانند که آب بر تمام اندام که مائی بزرگ شود و کوه باشند

دوم بدم خبازه کند از ابربان و کتی جنائی گویند و بدانند از زمین سیرد در در او این است سندی فضل گردد

جلد اول که کتب کج همول

و ابویک تنه بدانند که

فضل در در

تغذیه در این زمان بویست در سگوه ۹ تا سید این برابر با روغن خاشاکی دید دخت برین که در سگی باشد  
 سنبل تا کل شماره این را بشود در فصل گم که برود و سگ را این کند تا چهار روز که در فصل **فصل صدم**  
 سنبل است بدانند که تمام اندام مکه و مویست بول کنند در او این با بزرگ روغن بر سر انداخته و سگ را در روغن  
 ترسیل بر سون نیم روز روغن بخورد و در او کباب است و خشت گم که با بزرگ سید اجیر سیده در نیمه جاد شده  
 سید کند و در اوقات سید و شب سید و روز در اوقات سید و تمام است روغن مالده تا چهار روز تقابید  
**فصل نهم** مریه بدانند که با بوی است و بر دو لبها خشت شوند و می ترسند در او این است سید فلفل که فلفل در روز  
 زیره کشید بنمید سید آله این نمرد برابر جادید و دیگر با بزرگ است در او این زیره بنمید سید آله  
 تمام مریه در این تا چهار روز تقابید **فصل دهم** حیوان که در زبان است که وسیع خورد در او  
 این بویست در مگر شهید زیره بنمید این همه برابر است بدید تا چهار روز تقابید **فصل یازدهم** میدار و کنگر بدانند که  
 این خوردن آب غلیظ رغبت ندارد و در تمام است خشت گم که برود و سگ را در او این بویست در سید خمرک  
 نیمه در روز زیره بنمید سید چون سها تر و در کنگر سینه خاک بویست خورد و خوب سنبل تا کل شماره این فلفل مریه فلفل در روز

سنبل است بویست بول

بانی گها س بویست زبان خنجر

و اما بنده این همه بر بر عقد نفست و زیند نقایید **فصل ششم** کبری رو کند که از هر دو طرف دم گم

رو دو گوشها کینند و رو دو گوش خشت شوند و عنق و آرنج که خورد و در او است سندی فضل که فضل دراز

بسیه بسیده آمد بیدر مونه انوک دیو در برنگ این همه ادویه و آس که روزی نقد از نیم سیر بادوشن

ماگه کا و خلط است بخورند و شیر ماگه کا و کسند سدر و رو که کبری رو که در چهار روز بخین سازد **فصل هفتم**

حذر روک و کل نور رو کند که از هر دو چشم آب روان شود و در هر گان مومیزد در او است که از هر دو غده کسند

فک و خل بول کا و این همه ساد و بیچارم که سبب را بسید و همین ادویه در جام انداخته زه بند و تا چهار روز نقایید

**فصل هشتم** رو کند که از دین و نبی است آب سرد و مومیزد در او است سندی فضل که زه بویه فضل دراز

این همه برابر با شیره ماگه کا و آس که در یک آب منجمد است چا دیده و عین فانس و دند نامت کشفه نقاید **فصل نهم**

سب رو کند که از دین نبی چشم از هر جا است و سبب که در دینا لورم شود و سبب خورد و در او است دیو در

برنگ تخم صندل بیدر مونه بارنگ این همه برابر با شیره ماگه کا و آس که ادویه کور عد کور است سب را

بیدند نامت کشفه از روز نقایید **فصل دوازدهم** سبب که عین خورد در دینا لورم که در دینا لورم است شیره کجین

اندر

زنی که بر شیر مادر و کویک گرم که سرد کند و سندی نشین درم آن کس که جگر کند و درد و شوره انداخته بیاسازد

و گاهم بر در آرد آب را با لکه با بر دوشیره ناسی در اندرون بینی شوره زده خود را کند آخر بر لکه چسبیده

باشد درون صورت و همچنین تا روزی ناسی در نسیاید **فصل نهم** اگر نبد ما با سپایی است در دو اما سبب است

نکستنده با یک آن کس که با بول آدمی در روزهای و بده تا و اینجمله بر آن کس که چون خشت کوه باشد آن بر در آتون

و بر کت سندی اندک اندازد و بچوشاند و در آب سیدورم که سبب سیم دریم **فصل دهم** اگر با سپایی

و نبد ما با سپایی در آورده اما سبب است با او را در او این سیره درخت کبر که در آب جفن در رود سیدامی است

گرم که سبب نسیاید **فصل نهم** اگر اندام مادیاتی جا بول آن کس که کشته شده با در او این کتبه نمی خاستر

آن کس که در خانه اش گران باشد و فاجعه رود و برابر در دیگ حای با فضل گرم که در جگر او بیاید سیدورمان برا

جمله آب اما سبب دفع نفع و ادواح التین **فصل نهم** اگر محلی که چینی از اندام مادیان برون آید از این بان

و گویی بماند او سید در وقت زائیدن که بیدری آید آن مادیان می رود و فاما در او این سبب تمام کج کونست از خوب

آن کس بر آن سبب است چهار روز بنید و بماند اجا خود زود نسیاید **فصل نهم** سرگرد و سبب اندام است در نفع

دارو این برنج ریح میر بارنگ کس که جایه پز کند و در دو میر روغن کنجد آنخورد روزی سه بار بخورد

مجلس اسپر ز دشمن رانده فی الحال استغیابید **فصل دهم** کند و ابو بداند که کوه و رود کوه است اما کس ندارد این است

بجای کیکول کوفته و بارنگ کس که در میر بر پز فضل گو دو توله نیز آس غصه و نیم درم چنانکه کور طغند است

روز بروز خورد اما کس کوه و غصه **فصل نهم** مقلوا بداند که بر چهار طک و دو بار بارنگ کس و بر چهارم خنک است

سپاس کند و است بر زمین نشین عافیت و بعضی اوقات تا پیا میر زد و از جالبه و اگر کند خنک قدم بنماید این

در اعور گویند در این برنگ کل میرا جوان سندی فضل مورچ کوه کل بارنگ کس نمونه پوست سنج بگون

ان میرا و آس که جایه پز زد و در رنگ رار ریح میر و درم و سنج در ریح میر روز عادت رفته بند و بر

برنگ کس کل پوست سنج سینه کجا کوفته زم سازد و از زنده شانه تا سم برود دست را به بند و مقلوا دفع کند

**فصل دهم** مید و بداند بر چهار دست و پا اما کس کند و است در این سستی درم مالم ریح میر

درم میر که ماه کاه و مقلوا کس سینه و صبح ماه روز نیمه سخن قدر است بخورد اما کس سینه زود شفا یابد

برو و پا اما کس که سخت و بزرگ مثل نار کس بخورد در این سنج بگون دو میر نیم کراخ دو سیر **فصل دهم**

باید در



بلادر و میر باوخی خود میر این نمک و بجا که از تمام حشر تسکین کند و در شش گفادر در این سل دو درم  
 و کند که اول میر بگردم آنس که با روغن کبک فلو طس آمانس با سار الیب کنند و در دو درم با شیره بنویسند با سار الیب  
 باز کند با سار الیب کند تا چهار روز روز دو درم درم که بخت از با سار الیب که جا که آتیده خورد و در تمام

کند که از دروش و پستان حشر مذکور حاصل نمایند بنویسند که از این خنده با سار الیب مذکور باشد ثفا باید و همین سل  
 صبح هور ناما دفع کردند **فصل بیادوم** اگر این بر گرفته باشد با روغن کبک خالص شیره تا قوره سار الیب

باید و بعد برباز و در اندام اینست و بسیار مالت دید که در تمام اندام در خورد و در هر یک از اعضاء  
 بربزد و همان روز شیره تا کل روغن کبک بجا آتیده تا پس دی و همان روز شیره سنبل شیره پهل سار الیب و در میر خوردند

و تا روز تا پس در وقت ثفا باید و بنویسند که در جابره سر کوبتی بسته اندرون کوسها اینست و لم  
 با جابره کوشن بجا آتیده از روزی که در او بعد از روز یکت بد و اندرون بر چهار فرودگاه در آن کوه آب گم

در یک روز خوردند ثفا باید **فصل بیادوم** یعنی زیم از سبب میر و بداند از سبب استرام شده باشد  
 آن را آن فصلی و در طرف رخ شش و رخ و شیب در چشم چهار و در دو ساعد چهار و در چهار و در دست چهار

نت بر دو طرف کوه نشین کوه برفی و یک کوه بر سر و ددم بچنان درخ آتش کند و ناکه اول نور زنده

دودان در درو سلاق بنی رشون دودان بدان رسد بزم از محل دماغ همچون پوست کاله برود اقد و کاشنی

گلفند ارجوان سندی فضل گو فضل دراز تخم جو کبرج کوشت بار و غل بکشد است روز بدنه ثقیابید

نات کند و زنده نور زنده دودان در درو سلاق بنی رشون کاشنی کار خوراد اضا و جاله به یاد زرقه امان طری

بدین درم دفع نحو *سند* بار دست و یکجه فضل گو و نفع همه سخن بر دو باد کله در ربع کبر سوز

گرم کله در میان او دود درم دیم ادویه نیکوراند خسته ناله دیم در این جا خوراند میاب بود و توله ارجوان و رسا دو توله

عاقه و توله کله کاتب سوزند کند ناکه سرتویک عنولت سیر روز دیم سوزند کسیدت سرت سیر و خوراند

سندرم دفع نحو *سند* سنج گرم کله چهار دماغ بر دو طرف و یک کوه صلتوم سرت در چشم دودان دیم

برود *سند* دفع نحو *سند* سنج گرم کله سنج دماغ بار یک بنی سرت در چشم دودان دیم سندرم برود *سند*

است منی آب از بنی سرت کله ادویه او این است دورله بزرگ و خنده شوره او بشد و بار و غل بکشد کله کله سرت ناله

و این جا خوراند سندی صفت کله بدنه ثقیابید *سند* دفع زکام *سند* سیر در فودل زنجبیل فضل صفت کوشت

سندرم

نفل در فصل مهر حرک این نموده و یک آن که جامه بر سر سازد و مدت روز متواتر هر روز در دم در میخورد  
دل در برود و باقی می پندارد پس نمونده و آب زمینی رفته در دم روز کام برود **کتاب در دفع کوفه و سردی و سردی**

اگر آب در جفت کوفه شده با و میس خوردن علق کنند در او این است برنج اجوان بونگ کش نیز زو نمیدرخ بیدر

بیدر این نموده و در دیگر در دیگر از در چهار هزار کج باشد که در دیگر باشد نفل در از دیگر انداخته است باید بدست

چهار روز از تمام اندام بیدر باشد **کتاب در دفع کوفه** است که از نور آمده و دم مسکه با آن را با بدینی بر دو طرف نشتر

زند تا خون نیارد و در این بخورند که در زده درم زبره درم شکر تری یکم این همه بخورد است تا بد تو مان خدا

سقا نماید **کتاب در دفع کوفه** است که از نور آمده با و در دندان خندک باشد و خوردن در نه و علق مسکه است

اور این ادویه بخورند در در درم بر یک تنج یک مشت و شکر نمید یکم بر بد بعد از آن در در دو طرف است

کوده در میان کونک یک و در هر یک کونک بونک شکر کونک دانه بد و جانند کور عکرات است اور بخورند تا دفع **کتاب در دفع کوفه**

از آب زلفت و در اندون و کوفت راه نشسته کج باشد با و بر خون شده با در در چهار روز در یک خون کش عین نیک

سبب خون نمرد و در بند و میسند با برنج گوشت نام زرد چوباب بنویسند و از میسیده بالا سینه

و این چنانچه خواند این بول آید میسج سیر بولست از نیم سیر درخت پس نیم سیر باریک کوبید و در بول نم کوبد خوشنخون  
 یک کفک غلغله و دو سیر نم انداخته خندان کوشاند که تمام بول خشک شده قند و پوست درخت مانند فروز آورده و تن آب  
 دیده بخوردند ثقیابید **در سیر** اگر کوفت راه و ماند کوفته و مانده شده با قدر سر کس گوشت کوفته باریک کوبید و در سیر کوبید و در  
 کس نش کوی و در سیر سینه و کف سیرم که بر آنجا بگذارد در حال سینه کوفته **در سیر** سیر از کوفتنی مانده شده با قدر سیر  
 ببار دوم کاند و در سیر بند و کف سیرم که بر آنجا بگذارد و سیر کوفته **در سیر** اگر سیر کفنت راه مانده شده با قدر سیر  
 پاک در روغن ماهی کس کند و در سیر سینه بزرگ و کف سیرم که بر آنجا بگذارد **در سیر** کف سیرم که بر آنجا بگذارد  
 بر دست و با آماش سینه و کف سیرم که بر آنجا بگذارد و آب کس نوشند و در آن کف سیرم که بر آنجا بگذارد و در آن کف سیرم  
 دارد و او این زیره سیرم که بر آنجا بگذارد و در آن کف سیرم که بر آنجا بگذارد و در آن کف سیرم که بر آنجا بگذارد  
 هر روز بوفت سحر و شام در وقت خوردن در وقت بخوردن در وقت بخوردن در وقت بخوردن در وقت بخوردن در وقت بخوردن  
 بر آب کف سیرم که بر آنجا بگذارد و در آن کف سیرم که بر آنجا بگذارد و در آن کف سیرم که بر آنجا بگذارد و در آن کف سیرم که بر آنجا بگذارد  
 مذکور بدو در آب کف سیرم که بر آنجا بگذارد و در آن کف سیرم که بر آنجا بگذارد و در آن کف سیرم که بر آنجا بگذارد و در آن کف سیرم که بر آنجا بگذارد

۹  
 ۱۱

سجده و ارا بدست گرفته بردارد و عوارر کند ثغاباید **نوع دیگر** از این است زیر شکم آمانس که از اریزان بندود کتبه

تعارف و این خفرت نیز از هزار بادست علیل و این بول سیاهی نیز در شماره نمویه میزد در جا آمانس کند

و مذکور است که چنان سازد که سرخ شود و او را خاد نماید باشد زیر شکم میزد و شماره کا و نمابادی نه است آن را

را در دست و بعد از شریک بر این دست بیدار و در متواتر میمان کند و در او نمابادی نه است

همان طریق است که خوردند و غیر او نیز همان نسبت بجا آوردن ثغاباید **نوع دیگر در دفع زرد باد** بیج هر چهار درم نیم نعلبکی

رومی چهار درم و نیم نونث ربع میزد درم زیره سفید درم زیره سیاه ربع میزد درم نیم سکه ربع میزد درم تبا نیز درم

زرد چوب درم اندازد درم اندوز درم فلفل ربع میزد درم بر سالی ربع میزد درم نیم نونث ربع میزد درم

را عدد صده گرفته تا یک کس در شماره سیو ما مذکور فلو ط که همه سازد بر روز یک مد است را بد ثغاباید

**نوع دیگر در دفع زرد باد** از چهار دست و پانزده حصیله تا حد تک آمانس سیده با و حصیله یک شمشه با علیل و این است

که اول از حصیله گرفته تا حد تک سر زرد چوب از جا بجا برود و بعد نمک خورد و بار یک کس که بر زخمی مالود و با

برگ و باب در یک نیز درون یک در دود یک زرد چغندر آوردن و یک و اگر زخمی را بپساره

آن دو دود بسیار در کل کتیران دیدن بسیار زد و قدر ملک خورد و مریض کا و مریض کجا که در اصل کند

و بسیار خند بکنی کنول و وصلی که در آن کل و مریض کور کند که به مریض و با و در جابه کوب است از آن

کل مذکور گفته تا با در کتیران کتیر کند و باز بسیار کتیران کل طریق می نمک با و بعد از آن در کتیران کتیر

شمره آن کرد و توجیه است و در وقت تمام اما کس وضع کتیران کتیران اگر اما کس کتیران کتیران کتیران

کردن و خون سید علیح بند و کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران

دفع کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران

شع کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران

و از کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران

خوراندن کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران

کتاب در آن کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران

و کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران کتیران

آن از کتیران

آنرا بسوزد و با سکه ماده گاو مخلوط کند که سینه تافت سبت روزها باید **فیدرینه سگوی** بدانند که  
 بر دو بار که شوند و اگر بشکند و از آن که آید و نکند سینه سیر سنبلانی پوست در سینه عهده را مساوی  
 بگوید و بر با سینه با چهار روزها باید **فیدرینه زغ** بسیار چون نود هفت که می کشن از دو ذراک  
 و از سینه بر دو کینت که بر آن زغ بندد دفع گردد **فیدرینه می زغ** شده یا سینه بریده با وصله  
 آن کمال را بر مالده و نک خورد در که جامه که با سینه بان خندان مالده که خون بد آید باز وصله سینه مالده  
 همچنان که تائیده عیده پینگی نام برنج گوشت زرد چوبک بریزد و جامه بندد که سینه و زغ از پنجه  
 کنده از دفع نفع **فیدرینه** است که زغ شده با بسیار کندک دو درم سنبل دو درم سوجی کنار دو درم تو سیدوم  
 عهده است که در سینه سوزن کند سینه و یک عهده سدد و وصله که در دیک کوشند عهده سنبل سدد و در که در خون کوه  
 سرد کند و سینه کور در آن داخل خسته هر روز تا مدت هفت روز بر جان زغ مالده و بعد از آن بر آن سینه خسته که  
 است و سوره و سینه سینه که ربع سینه غش سینه روزی فقط هر روز بندد و اگر با سینه سینه بندد  
 نوزمان حی تعارض دفع نفع **فیدرینه** از این بوفت دو ایندن بسیار بر سینه سینه سینه سینه

سختی که در چند نیمی از آن سر زده بعد در روز مذکور بباله تمام خون را از آن بکشد بدو خواهد انداخت بعد بر کف با بول گوی  
بر آن شب کشته روز دوم و وقت بنده و بعد در آن کوه با روغن کبک بر آن شب کشته بر آن شب کشته فراموش  
بر حالت کتیره فلک سینه با بول گوی بنده ما که با بول کبک بر آن شب کشته بر آن شب کشته فراموش  
**نوع دیگر** محالست که در آب میوه بر این کورس و دیده و فلک سینه و فلک لایوس و روز دوم و خوردن آن در ختم تیب  
و حبت تیب **نوع دیگر** وضع زخ سنبل سنبل یا بنیره بنو بر طرف استخوانی که بان صغی بر بدستی کند و بر زخ محالست  
روز سوم تا روز مالد زخ با قند بعد بر کبک و بنده تو تیار در زنگ را از عید سیر بر آب کبک در روز مذکور  
بجای که مثل قرص نرسیده زرد در روغن ما که کا و در طرف استخوانی بر میان کند در روغن مذکور روز چهارم پنج نوبت  
بر جان زخ با لک شایب **نوع دیگر** وضع زخ است چنان و در سیدر کابنا جدا گانه آن کف در کف بنو حفظ نموده بر یک  
بید اگر در شتر بر جان زخ بنده و در روز دیگر بنده بدو بنده که از پنج کنده بانه از کنده بنانه باز در دست که کنده  
نوع بنده و توفیق استخوانی زخ از پنج کنده در دیده خشک در پنج و ماست دریم که به خاک در بر آن مذکور در در بدست  
روز پنجم بنده و حبت **نوع دیگر** وضع زخ در این در حبت در این در حبت در این در حبت در این در حبت در این در حبت در این در حبت

مذکور



مدد و تهنید یکدیگر حصه خاکستر رود پوست مذکور بر نه جاره در ششم بر رخ تا که خوب شو می آید با لوزنان خدا نشسته

رخ دفع کوفه **فصل دوم** عید ع مادیان که با نیکو دور که از دهن مادیان افتاده باشد دفع است **فصل اول**

مادیان که باز نیکو دارد در آن رخ نوزخ درخت پیراضی حکنی یا باغی جارو عید دور پنجم برابر آن که نیکو باشد مادیان

بجاست نامت روز بعد فرمان صد احوال را برود **فصل دوم** که بسیار کم افتاده باشد نقت روز من او به مذکور بود

و هم می که کم افتاده باور درم روز درم ششم نانت روز خورد بر کوفه **فصل سوم** جهت بر آب سارو

مالم نوزوم بابت بون درم بار یک آن کف بر روز بوقت سحر کاه سحر و غن این خورد را و بر نوبت را و بر وادویه

مذکور فلو کوفه بقیه فرج روز یکبار از آن کوفه است و یک روز به شربت و کفیه مادیان در دویه مادیان بخورد و بسیار

کله کوفه در چهار مرتبه بوقت شام عید و بوقت ششم بر رخ دو مرتبه در رخ نوزخ کوفه و دو مرتبه شکر انداخته

بخورد و در آب است و مادیان نیکو است و نیت بر رود **فصل چهارم** در آب سارو مادیان و لوبان

و کم افتاده باشد این در او بد بجم کافور بر رخ مویز است بر رخ مادیان مادیان مادیان مادیان مادیان مادیان

بفت کف و روغن و شکر آشوبه و ن این بریده روز نایت و یک روز به خنان خنان قوت کوفه که روز چهار مادیان

راتوان دله و همین ادویه درم سبب درم روزه شود و غن اینجکه که می خورد و در کم شده باز در هر روز که

الایه در مین شکر شده شود و غن اینجکه که می خورد و در کم شده باز در هر روز که

بسیار که کلمات درم تخم سبب درم باریک کوفته بر روز نامت است و کوفته درم سبب درم سبب درم سبب درم سبب درم

الایه در مین شکر شده است و تخم سبب درم باریک کوفته جالبه تر کند و در روز که در مین شکر شده

تخم کوز کوز درم سبب درم سبب درم سبب درم سبب درم سبب درم سبب درم سبب درم سبب درم سبب درم

شده با و از عسل که در مین شکر شده این در روز که در مین شکر شده این در روز که در مین شکر شده

بجز اندک غن که در مین شکر شده این در روز که در مین شکر شده این در روز که در مین شکر شده

منقوح کعبه خارش در مین شکر شده این در روز که در مین شکر شده این در روز که در مین شکر شده

کوشی درخت آگ با دخی این سبب درم سبب درم سبب درم سبب درم سبب درم سبب درم سبب درم سبب درم

باله در آفتاب در مین شکر شده این در روز که در مین شکر شده این در روز که در مین شکر شده

کعبه در مین شکر شده این در روز که در مین شکر شده این در روز که در مین شکر شده

باره دو نیم درم جو که دو نیم درم کشته پنج درم رز پنج درم چونه قلعی بخورم سینه در بخورم موم بخورم موز توتونه  
 بخورم روغن زیتون مویز مویز **درد** از زمامی کوچک کفایت در یک در روز بر اندام است ظاهر شود از بوی خوش  
 باشد بدانند که غلبه صفیر است علیحد او این است که تمام اندام است از آب و در آب حل که بعد از روز متواتر بر مویز  
 حل پلاس سینه بیک در آن شکر سفید باشد بپوشاند در سینه در بوزمان سجان ثقیل **درد** حبت دفع ابراهیم  
 هست دوه درم نازک در سینه است ده مویز توتونه کور را اس که جابز بپزند و بر مویز حبت در او نه خالی در او زبانش  
 دان بیک دفعه زیند و بر وجه چهارم از آنش در آن بیرون آرد و باز است اندک داخل که تمام اندام است خوب  
 باله که در خوردن مچنین بیک روز یکم الی ثقیل **درد** علیحد کوه و کوه که سوم این بر علت از برون  
 ثقیل با بر بیک کوه و کوه جوار در دوسا و میمانند و با بول ماله کاه و ساید به ثقیل بر علت دفع **درد**  
**درد** از آرد جوار یکم در ربع بعد دو نیم مویز توتونه در دور در دیک اند از ذرات یک حبت در بویزه آن  
 آرد اندام است باله تا روز دفع **درد** دفع کوه و کوه سیر و کوه سیر در نیم سیر در بویزه که خوش است  
 و در آن روغن کوه و کوه البت با روز ثقیل **درد** دفع ابراهیم در یک ربع کوه سیر در بویزه که خوش است

پنج روز یک بار و پنج یک یک کند ربع هر روز خوب ربع هر نیمه ادویه آورده باید که در کوزه کمی تر کند و در میان  
 روغن اندک جوش دهد و بعد از آن آب را نکارد و در کوزه کوزه کند بماند اندام است که با این روش است  
 اول قدری بنزد عده در کوزه کند اما کس نکند بماند که دفع شود **دوسم** دفع زردی درخت اساره با این روش است  
 مساوی بسوزد و با روغن کند هر آب است و البته در میان چند روز دفع شود **دوسم** دفع زردی در جواریم تمیز  
 نکند نموده نیم یک کاه نان چنان بپزد که کوزه کوزه عده است که با این روش تر کند و با روغن کند نیمه و جاله را با این صعبون  
 بشوید کوزه کوزه طلا کند تا سفید شود روزی دفع شود **دوسم** اگر از زردی است که در دوزخ ما که از پیشتر نکند  
 قطره خون بدون کوزه عده شتر است که از آن کس نکند و نکند **دوسم** دفع که اندام است از خارش زخم تمام موهای  
 اندام مالوس زخمه باشد بسیار در روغن کند و در ربع هر یک عدد در ادویه کوزه در روغن کند و در کوزه  
 بچون شمشیر جوش اند قدر کوزه مال کوزه داخل کوزه یک جوش در کینه عده سرد است بر اندام است که با این روش است  
 سیوم زردی است و موهای زخمه کوزه و کوزه دوزخ اندام و در ربع از خارش خواهد ماند **دوسم** چون آثار خارش  
 بماند اما بعد از بسیار و معصوم روز نیم هر روز در کوزه نیمه کوزه کوزه خارش دفع شود **دوسم** دفع که کوزه سفید  
 در کوزه

فنج که شکسته نرم بر اندام هر کسی بماند روزی متواتر توفیق الهی **دفع نموده** دفع کوه خاشی بسیار

بیدار نگه داری و بود در آن کج باشد و آن را برین سبب و سایر در آن است که در خاشی دفع گردد

**دفع** خاشی که بسیار و مکنز رخ در روغن کجند انداخته گوشه در برین سبب و در آن است که به دفع

**دفع** دفع خاشی بسیار و مکنز رخ در روغن کجند انداخته گوشه در برین سبب و در آن است که به دفع

رخ نیز بر یکی مخلوط است که در آن است که خاشی دفع نموده **دفع** دفع کوه خاشی بسیار و در روغن کجند انداخته گوشه

بر روی کج که خوشش در آن روغن بماند برین سبب که در روغن **دفع** دفع کوه خاشی بسیار و در روغن کجند انداخته گوشه

بسیار چون گوشت برین سبب از آن روغن گوشت در روغن **دفع** دفع کوه خاشی بسیار و در روغن کجند انداخته گوشه

گفته در کجی مخلوط که از زبان جگر است که در روغن کجند انداخته بر اندام هر کسی بماند **دفع** دفع کوه خاشی بسیار و در روغن کجند انداخته گوشه

یا زخم یا بر جگر در روغن بماند **دفع** دفع کوه خاشی بسیار و در روغن کجند انداخته گوشه

تمام علت بر اندام او **دفع** دفع کوه خاشی بسیار و در روغن کجند انداخته گوشه

بسیار و کما و در سبب که کاشی بر روغن کجند انداخته بر اندام هر کسی بماند **دفع** دفع کوه خاشی بسیار و در روغن کجند انداخته گوشه

لب و دفع کوفه **از اسهال** کتبتی شده یا نهین ادویه که در دفع کفایت میکند **بند** حبل و سوزن خورند تا مابعد که  
اول خون برودست و نیزه زبر مرد و وقت تنگی بجهه شروع دلون ادویه مذکور است زود نام مذکور کتبتی نماید

و دفع کوفه **زرد** دفع کتبتی اسهال اندام در عضله در آن کوفه مابعد که اول اسهال خوب مالست و این ادویه بسیار

روغن کبکبیر فوئل کبکبیر است پنج کبکبیر نموده و توره کبکبیر کاند و در دیک شش روز در آن کف کاندارد و بعد از مدت مذکور

برون آورد وقت روز باندام است **درد باب** گرم شود و این جان خورند بسیار در کل دماه ربع کبکبیر کات ربع کبکبیر

کلونجی کبکبیر روزی ربع کبکبیر با غلظت است چهل و سوزن خورند کتبتی دفع کوفه **بسی** در میان دفع سینه اندک براندام

اسهال کتبتی نونده جایب و زره ما آمد آرزو کف کونید علیح او این است بسیار بوقمونی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی

برود و اشک سازد مواز نیز برود و برابر برود ربع کبکبیر در میان کتبتی حبل روز خورند و اسهال در کتبتی در کتبتی در کتبتی

خواب افتاد **و عذر** دفع اسهال این دارو بد دورله بزرگ ربع کبکبیر و دورله خورد و بسید کلون اوله کتبتی در کتبتی

این همه ربع کبکبیر سی فضل در در کتبتی کتبتی در این همه کتبتی در کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی

بهر روز بعد از آن ادویه مذکور کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی کتبتی

بسی و عذر

بدن و ما خوردن است بخورند بکاره آب می خوردند و اوصاف نبوت آمدت در روز پس دفع نموده

دفع پس سینه دردم بسیار دردم در فغان براتش روزانده روزی دردم هر طغند است و یک روز در آب خوراند پس دفع

از آب پس ختم شده با آن را چهارده فرغ مال ببارد و گفت سیمای او می در بخت یک تنبل می کند و در آمدنم

دانند از آب نمون است که بخت سازد و چهارده فرغ عولها که در چهارده روز بخورند و بعد از آن دفع که تمام

بود و در دیده بخت و نوک فتن بریده و با تمام آن جوان باریک گوید در روزی این سببی را در دفع دردم هر طغند و سه سیر

برنج و گندم کجده و بعد از آن روز بخورند پس دفع نموده **بیم** در بیا دفع علت است نیکو نگو ببارد و نسل این را تا

راسا این تو را این این همه ساد در شمس و دیده کشم یک است تا در چشم است نیکو **نمود** از چشم است بعد شده باشد

ببارد و فضل در از سندی رس این را در ساد در شمس و دیده کشم یک است تا در چشم است نیکو **نمود** این را در دفع فتن

از راه گاه میرد از جوی باز نماند با مسدود و با طمع برقع برور چشمهای نمند از تا شتران جسم اصل و

شکل افند و است **نمود** او نمینند در او این است بید بید آمدن این را که اعلی حده آن که ظاهر است

در شب سر آن کجند که بکن و تم بماند و یک روز سرد سازد و از دهن تا شده غوغا چند چشم بزند متواتر مدت سه روز

بمخمس نسد چشم صفت  
 از چشم آتک حیدر از دار و کتد بسیار کل کمر لاندیم کوشش روغن شهد از این همسای  
 یکا که تا نالو خود در نبال شش دیده و کف دلدوز از آن یک قطره در آن آب روزی یک بار در وقت روز نفااید  
 در چشم آید آید مانند نرمی و دوزخ زد و در روز چشم بست  
 در او حاصل از روغن و آب چشم بر بند نفااید  
 از این در چشم نکرده با و با یک در چشم اعتبار باشد در او این  
 زه ما باشد این در چشم آتک شکر و کل زد و برود نفااید  
 در چشم در چشم در چشم در چشم  
 بزرگ باشد در او این کف سینه ناک این رود با و با جل ملط و این در چشم آتک روز سیکو نفااید  
 در دیده این سیکو بسیار و صعبون معری سینه در چشم آتک کل چشم وضع نفااید  
 گرم سیکو چشم نفعید در دو جمل برده آید و درون آن برده گرم چون فوطن بار باشد سیکو و مابا دیده از زودت علیح  
 کند وضع نفااید در چشم در وقت عار یافتند و از آن کمر مرده بوده از از ار در رو و در هر دو ما یک در او این است  
 بسیار در چشم کوهی نغز خواره کوهی شش با بر رو در چشم آتک چشم بست وقت بخر و نفااید در چشم  
 خورده کف بر سبای سیکو از زودت کف کوهی از وی ناست که نفااید از آب نفااید چشم و کف بر بند نفااید

بار در او



**باب دوم** در بیان چهل دفع با خوردن نمکی بهمانی بدانند که در شب از آن نمانند و آن را نمانند و مودوم ریزند و در روز  
 اینت جو که ریحی کنار لوتا کنار تا توره همچو زه این همه را جدا گانه نوزده خاکستر از دوسا و آن که با نوره نمکی مخلوط کنند  
 و در شب اینت که خوب باشد تا آنکه دم بر آن نهد بجه این از دویزد کورتا مدت یکدم هر سال بهمانی دفع شود

از دم از خاکش شده موسیاز نیند از آن نمکی نوزده در او این قدر که ببرد و خاکستر از آن یکم بسیار نوزده و هفت تا بدله  
 دم از از آن آب بشوید خاکش دفع شود و موسیها تمام برابر آید **باب سوم** از دم هر یک نمانند با و موسیاز نیند و

خاکش بسیار کند او از از توره تمام مودوم را مدت هفت روز نمانند و در وسطین بود کون دیگر یکسفته با بهمانی دفع شود  
**باب چهارم** عید ص آمدن موسیاز نیند از رفته با از موسیاز جاقته باشد و باز نمانند این ادویه یکتید بسیار در کنی

جاوشش و نوره او بود و در سخن بردوسا و نیم ستر کمالو در حال اندازم سازد و در جاموی از قته نیند با موسیاز نیند **باب پنجم**  
 از نقطه بسیار بر عضا می آید که موسیاز آن نقطه را از آن موضع تمام کنند و از با حکمت نمانند یا سخن بخوانند که موضع بسیار

خون دارد و کوه و بالایش صعب بود مصری یکسفته با له و بعد از یکسفته نیند از نمانند موسیاز نیند و باز نمانند با نمانند  
 چندین کور سخن از حصار است که نیند موسیاز نیند **باب ششم** از نقطه نیند بر اندام است که از نقطه نیند کور را نمانند

در فصل دوم ذکر شده است اینند و از آنست چون سینه جاقبغ نمیدر اجنه لبوزاند که در دم سینه بماند و خام هم مانند بر نقطه

مذکور است بلادر سیر یکدم از زرد رنگ شد تریوح مالدین سازد از آن سفیدت مالدین توفیق الی نقطه نمیدر رنگ اصلی قرار آید

از مویز برین آید باند بر دفع آلتان علیحد کند زبانه و در لطمه **فصل** مالدین سینه کنگر به سینه سوزان

اکلی دو دو کوبید **فصل** از خوردنی رنگ بر آید در سرد در رنگ ماز و در کمال اصل آید

بهر بر آید کوبید و با حل کنند و به این نمید مالدین لطف **فصل** از خوردنی رنگ بر آید در آستان ماز و خوزه

بجوش و صفت و کفشد و فوخور کوبید و در و زرد و با مالدین سینه سفید لطف اما ازین رنگ نازش نماند رنگ

بپار آید و چون مویز و مالموی اصلی آید **فصل** از خام مویز صفت مالدین و باز مالدین این علیحد کند بیمار و خاک

خشکی و کینه شوم او پاک سازد و لیسو و مالمورد در سینه کشند و لبوزاند و خاکتر نموده در زبیده مالمورد و خط لطف

بپار آید و کینه شوم او پاک سازد و لیسو و مالمورد در سینه کشند و لبوزاند و خاکتر نموده در زبیده مالمورد و خط لطف

بپار آید و کینه شوم او پاک سازد و لیسو و مالمورد در سینه کشند و لبوزاند و خاکتر نموده در زبیده مالمورد و خط لطف

بپار آید و کینه شوم او پاک سازد و لیسو و مالمورد در سینه کشند و لبوزاند و خاکتر نموده در زبیده مالمورد و خط لطف

بپار آید و کینه شوم او پاک سازد و لیسو و مالمورد در سینه کشند و لبوزاند و خاکتر نموده در زبیده مالمورد و خط لطف

گرم سازد و تمام اندام بر پایت کند و جگر هم خفته است تخصیص که این ادویه باید که کل بدن را بگردد  
 لاک موم رال خوب بزرگ را درون کشیده این همه با و بجای که هم در او خندان روزی نقیابید **فصل دوم** کترو  
 نویسم هر دو در دم شازده آهوزن کترو و کترو هم کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو  
 سنگ کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو  
 شده است فاعده خواهد بود **فصل سوم** تری کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو  
 رال موم لاک سندر بارون کند در میان دل و با جامه بند و خشت گرم که کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو  
 بخوراند اجوان سنبلی برنج تن این همه با و کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو  
 دارو بکند بلاد در پوست شمع گاودا سوزاننده این دروس و آن کس برسم کترو کترو کترو کترو کترو  
 مقدار کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو  
 در کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو کترو  
 در حکم و تمام اندام بر پایت کند و در اوقات سبب و تا روز بعد از آن تا گرم نشود و اندرون

۱۶۵

بر بندگی این را بپذیرد و خود خستید در دم دفع شو **فصل** کمر خستید در او نیت که اول ماه باشد  
بعده با حکمت در آن نشاندند خستید سازد و سوم بر در دست گرفته نرم کند و این دارو نماید بر روی گوشت نماند

دیو دار بر سر ران آن جن بلا دور این همه سوار کفش بار و غنیمت بخشیدن مقدر که تمام ادویه کفحه مخلوط کند و اندرون

دله با پوست مازو باله بند و نیت در روز بر او کند و دارو مذکور را در دم که در دم سید که باقیاید **فصل**

ادویه نیت نیت را ادویه این اول رگهای درون بر دو دست کشاید و در **فصل** دوم که دارو ما گفته شده است

با طریقی کند و این جان بخورد و جمید شد از خورد و پس از آنکه خود سید بسیار بیاضی از خون کمر این همه سوار

یکبار کتوله خور بود بر بنا بر قنقره ادری بالا کشید کیدار مهامد کنگولان زیره سفید ادویه این همه را برابر آن کس

در نیم بر شمشیر اندارد و دروغین و شکر و نموشکر و همه ادویه مذکور اندازند آنرا خسته و همه بیکدیگر کشاید **فصل** سبب - روز

دو به جمع علت که در دم آبا باشد **فصل** از در دم آبیات فنی مورخا کور سید امشوخه از این عسلج

با یکله اول تمام سبب کند و آن مورد را بر دو با بند و این ادویه بر بند بسیار و در دل را مال موم و بر لیس

سند و در بار یک کوفت بجای که در دم بدارد و در غل جان نرم کند که نریخ شو از نیت شسته سازد که اندازد او **فصل** شوه

جده بوم خالص بر آن نمله باز بسوزد و در کس خرد که آنس او در دم دلف بویست گاه با دانه تهر است سد و باز

بدرت گاه نهد و باز همان طریق و گاه او در نه با دانه نژده همچنان محار که گاه مانند مورسم دفع شوفا نماید **فصل پنجم**

اگر هم آبرنده یا بسیار رسیده صدق که گاه بد دور سهاله این همه نوزنده و از گاه تازه نوانی بر بر آب کس

جابه نکر کند و هم را با کس این او بسیار سازد و تابه بر دم دلف مضمول به بند و روز دیگر شتر بچین کنند اگر به بشو با روز

سیوم که سازد نشاید **فصل ششم** در بیان محالبت دفع موثره **فصل اول** بسیار در جهان گونه در شیره لیمو

و روغن بیدار بر آرد تامل و تامل کمالش در دوران ادویه است و گاه در دعبده آن که در از شتر مورسم

و جوال دور که زبان کنی نوه نونید از آن ادویه است و گاه با دانه موثره در موثره کس در دوبا که موثره در زبانند

و بسیار در دور به بند موثره دفع شوفا **فصل دوم** دفع موثره بسیار در شتر انوله تخم باوخی بر دوسا و مقدار دعبده

با تامل خنجر روغن بیدار و گاه در دعبده موز که موثره مقدار یک جصل از شتره دور کند و خنجر شتر بر دوبا

از آن روغن لیمو که نامت بکنفقه موثره دفع شوفا **فصل سوم** دفع موثره که اگر آغاز نوزده بسیار در شتر با نوزده

و بر کس که گوته ربع مورسم روز تا شنبه و کلوز بند و در آن نذند نامت مذکور فاقه باید در روز چهارم خورد و در روغن مورسم

وزیرک دوم میرد وقت که بخوراند و غیره شربت مطلقاً نهند و اگر آینه بگرداند و خنجر از او برک بچراک اندازد  
 که آفتاب که دیده میرد آن شب در تقیه تضایب **فصل سوم** دفع متمره بیار از قوم کتید روزی در سجده بر سر در پیش  
 گرم که آب بخوراند و در آن زمان نصف دست و دانه کتید و آب کتید بکند که بخورد نوشیدن دود و در غن

خورد و او میرد وزیرک دوم میرد و بخوراند و غیره شربت بر سر سازد و آب مسکود نهد با نایک بقیه متمره دفع متمره  
**فصل پنجم** دفع متمره بیار از نوزده اما سی اینک را دو توله و بر سر خورد از استوله روزی تا بت و یک روز بخوراند و در

نند و در غن اینک را دو میرد و در سر خورد را دو میرد و غیره شربت و علقه بکند بقیه بخوراند متمره دفع متمره **فصل ششم**

دفع متمره بمن که آغازند که حاکم استخوان که متمره از این دار و کمر سازد بسیار و بچسبید درم آنک تو درم

آنجا مالند و متمره دفع متمره **ادویه متمره** ادویه متمره کینه سعید پنج غولس سنبل کبار کینه کینوله شرف نوله بر ادویه  
 را بار یک کوفته تا در یک آمیزه کرده در او را کینه کینوله و در وقت شام بکوی را انداخته در غن

از وقت در غن غولس آمیزه تمام در یک کینه کینه در دانه موافق معیاد بخوراند و چهارم صدم کند و وقت شام بعد از  
 چهار کس اول نشسته در غن از وقت در بار نوزده غولس را بد بکرم در بقیه متمره دفع متمره در کینه کینوله

بیاورد

یا نشه بخوراند در تمام هم آرزو موثره نشه **دفع** موثره بسیار ساهی کبار نخ مفلوس سخن نخ مفلوس باز جو کبار  
دوم مفلوس باز جو نخ مفلوس مصطکی دوم مفلوس باز جو نخوان کهوری که می این نمه لودیر که نوشته در سخنان مذکور  
را نوشته خالتر که و اودیه مذکور از منجیه هر روز بوزن دو مفلوس در بزرگ کار کج حصار مفلوس باز بدات الله لودیر موثره دفع نه

**دفع** موثره شنیدار تخم تور بیدیه مده مده مده ساهی رجون غزاسه صابو غزاسه سوادیه اودیه را  
سودیک کولی بوزن یک لیس در ادریا سید لیس کا زیت تار روز موثره و غیره دور که اول روز دو وقت بعد بکوت

کولی بدند و شکر وقت است در وضع خبیه بد **دفع** موثره بسمل دو شایک کفنه پاریه چهار شایک شکر میماند  
بائیره ادر کولی لیس تقدار کج فاما شکر کج با بد کولی کسانند **دفع** جای چوب کب که رس مفره پید اندر بجای

را از لوسره سخی رده بر ابر آن تمام تا در وضع بد دور که بر آن کور لیس در روز دو و کند و یا آن است  
کا و سید در تمام ر خولید فرب باز پاره تا با بر وضع بلاد دور که به سید باز سوم روز چنان ر کس در روز مفره کند

موثره دفع مفلوس سخن مانده **دفع** مفلوس مفلوس موثره شده باز دوم روز که باز بد کند و میگردم بوجیک در دم از ک  
نواختن مانده در زمین برین بسیار و مفضل گویند که مفلوس سخن مفلوس توله آن کس در وضع دوم نم اندر خیره در وضع بد

سی در روز مومره دفع نموده اول زینب ز الوهابی شست

بیس خونی از زخم شست تا بالا از الوهابی بند و در حمام جاریه ز قوم خود ما را اوصاف او بریده و

از این که و بعد سازد مگر در روز خوب ز این زینب و بار یک کس در جابه بجد و زینب کس کس در

بسی است دفع کند تا در کس بر جسته بعد بکس در جابه و کس در جابه و کس در جابه

ببند و در کس در جابه و کس در جابه و کس در جابه و کس در جابه

بهر چشم مومره باله در آن کس در جابه و کس در جابه و کس در جابه

از کس در جابه و کس در جابه و کس در جابه و کس در جابه

در کس در جابه و کس در جابه و کس در جابه و کس در جابه

که دست و پا چندان نتواند بجا بگذارد مومره دارد شست و زینب ز الوهابی شست

دور سازد اما در وقت دور سخن بود از مومرن کس در جابه و کس در جابه

از الوهابی



از رشته آبریشی سبز و برود اس را نرودز بردارند و همین فرصت علف خرفان در تمام روز و عطار در تمام شب دو طایفه

در جوارخ از زعفران که باشد خوش موزه افشاده باو سفتی فاندید موزه دفع نحو را ازین علف بر آن از تمام رسد

**نوع دیگر** دفع موزه از زعفران و در آن موزه دفع شوخ با بیک گرم که لطیف اندوزن دروغ و برودن دروغ دیدد

موزه برود و بکار خود خواهد گشته اند که از خال و انگی **باید** در میان دفع حکر اول او قبلیه کرد از آن اس

حکرا و اول کولی تا کت دناش لغمی ترک مبه بند و با آن بول کند تا روز و بعد این او دید بکند تو تا بیکدم رکهار

یکدم سیمای یکدم بر آرد در زهره سنیو کجی کند و روز یکبار ز و با لاد سید بسند و نوشت زیره زیره شور تا پنج

روز روز صراقت عیبه بیاورد زنده ماکه کاو و درخت هموزه را روز زنده خاکسور و شیره او در زنده مذکور سمانند و دیگر حکرا و

بیکند و سنوزر رفته و تادیده معنی کم که حکرا و اول سید و کتور تازه آورد و غیر شمس یا حکرا و اول سید حکرا و اول

**دفع نحو** دفع حکرا و اول از دست بر بار شده یا بیار و حرکت درم کویخی نمید و درم بوجیک درم

نوسا در یکدم تخم جال منت درم جدا گانه کوفته با یکسازد و نگاهدارد و نیم سر و غن کند و عسل و در دو وصله

که بکوشند و نشت عسل و درم مذکور سید و کتور سید و در گانیا اگر کوش دروغ مذکور اندازد و در روز

در آفتاب بنشیند و هر جا که آفتاب باشد زنده و این روغن بمالد و از آن سخن با حدیث بسند و بدید بحدیث روزی هفت روز

کند حکم اول آنست که در وقت صبح اول دفع شود و در وقت اول کوهم آنرا کس بتراند

از آنکه در وقت صبح در وقت شب در وقت اول دفع شود و در وقت اول کوهم آنرا کس بتراند

بهمان ترتیب کند و در وقت اول دفع شود و در وقت اول کوهم آنرا کس بتراند

دفع شود و کرم در وقت اول دفع شود و در وقت اول کوهم آنرا کس بتراند

قند در وقت اول دفع شود و در وقت اول کوهم آنرا کس بتراند

دو وقت زنده ماله و مخلوط بر جابرس بمالد و بخوان خداستغاثا باید **فصل دوم** دفع بصر اول از روزان

گفتن در وقت اول دفع شود و در وقت اول کوهم آنرا کس بتراند

مرد که بر دو طرف و در وقت اول دفع شود و در وقت اول کوهم آنرا کس بتراند

سازد و بیارد و در وقت اول دفع شود و در وقت اول کوهم آنرا کس بتراند

بر که بر دو طرف و در وقت اول دفع شود و در وقت اول کوهم آنرا کس بتراند

بدره اول

بیده مگر کس دور از در و در و باد بکشد بر بند و بکشاید و بعد از روز تین سو کون بکشد با باد بکشد دفع شو

۴ کما لشی

علاج فترت **نوع اول** اگر فترت کنده یا بیار در دخت انباده با نخ در بر فن بگیر و روح بسوزد

و خاکستر نخل بگیر و روح اکبری بخاس از دو چهارده حصه نمک روزانه یک حصه در روح بکشد بکند بخورد و آب بکوت

یکدم بید بکشد و دهنه بفرم بکشد دفع شو **نوع دوم** دفع فترت بسیار کینه بر روز کینه بر تمام است بکشد بخورد و در خون مشک

عنف ببرد و آب بکوت یکدم بید بر دفع شو **نوع سوم** دفع فترت بسیار بکشد بخورد و زنجبیل تر روح بگیر

بر که نند و درم روز تا دو هفته بید بر دفع شو **نوع چهارم** دفع فترت بسیار بکشد بخورد و کینه نند و دفع نخل که فضل دراز

نک خورد این همه با هم استخچه جانشی دهد و زنده بکشد و با ناس در دستار روز بر دفع شو

**نوع پنجم** پوست مار که از بدن خجسته بر و اندازد و در زبان و کتبی کلمی گویند وزن یکدم کوفته یا زنده نیم تمام است بکشد

بدر آن خجسته اندازد بکشد دفع شو **نوع ششم** دفع فترت بسیار بکشد بخورد و در خون بکشد بخورد و کینه نند و دفع نخل که فضل دراز

در حل تریب از نیمه بپوریزد و زنده بکشد دفع شو **نوع هفتم** دفع فترت بسیار بکشد و خشک باشد از زنده و در همان گویند

شخ ببارد در شخ دخت رقوم و صله مقدار چهار انگشت بریده در آن خواتش بکشد که بریان شو

آن را کوفته باز درم فلفل گوید و بدم مطلقه چهار درم نیم درم خاک سینه چاکم هر روز بوزن نیم سیر بر آب کوفته اندر فلفل

دفعه **دوم** دفعه سرفه بسیار در آن است که آنرا سینه و ادویه گویند نیمت و بعد فلفل که درم کوفته باید سیر

گلفند بدید بدید **دوم** دفعه سرفه سینه کوفته سرفه سینه نیم سیر در آن است که در آب کوفته نان نبرد

در آب بر روز تاز روز بدید در آب بوقت یکدم نوش سرفه دفعه **سوم** فصل **در سینه** در سینه شخص

جو کمر سینه آن بدید اول آب بگرداند و نظر کند اگر در آب است بکشد بداند که آب جو کوفته در عین

است آغاز جو کوفته کند که در آن آن نکتب است کامل و ما در دراض نمی باید و بعد از دو طایفه سینه

کبرک ساید و در دهن روز در دهن کوفته روز چهار درم و با و می بند ما اعضا لبه کوفته و سینه سینه

برداشتن نمی تواند و در سینه کوفته آنرا عدس حکم حاکم حکیمان این سینه اول کرد که کوفته رود در زیر سینه

موی سینه شده و پیچ بر بند و مقدار یک قوطی افیون معری باید و بسیار دانگوزه الماسی از حوب بسیار

جو کبره

سجی یا افیون معری منقل سینه زنجبیل خنوس در عاقبت قوره خود را بر یک سینه تو را بر سینه در سینه مطلقه کند عجب

رو در عده کوفته باید از دو درم مطلقه کوفته کوفته کوفته کوفته کوفته کوفته کوفته کوفته کوفته کوفته کوفته

دوازده از

دوازده روز بوقت صبح بنا بخورند و آنگاه بوقت پیشین بکیم بر قدر که بنوشند بنوشند و فاقد سازد که هیچ  
 قصور ندارد بدن با ماندن بعد از آنکه در وقت شام شروع کنند بدین ترتیب اول روز دوم و روز سوم  
 رابع سیر و روز سوم رابع سیر و نیم همچنان افزون ساخته بعد از آنکه قرار آرد و بعد همین نوع ملک در کله میوه  
 آن مالش داخل کنند همچنان نموده بدانه مالش خالص بسیار و بعد دروغش همین ترتیب که بالا در دلهن و آن  
 مذکور شده است همان نوع نموده قرار میسازد دروغش بسیار دشواری است **ادویه چوب** **باب چهارم** در دم فتنه  
 چهار دم افزون در دم بونکه در دم این ادویه را بوقت کوفی سازد کوفی نام و یک صبح بید **نوع دیگر**  
 علیحده جو کمره دیگره افزون دو شاکه سهاله دو نیم شاکه از کوزه دو نیم شاکه من سبب چهار شاکه  
 سهاله در دم فتنه در دم کوفی کفک یک صبح بید و اگر بسیار آن بابت نام هم کوفی بید بید  
**ادویه چوب** در دم فتنه سیرا که از بندازد و برابر کوفی بندد و در کله بدنه خلاص **باب پنجم**  
 در بن علیحده دفع کخته بیدانه سرالت و غلظت و کوفی در کوفی و خارش بسیار کند علیحده او این  
 بسیار در کله کفک و بسوزاند خاکستر جامه سوز که در آب بسیار میزد و بر کخته تیب زرد و این ادویه بخورند بسیار

سین سنبل بر سر شرف می تواند که کلمات بر سر جدا گانه آن کلمه جاری سازد و در نوبه نخست تر و در وقت تابستان

شصت عدد گوی بندد و در موسم بر بخشان و زمستان چهل گوی است هر روز دو دقیقه دو گوی در نیم سیر و در غن بنویس را

نخوردند و نوبت و علف بنهند و آب تمام روزه و شب نزدیک آید دارد و بر قدر بنوشند نوشیدن دیدار است گوی

یادم یا سبیل یا پیشانی خونی کند یا اما بسین سار بر خطه و یا بر دست و با آرد ادویه مذکور صهار روز توقفت از شو

برنج و ماست ناکه حضرت گوی فرزند آید نخورند و با آرد ادویه مذکور همان طریق بخورند نوبان الهی خفته دفع کوفه **فصل دوم**

علیه خارش در آب زرد کبریا خارش بدید آید بسیار و انجم پوشیده در آب کجی شاد و آن آب در تن سب را

در آفتاب بندد و در غن ستمور مذکور زرنج این ستمور کجا جوش نیده بر اندام آید و در آفتاب گرم میگزیند بر اند

است کوفه در میان عدس دفع و کسب کوبد و بر نرد و در کسب سازد و یا بکفقه و بسیار در کسین

خند خفته نه دو باله تا نرم کوفه و بر آن رنگ افشند و روز دیگر و کسب آب گرم نشود و با کسند و با زردار و مذکور

در کسب زرد تا نوشتن کوفه پاک کوفه در کسب مذکور در کسین فرمایند که بر نند و بر و در کسین و نوبت سب و بعد از

بکفقه در کسین خالص خود کوفه بر کجاف نند کوفه **فصل سوم** آرد کسین نند با آرد کسین سب با آرد کسین چاک کسند

و کسین زردار

و کونست مرد در روز دوشنبه صفت بسیار دلوست در ساله خشت از آن بنا بر آن تو خند که با یک کند  
 و در این شب را زینکو خف **نوع دیگر** دفع و کسب بسیار بید خند و بسوزاند و خالتر کند و جابه نرسد و در وقت کند  
 و از زمانه و کسب از آن که در روز **نوع دیگر** بسیار در مخلوط کنند رایت که نوبت است می کند نیکو **نوع دیگر** از آن که  
 و کند با شیار و صحن و در زمانه بابید و چهاره چاره درون ترکه بر و کسب در بدعت کیفیت و کسب **نوع دیگر**  
**مصلح دوم** از آنست که با در که آماش با و مسافرتش معلوم دریم بیدار شده است او را از نرسد کفافت  
 و در آن روز کسب با کسب و بید در و نرسد در و در آن وقت و در جابه کفافت کند بر سازد و بر بر آماش حمله  
 بر بد که آنجا میرا از در جو نیز برسد بر آماش و کسب و توقع الهی در روز نیکو **نوع دیگر** در در کور است رانگی  
 که با شیار و تا نوره و قدر غمبار که هر دو کسب در روز اما سیده شمیره رویش قطره بر آماش که کند  
 و در آن شب بر آماش آماش دفع **نوع دیگر** از آنست که آماش که با قدر غمبار که آماش که ما و اندازد  
 و چو شانه و باره کسب درون تر کند و بر آن آماش افکنند و در روز به بند آماش دفع **نوع دیگر** از در کور در آن که  
 با آنست که آماش که با دفع است کند و بر آماش حمله مگر به بر و کسب و در آن شب در آن روز تو نرسد

در بیان زمین دست از در دست انگشتی با و از علاج مانند زخم بداند که نوشتن و در وقت  
 نوشتن بر جویست یاد در اندین با بر زمین نشیند و فرزند افندار تا شیر آن نوشتن تا زخمی از کندی و علاج  
 ننگ بر طرف زخم بجهت علاج آن خواند این است اول باید که شکر کبابی بکشد و با بادام بنفشه و زخم را بخورد و آنرا در آب  
 منقش الف و کشتن کافور بر طرف ناله بخورد که گویند در بعد از درج جهت بر کشیدن پوست از گوشه کشیدند  
 همچنان نگو و چهار نکت اندرون پوست باید کشاد که پوست از گوشه بر کشیده شود بجهت خنک شدن  
 را میدهند همچنان باید که تا با بداند که در یک سبک و زخم زخم و بعد از آن قشیر اندرون زخم صدمه کشیده تا  
 باید زخم دله و کلاه کشیده از زخمی به بند که با در قشیر نتواند در آب چوب در زیر بند که تا زخم بجهت تمام دارد  
 و یک دور زخم دله و بعد که تا زخم از تمام دانه نصف بد و قسم کشند خوردند و روزی یک نوبت خالص وزن  
 چهار درم و نیم است که باید با زخم بماند و تمام کرد را از زمین بند و بعد از یک روز آن نه نگو را بکشاید و با قشیر  
 اندرون زخم دله تا که پوست و زخم زخم بکشود در وقت خوردن و بعد از خوب شدن زخم کل که بسیار آن  
 و یکبار از آن آورده و چند نکتی کنور و برین کافور و شکر کبابی که در آب حل سازد زخم که زخم را در آب

از دراز



از در ز که نام بیست و روز دیگر از کفاسی مماله و خاک کبک دور کند همچنان تا که تمام کسبها که به از بویت  
 باز یافته و پس از آن روز دسید تا آخر روز سه در در دو از طویله کشاید و بر وز جسم با و دیگر را بد از انوشیروان است  
 جائه سجده درین بار یک دست از آب تر که وقت تمام کشیده است و از بند و پس از آن طویله و در کتد و در سما کجا تا زیانه  
 بر فرزد و تر ز بند که از جا خوب یک سده ماه که کبک آن با درین ماله سه از نیار دو بعد از چهار روز جویمان حاکم  
 حکیمان شک این با بی نام بند ز د و سنگ دفع شوق به وقت تمام که کار من نظام است فقط

م م م م م م م م م م م م م م م م م

م م م م م م م م م م م م م م م م م

م م م م م م م م م م م م م م م م م

م م م م م م م م م م م م م م م م م

م م م م م م م م م م م م م م م م م

م م م م م م م م م م م م م م م م م

م م م م م م م م م م م م م م م م م

م م م م م م م م م م م م م م م م م

نقشه کبابی سفید  
 نقشه کبابی سفید  
 نقشه کبابی سفید

من کوشم فرزند کمال  
 من کوشم فرزند کمال  
 من کوشم فرزند کمال

خط کج مع عامی ننه کاه محمد سیما عه مقام تلخیص فرقیه  
 خط کج مع عامی ننه کاه محمد سیما عه مقام تلخیص فرقیه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمین العاقبت الاصلین بدو کتبت امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنهما روزی که اندک بر پیشتر <sup>الله</sup>

عبدیم و نم شنیده ایم که ریزد تا کلام را بسا فرید عید را بر عرض کند و گفت با کلام هم خبر را بسا بدو و خوت تو و فرزندان

تو با و این تر الفصح کلام با قیامت که من بعد از تو فرس را دوست دارم یکی خاصیت او آنست که در خانه که

است و بود آن خانه زود در آنجا نباشد و برکت و نعمت باید که باشد این را پس هیچ و در او بر دست

و سخن برست از مالک او و رقص پیش انداز چتره روز با عالم زبا او را معلوم شود که دست چه با او نغید باشد

خوبت ابو بره سکیوید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم از صغیری با حب نغید را کرده و در آن می گفت و با حلف را

سکین خوانند و در وقت طبیعت او که می گفت که چه در این سا فرید است یکی زمره دیگر عدد و بیوم شماست

در وقت خوت با هزار ما است طایر بود که در عالم بریدند و در عدد را که خوشتر بودی فریدند تا من را با طبیعت

فرخ رود و در وقت فرخ پستانی فرخ تک فرخ سینه کوتاه است آنخوان و دم دراز فرخ شکم فرخ

دین فرخ سرین سنا چشم بوی سنا خنده سنا دم کتبت بر زبان را جنگ و بر دست سمر فرخ جنگ و بر دست

در بر گیرند از سینه و بر راه نفس بکلیون میباشم و سینه فرستاده است که کنگد و چپ دست کور نیاید انت از  
 خوار که چپ دست در دبر اخذ بار در آن دور در و از به بر آن از دست راست بر پیش نهاد بر او و چپ دست و کنگد  
 بر مویان آوزر کند و سینه ای است با سینه کنگد و نقره و نوز و نقره کنگد و کنگد و نقره و سینه و زرده و برش  
 اما این اصل و کنگد و سینه و نقره و نقره کنگد و نقره کنگد از سینه کنگد و سینه کنگد و سینه کنگد و سینه کنگد  
 و برش کنگد با صورت است از مادر بر ما و زرد سینه کنگد و سینه کنگد و سینه کنگد و سینه کنگد  
 آید یاد است این برش و سینه کنگد و سینه کنگد و سینه کنگد و سینه کنگد و سینه کنگد و سینه کنگد  
 و آن نقره کنگد و سینه کنگد و سینه کنگد و سینه کنگد و سینه کنگد و سینه کنگد و سینه کنگد  
 طغریات **دوم** که شمار او سینه و در سینه کنگد و نقره کنگد و سینه کنگد و سینه کنگد و سینه کنگد  
 و در گوش چشم و سینه کنگد و سینه کنگد و سینه کنگد و سینه کنگد و سینه کنگد و سینه کنگد  
 بجا بر آن با بر سینه کنگد و سینه کنگد و سینه کنگد و سینه کنگد و سینه کنگد و سینه کنگد  
 و غویان یا کنگد مانند اصل آن را با بزرگ خون یا کنگد که آنرا سینه کنگد و سینه کنگد و سینه کنگد

رزد است آن رزده گویند زرد برنگ طلا یا برنگ شکر است این شکر آن شکر است که بی مزه است  
 آن شکر است که مو باشد از سبب ما جان مورق افتاد باشد و مثل حال است که در وقت بسیار مبارک است  
 بر یا سبک است میداند نامی دارد که اندکی است که مال دوم و سوم و پنجم برنگ باد و پوست آن برنگ دیگر  
 از برمان سبک آن فوزن گویند سخن از مبارک است که در اول و دوم و سوم و پنجم برنگ باد و پوست آن برنگ باد و پوست  
 او برنگ دیگر است و می نامند زرد در وقت باشد از برین سبک است که گویند از مبارک است  
 پنجم او عقیدت و بیجا حال برنگ است اما از برین سبک است که گویند از مبارک است که پنجم و پنجم  
 او عقیدت با چشم او عقیدت قصد و در اول و دوم و پنجم او برنگ است که از برین سبک است او را راک  
 گویند و می خواند در آن روز که رو و کام و عقیدت بر رخ باد کام او برنگ شود با آن روز که گویند موطنت و همین است  
 چشم درونی چشم است و عقیدت بر رخ و میا عقیدت از در سبک است که گویند فری در این وقت از چشم و بان  
 دوم عقیدت با پوست چشم و عقیدت بر رخ و عقیدت بر رخ و عقیدت بر رخ و عقیدت بر رخ و عقیدت بر رخ  
 و بان دوم و پنجم عقیدت بر رخ و عقیدت بر رخ و عقیدت بر رخ و عقیدت بر رخ و عقیدت بر رخ و عقیدت بر رخ  
 او عقیدت بر رخ و عقیدت بر رخ و عقیدت بر رخ و عقیدت بر رخ و عقیدت بر رخ و عقیدت بر رخ

او عقیدت بر رخ

برو بویست و با او سرخ سرد گویند و در زنگب دارند **در این** نغید بایا سرخ بایزده دم رو میا باشد انحن  
 گویند این نیز مبارک دارند و در تمام همین رسم است نغید و زردی آن نغید با آرزوی گویند او نیز مبارک است  
 اگر سیا و سرخی آن نغید باشد آرزو و گویند خوب است **در این** نغید با سرخ یا نغید میا و یازده و با او آن نغید  
 ما نغید در آرزو گویند مبارک دارند و همین هر دم نغید مختلف باشد آرزو اگر گویند مبارک دارند  
 و همین در آرزو نغید مبارک دارند **در این** تمام بدن او سرخ با و نغید سیا آن نغید با بویست و با او  
 و دم و معتقد او میا باشد آرزو را سید گوت رو گویند مبارک است و در آرزو نغید با نغید کل رو گویند بسیار خوب  
**در این** سیا و سرخی آرزو را بسیار او در هر دو رو ملک است و نغید در این نغید در این نغید در این نغید  
 آن نیز خوب است نغید و سرخی و برابر آن نغید باشد چشم و بویست و سیا با آرزو نغید ناسل گویند  
 یا گوت که بویست او میا باشد و تمام بدن او سرخ و نغید با آرزو با او گویند مبارک است و در این نغید  
 سرخی غالب باشد آرزو گوت ناسل گویند این نیز نمون سخن از همین است با او دم زرد میا باشد آرزو جدواک گویند  
 بسیار خوب است **در این** او در زرد و نغید با بویست او میا مال او ایوان با آرزو نغید گویند بسیار خوب است

بیا درخ و زرد باشد و پوست او سرخ از او زرد گویند مبارک است و رنگش ای روزگار منصف نام قرار ده اندکیت که

اور از رخ و سبب اندنم آنجمله و بسند او زرد و کاکه انداز سبب می دروغ است گویند سبب آنجناب

بسیار بوده و مبارک است در شدت که او هر ما حمد و سجده است که از او زرد گویند زرد از زرد

بسیار نقد مخلوط با سبب زرد از آن کاوس با فرد له باله خورده بازگشت بکند و سبب زرد زرد زرد و بپورند

و این رنگ تر سزده اند و در سبب مبارک است که دریا و قصبه و خضه او نصیب با و باقی اعضا او بزرگ باشد بسیار بوده سوار

او قصبه رنگ زرد از قدری *و قصبه سبب مبارک* و فتح اسلام ملائک از آسمان بر سر مدینه نازل شد

انقی بگوید ای سبب مبارک از سبب زرد گویند که نام او در اصل غنیمت بود و وقتا در آن رنگ که بگوید از آن گویند

چون قصبه از سبب مبارک است از موسم است و بعد در زرد باشد که را سبب زرد چهار گویند این سبب مبارک

است تا که او مالک شود که نصف بدن پیش سرخ باشد و تیره رخ او را بقرب وقت طلوع نماید که آید و نصف

آنرا مثل زرد است زرد با آن بسیار مبارک است از او جو گویند از نصف سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب

شده است و در آن سبب با او بدین تعریف جو چهار است و با او سبب زردی و زردی و سبب سبب سبب سبب مبارک است

الان

سواران نالک سبک است و بیچاره است و پستان او سینه رو باشد و کج باشد شکر نمید با مبارک است و در زنده چهار وقت نمید باشد  
چشم تا او میل نمید باشد بسیار مبارک است و در نقره که گوش زلفت او سرخ باشد بسیار مبارک است آنجا که  
او باشد در میان بسیار شوند رنگ غولش چشمش مانند کبوتر بود مانند چشم است و زلفت او کونا و مو

اعضا او نازک و در خسته بود اندر و نده صید و تر کام با و در و و در زیاد بگذرد و در اتفاق است هر سینه او بود  
در این محض نموده بر سینه بسیار نسیان مبارک است در وقت رتبه خوب است که بزرگ و دریا خاک کثیر فاکت

باند و با نسیان باندیش نندیده است در بزرگ است و در سینه او سینه و نالیش نغمد و نالیش نغمد بسیار  
بدنم دانند و در کام اعضا آن بسیار است نغمد و شکر نندیده است در غده است کل سینه او نودمانند

باند و با نسیان باندیش نندیده است و مبارک بود در بعضی نسیان بود با نسیان باندیش  
مقوی و نغوم بود در نغمد بسیار نغمد باشد و کام و چشم و خنده و دم بسیار با نسیان ننگ شیت و بر است

نغمد صفا حلون اگر نسیان باندیش ننگ شیت است ننگ شیت است ننگ شیت است و نغمد بود مبارک است و باقی  
صفا بسیار ننگ شیت است ننگ شیت است ننگ شیت است ننگ شیت است ننگ شیت است ننگ شیت است ننگ شیت است

برای پخت نوح است **فصل** در شی آریجه از چوب برتن است باس نوح است و انواع در درخت

مانند صدف **نوح** مانند خونم شلغند **نوح** مانند زبان گاو در برن و سار بسیده باشد

از انبوهی مانند نادر اول **نوح** مثل زله پس جوس لوجون خوردن اشغال بنگانه نجوی است حاصل

شد بدین نوح مورده اعضا است نده از برین ده فک که حواله می نامند **نوح** لوجون لوجون است بر لب برین دور

برلی است که من نسیم دور برسم دو یا طرفت از بر شتم است **نوح** دیو پر است این است با نوح از ازین

یکه که کوفت باشد بر در لفظ در عین مبارک **نوح** است از ازین نوح لوجون لوجون و جا و ازیر **نوح**

است لوجون نوح **نوح** در عین مبارک نوح لوجون نوح نوح مبارک نوح مبارک نوح مبارک

یکه زوز از نوح مقدار نیم شرماید **نوح** در در باز و نوح نوح نوح نوح نوح نوح نوح نوح نوح

نوح نوح

انتبه باد شاه لور لور و چکانه کوشاند **نوح** نوح نوح نوح نوح نوح نوح نوح نوح نوح نوح

نوح نوح نوح نوح نوح نوح نوح نوح نوح نوح نوح نوح نوح نوح نوح نوح نوح نوح نوح نوح



و این سوره چنانچه است پیش از آنکه در وقت روز زبر است و بر چرخها و بر چرخها و بر چرخها  
 رخ فایح فرود زرز زرز و ساعد و برش است و در میان چشمها و در طرف رخ دم است یک رخ در دم  
 که آن است و در آن **کاف** باشد مثل ششم که در دست بوی دوم باشد تا خوردن در زبر صحت  
 گویند و چنانچه در میان باقی باقی است و سینه یا چنانچه گویند و خوردن و دیدن از یک کمال است  
 نامبارک است **کاف** بر طرف عذق و در میان روزی مبارک است ای که زبان دکام او می باشد موم  
 است که در آن آواز خود کم و زیاد می باشد نامبارک است **کاف** در آن که باز ناله می آید است **کاف** او چشم  
 یا بودیم باشد نوم است در خاصیت طبع او و اسباب تحریک در طبع خاصیت می آید با دو بیعی و صغیر  
 ای که در طبع او با غلبه کینه است او است اعضا آن خرد که خسته کون لفظش او کونست به خورد  
 چیزها ترش و در میان باور است بیعی فلهج با عدمات او است که مو اعضا آن نرم و در خسته به خورد با  
 او در میان تمام به او خورد **کاف** صغیر فلهج به خورد خمر ماسه و مال و غصه در در حبه به بداند در طبیعت  
 بنم و در در بد او که عصب خود در سینه کشند و ظاهر درین سوراخ خرد که با بدیده و این خوردند





نوعه بقره توبه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحق كرميت بران محمد وول الله صلى الله عليه وسلم

الحق كرميت توره ابو بكر صدق رضی الله علیه عنه : الحق كرميت كديت حنفي رضي الله عنه

الحق كرميت نور عثمان بن عفان رضی الله علیه عنه : الحق كرميت دلدل شاه درون رضی الله عنه

الحق كرميت سبكل المير المومنان رضي الله عنه : الحق كرميت خند المير المومنان رضي الله عنه

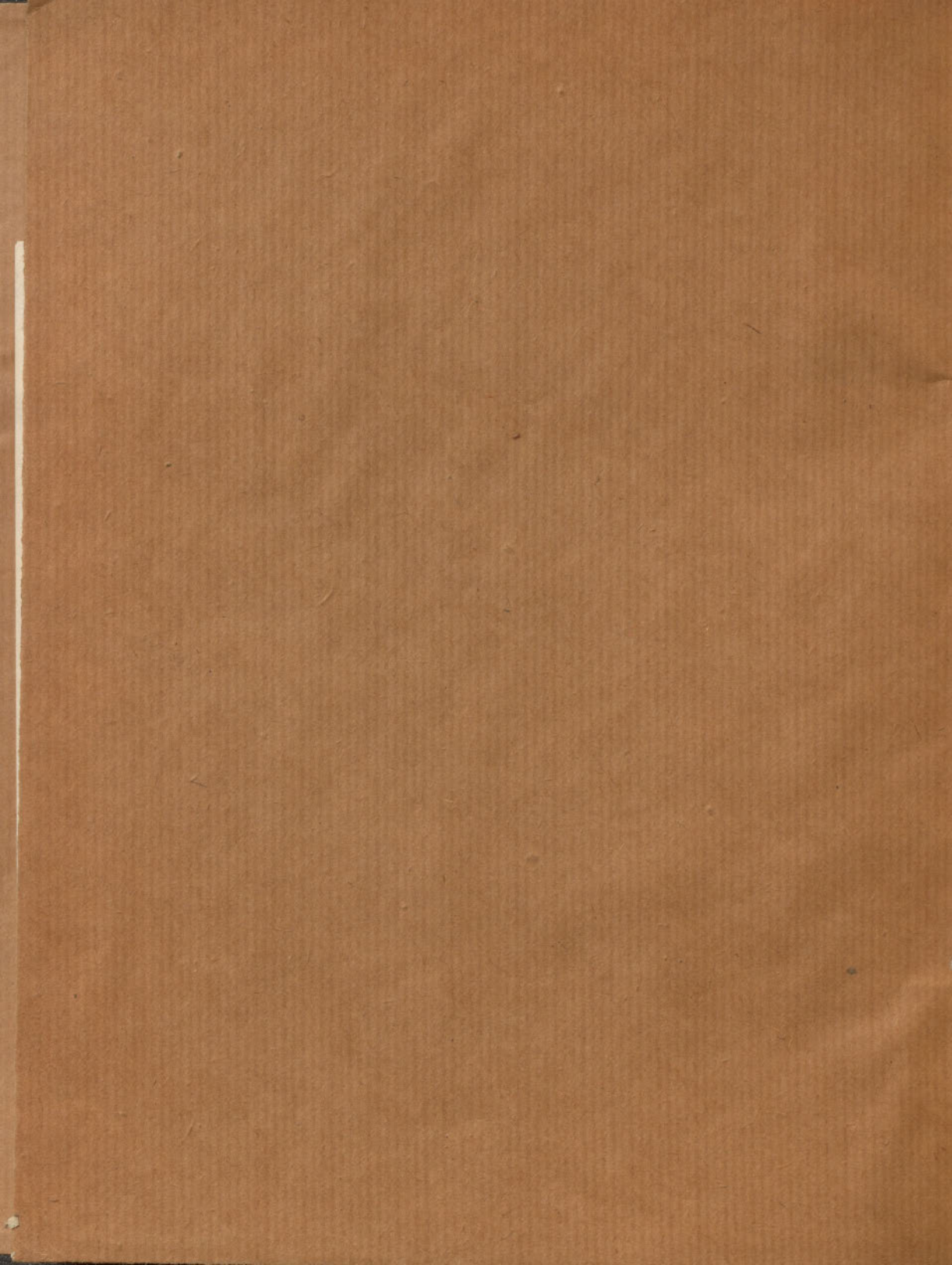
الحق كرميت سخرت ابراهيم بن محمد رضي الله عنه : الحق كرميت ندي موسى بن محمد رضي الله عنه

الحق كرميت ملكي بن محمد رضي الله عنه : الحق كرميت اتلي درود بن محمد رضي الله عنه

الحق كرميت جمال نوح بن محمد رضي الله عنه : الحق كرميت طاوس بن محمد رضي الله عنه

الحق كرميت سمند يونس بن محمد رضي الله عنه : الحق كرميت رزده شيد بن محمد رضي الله عنه

الحق كرميت ديه لوط بن محمد رضي الله عنه : الحق كرميت بندي بن محمد رضي الله عنه



W55

may 31/30 annotated

ACC. NO.

REC'D

